

به نام ایزد یزدان

نظم از برون و نظم از درون

طبقه بندی نظام سیاسی کشورها، اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی بر اساس ساختار
به دو گروه کلی «نظم برونی» و «نظم درونی» و تحلیلی استقرایی و قیاسی از ویژگیها
و خصایص ذاتی آنها.

ملک حسین برات زاده

خراسان شمالی - شیروان

تلفن 0585 - 6222831

همراه 09151888986

MALEKHOSSEIN_B@YAHOO.COM

سال 1380

1. مقدمه
2. طبقه بندی نظامهای سیاسی
3. نظم برونی چیست؟
4. نظم درونی چیست؟
5. چند مثال از تنظیم امور به شیوه نظم برونی و نظم درونی
6. نوع نظم چند نمونه از ساختارهای سیاسی
7. ابتدایی ترین فرقه‌های بین نظم برونی و نظم درونی
8. نظم از دیدگاه نظم برونی و از دیدگاه نظم درونی
9. وضع قوانین در نظم برونی و در نظم درونی
10. نظام اداری نظم برونی و نظام سازمانی نظم درونی
11. سازوکارهای نظم برونی و مکانیسمهای نظم درونی
12. نقش مردم در نظم برونی و در نظم درونی
13. تکثر و تنوع در مقابل اتحاد و یکسانی و کمونیزم
14. دین با نظم برونی و دین با نظم درونی
15. آموزش علوم با نظم برونی و آموزش علوم با نظم درونی
16. توسعه در نظم برونی و در نظم درونی
17. تحرکات اجتماعی و چالشها در نظم برونی و در نظم درونی
18. اصلاحات در نظم برونی و در نظم درونی
19. امنیت از دیدگاه نظم برونی و از دیدگاه نظم درونی
20. آزادی بیان در نظم برونی و در نظم درونی
21. اقتصاد در نظم برونی و اقتصاد در نظم درونی
22. منابع در آمد در نظم برونی و در نظم درونی
23. فساد در نظم برونی و در نظم درونی
24. نظام طبقاتی در نظم برونی و در نظم درونی
25. دستگاه قضایی و قضاوت در نظم برونی و در نظم درونی
26. قانون شکنی در نظم برونی و در نظم درونی
27. تملق و چاپلوسی در نظم برونی و در نظم درونی
28. خلاصه ای از ویژگیهای نظم برونی
29. خلاصه ای از ویژگیهای نظم درونی
30. ایالات متحد شده خود خواسته و ایالات متحد کرده با زور
31. حکومت در سرزمین ایران پس از سقوط ساسانیان
32. فهرست منابع

1. مقدمه:

با بررسی عناوین کشورها، اتحادیه‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و نظام‌های سیاسی متوجه میشوید که همه، خود را مردمی، جمهوری، شورایی، پارلمانی و دموکراتیک میدانند. همه به پس یا پیش خود واژه جمهوری، یا شورایی چسبانده‌اند. جمهوری عراق، جمهوری ترکیه، جمهوری سوریه، جمهوری لیبی، جمهوری اسلامی پاکستان، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری خلق چین، اتحاد جماهیری شوروی، سازمان ملل، و غیره همه خود را مردمی، مورد حمایت اکثریت مردم، خادم مردم، از دل مردم و جمهوری معرفی میکنند. اما در واقع همه آنها جمهوری و دموکراسی نیستند. همه آنها از دل مردم بر نخواستند. بعضی جمهوری و بعضی حکومتند. بعضی آقا بالاسر مردم هستند و بعضی توسط مردم برای خدمتگزاری انتخاب شده‌اند. بعضی بر مردم جامعه، حکمرانی میکنند و بعضی توسط مردم برای سازماندهی امور جامعه برای مدت معین انتخاب شده‌اند.

در زمانیکه دانشجو بودم، از خودم سؤال می‌کردم که:

1. چرا در بعضی از کشورها عکس رهبر رأس نظام را بر در و دیوار نقش میکنند. تابلوهای بزرگ عکس و بیانات رهبر نظام را در ورزشگاه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، خیابان‌ها، محله‌های پرتجمع و غیره در معرض دید مردم قرار میدهند. ولی در بعضی دیگر اینگونه نیست؟
2. چرا بعضی از کشورها دشمن داخلی دارند ولی بعضی فاقد دشمن داخلی‌اند؟
3. چرا بعضی از کشورها دارای تحریکات اجتماعی داخلی‌اند ولی بعضی فاقد آنند؟
4. چرا بعضی از کشورها دارای اعضای جدایی طلب داخلی‌اند ولی بعضی فاقد آنند؟
5. چرا بعضی از کشورها دچار فروپاشی درونی می‌شوند ولی بعضی دچار نمی‌شوند؟
6. چرا بعضی از نظام‌های سیاسی دچار سقوط خونین می‌شوند ولی بعضی نمی‌شوند؟
7. چرا در بعضی از کشورها عدالت گستری مطرح است ولی در بعضی دیگر مطرح نیست؟

این سؤالاتها ادامه داشت تا اینکه قسمت اول مقاله مطبوعات و وفاق ملی- متن سخنرانی آقای دکتر محسنیان راد در پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت فرهنگ و آموزش عالی که در صفحه اجتماعی روزنامه همشهری مورخ 1378/10/6 شماره 2014 به چاپ رسید را مطالعه کردم. و این مقاله باعث شد که من پاسخ سؤال‌هایم را پیدا کنم و این کتاب را بنویسم. اگر چه آنچه نوشته‌ام بسیار ابتدایی است ولی قطعاً ارزشمند است. این نوشته در واقع تمایز بین جمهوری و حکومت را بیان کرده و با استدلالی استقرایی و قیاسی بر اساس تاریخ گذشته به فرقه‌های بین آنها پرداخته است. در واقع رمز عقب ماندگی کشورهای جهان سوم را عریان کرده است. میتواند روشنی بخش ملتهای جهان باشد. میتواند جامعه جهانی را به سمت مدینه فاضله هدایت نماید.

این نوشته بیان می کند که، قطعاً هیچ شخص یا گروه به تنهایی نمیتواند جامعه جهانی را به سمت رشد، توسعه، عدالت، آزادی و کمال هدایت کند. منجی نجات عالم، کسی جزء خود مردم عالم نمیتواند باشد. آنها هستند که باید با نظم درونی و با نظام شورایی (پارلمانی) امور خانواده، کوچه، محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان خویش را سازماندهی نمایند. هیچ شخص یا گروهی نمیتواند با برقراری حاکمیت خویش، امور مردم را مانند خود مردم سازماندهی کند. مردم برای سازماندهی امور دنیا و آخرت خود بر هر فرد یا گروهی (حتی نیک اندیش و زاهد) اولاترند. پیامبران الهی و مهدی موعود شیعیان نیز بدون همت و حمایت مردم نمی توانند منجی نجات بشر باشند.

پیامبران الهی، که حق رسالت، و لقب پیام آور دارند، فاقد و میراء از لقب حاکم اند. بنابر آیه 98 سوره مائده، بر پیامبر خدا جز تبلیغ احکام الهی و وظیفه ای نیست. «مَّا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلِغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ...» پیامبران الهی رسولانی از طرف خداوند هستند که به مردم بگویند، ای مردم برای تنظیم امور جامعه، هیچ کس حق حکومت بر شما را ندارد، با تشکیل شورایی خانواده، کوچه، محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان، امور دنیا و آخرت خود را سازماندهی و نظم ببخشید.

«لَا حَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...» ، «وَأَمْرُهُمْ شُورًا بَيْنَهُمْ...»

2. طبقه بندی نظام‌های سیاسی:

ساماندهی و تنظیم امور جامعه، یکی از پر فراز و نشیب‌ترین، پر دردسرترین و پر حادثه‌ترین موضوعاتی است که همواره در طول سالیان گذشته و در یک روند تدریجی و تاریخی و به شیوه‌های گوناگون انجام شده و در آینده نیز انجام خواهد شد. تنظیم و سازماندهی امور جامعه، مهم‌ترین مسئله و بزرگ‌ترین دغدغه انسان در طول زندگی بر کره خاکی بوده و خواهد بود.

لاجرم امور هر جامعه (محله، شهر، ایالت، کشور، قاره، جهان) نیازمند سازماندهی و نظم است.

امور آموزشی، پرورشی، بهداشتی، درمانی، قضایی، رفاهی، آب، برق، گاز، صنعت، ساختمان، منابع دریایی، تغذیه، نان، امنیت داخلی (شهربانی)، امنیت خارجی (ارتش)، مخابرات، پست، تجارت، اسکناس، مالیات، راه و ترابری، استخراج معادن و منابع زیر زمینی، راه و رانندگی، رسانه‌ها و همه و همه نیازمند تنظیم و سازماندهی است.

« بطورکلی، در هر جامعه باید امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی »

« رفاهی، صنعتی، علمی، نظامی، بین‌المللی و غیره نظم داشته باشند. »

با بررسی و تحلیل تاریخ میتوان دریافت که در کل، جوامع بشری از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال و از کوچک تا بزرگ و از قوی تا ضعیف و همه و همه، به دو گونه شکل گرفته و به دو روش امور جامعه را نظم داده اند.

1. در پی جستجوی فردی یا گروهی، باهدف سلطه‌گری، بهره‌کشی، تحمیل دین و مرام، تصاحب زمین و آب و....

2. در پی جستجوی اکثریت افراد جامعه برای جلوگیری از تسلط فرد یا گروه، جلوگیری از تسلط بیگانه، حفظ سرزمین، رشد، توسعه و....

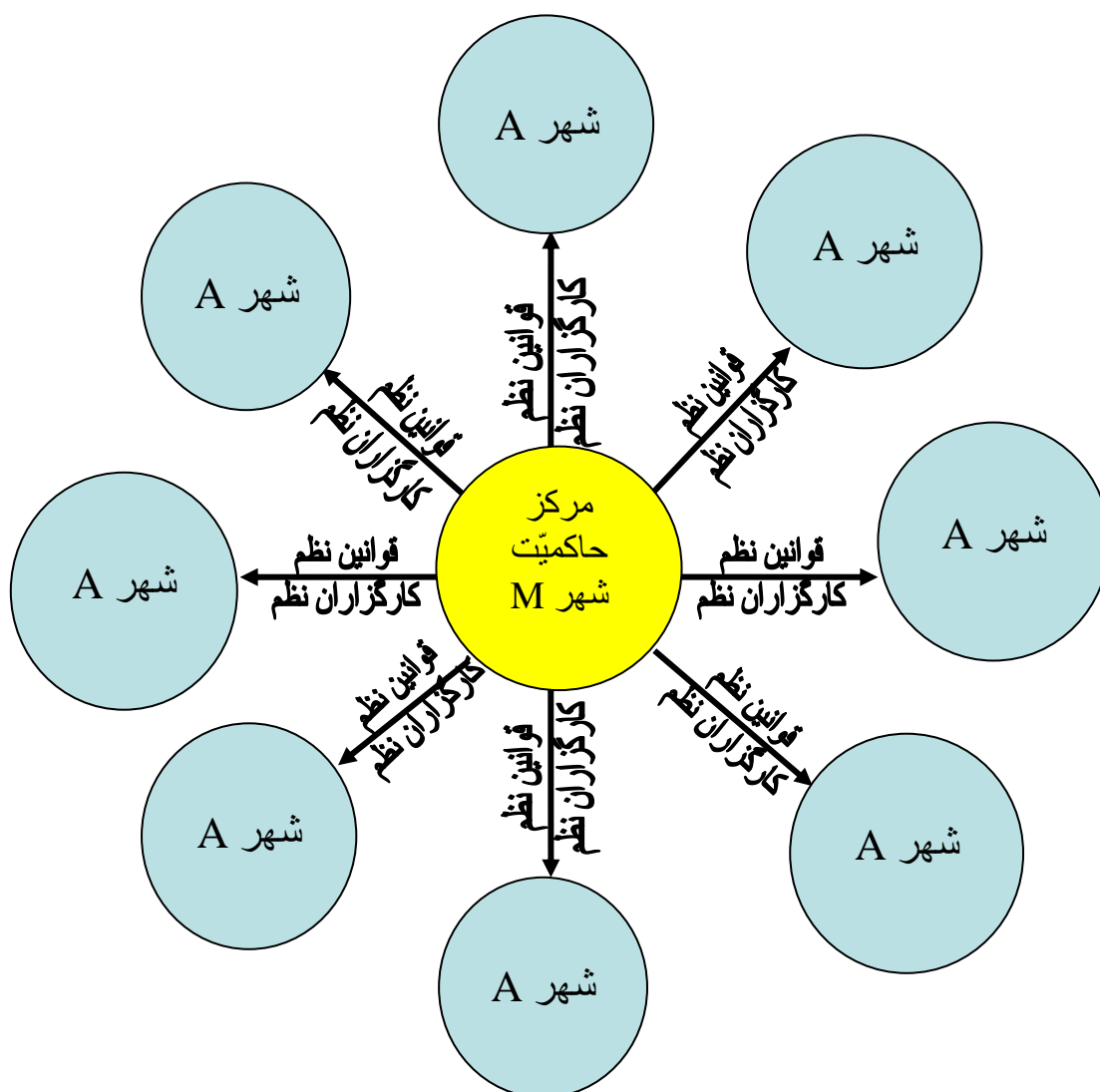
این دو را با توجه ساختار و نوع عملکرد به دو دسته:

نظم برونی (نظم از برون) و نظم درونی (نظم از درون)

طبقه بندی کرده سپس با تعریف دقیق‌تر، به بیان ویژگی‌های عمومی و ساختاری آنها می‌پردازیم.

3. نظم بروني چیست؟

نظم بروني، نظامي است که در آن، قوانين نظم امور تمام زیرجامعه ها در مرکز حاکمیت تنظيم و تصویب شده، سپس برای مسئولین و کارگزاران منصوب مرکز در شهرها ارسال میشود تا آنها به وسیله قوانين ارسال شده امور مربوطه را نظم دهند. مثلاً اگر شهرهاي A, B, C, ..., H و شهر M کشور X را تشکیل دهند امور داخلي و خارجي تمام این شهرها از مرکز حاکمیت نظم مي یابند. مانند نمودار زیر:



یعني درنظم بروني:

حاکمیت مرکزی میگوید: آقای X تو بیا برو امام جمعه شهر A باش. آقای Y تو بیا برو رئیس آموزش و پرورش شهر A باش. آقای Z تو بیا برو رئیس دادگستري شهر A باش. آقای T تو بیا برو مسئول امنیت شهر A باش. آقای P تو بیا برو قاضي شهر A باش.... بیا اینهم قانون بردارید و بروید امور شهر A را سازماندهي کنید. منتظر بخشنامه هاي بعدي ما باشید.

بطورکلی در نظم برونی:

1. مسئولین، و مجریان تنظیم امور تمام زیر جامعه ها از مرکز حاکمیت منصوب میشوند.
2. قوانین نظم، در مرکز تنظیم و تصویب شده، سپس به زیر جامعه ها ارسال میشوند.
3. مسئولین تنظیم امور زیر جامعه ها بر اساس قوانین و بخشنامه های ارسال شده از مرکز به تنظیم امور می پردازند. و مجری قوانین و بخشنامه های مرکز حاکمیت هستند بطوریکه در رفتار و عملکرد خود باید پاسخگویی مرکز حاکمیت باشند. یعنی مسئولین تنظیم و سازماندهی امور زیر جامعه ها در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم زیر جامعه ها نیستند.
4. عزل و نصب مسئولین تنظیم و سازماندهی امور زیر جامعه ها در اختیار مرکز حاکمیت بوده و از اختیار مردم زیر جامعه ها خارج است.

به عبارت دیگر، در نظم برونی:

محلّه ها، شهرها و ایالتها کشور (جامعه) توسط رأس هرم نظام با هم متحد شده، به سمت یکنواختی، اتحاد و یکسانی هدایت میشوند. مرکز حاکمیت همه ایالات، شهرها و روستاها را با هم متحد و یکپارچه کرده، تحت عنوانی واحد بنام کشور یا اتحادیه در آورده، سپس در جهت حفظ یکپارچگی و پیوستگی آن تلاش میکند. اتحاد ایالات بدست خود آنها صورت نمیگیرد، بلکه ایالات و شهرها توسط قدرت مرکزی و اجباراً تحت عنوانی واحد (کشور، ایالات متحده، اتحاد جماهیری و غیره) در می آیند. مجموعه ای از محلّه ها، شهرها و ایالات توسط قدرت مرکزی و با زور به هم چسبانده شده، تحت تسلط مرکز در آمده، به کشوری واحد تبدیل میشوند. یعنی نظم برونی، اتحادی تصنعی، ساخته و پرداخته قدرت مرکزی است. بطوریکه همه اقوام و ایالات در تدوین قانون اساسی کشور مشارکت ندارند. نظم آن فرمائی است. در آن مرکز حاکمیت با سایر نقاط کشور رفتاری بخشنامه ای و دستوری دارد. نظم در آن با تحکم حاکم میشود. مردم هر شهر (مثلاً شهر A) باید تحت تسلط مرکز، به زندگی خود، مشغول باشند. و باید راهی بروند که حاکمیت مرکزی، برای آنها تعیین کرده است. آنها باید مطیع اوامر مرکز باشند. در آن یک شخص یا یک گروه در رأس هرم نظام همه امور آموزشی، پرورشی، بهداشتی، درمانی، قضایی، رفاهی، آب، برق، گاز، مالکیت، تجارت، بانک، پست، اسکناس، رسانه ها، مخابرات، راه و ترابری، ساختمان، صنعت، مالیات، تغذیه، امنیت داخلی (شهربانی)، امنیت خارجی (ارتش)، استخراج معادن و منابع زیرزمینی، منابع دریایی، نان، راهنمایی و رانندگی، همه و همه را تنظیم و سازماندهی میکند. یک شخص یا یک گروه در رأس هرم نظام همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، صنعتی، نظامی و همه و همه را سازماندهی کرده و همه شهرها توسط مرکز نظام، نظم پیدا میکنند. همه یا اکثر امور جامعه بر اساس اراده هیأت حاکمه برنامه ریزی، سازماندهی و اجرا میگردد. همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی، رفاهی، صنعتی، علمی، نظامی، بین المللی و غیره در تمام شهرها توسط حاکمیت مرکزی سازماندهی و نظم می یابد. نظامی است که در

آن مردم شهرها (زیرجامعه) در تنظیم امور داخلی شهر خود استقلال ندارند. ایالت مرکزی بر سایر ایالات، شهرها و روستاها تسلط دارد. مرکز حاکمیت همه شهرها را به زیر سلطه خود در آورده، و آنها را با خود هماهنگ کرده است. اتحاد و یکپارچگی جامعه، ساخته و پرداخته حاکمیت مرکزی است. اتحادیه توسط همه اعضاء ایجادنشده است. ایالات، شهرها و روستاها خود را تحت تسلط حاکمیت مرکزی دانسته و احساس تحت تسلط بودن دارند. و این احساس آنها را به جدایی طلبی فرا میخواند. **نظم برونی اعضایی جدایی طلب دارد. نظامی است که در آن حاکمیت مرکزی برای هدایت و کنترل زیرجامعه ها اکثر منابع اقتصادی شامل عوامل تولید، تجهیزات سرمایه، تشکیلات تولیدی، بنگاههای اقتصادی و غیره را در اختیار حاکمیت مرکزی قرار میدهد تا توانایی هدایت و کنترل زیرجامعه ها را داشته باشد.** در آن حاکمیت مرکزی، همه درآمدهای عمومی، مالیاتها و باجگیریها را در مرکز جمع کرده سپس با صلاحدید خود هزینه میکند. شهر مرکزی نسبت به سایر نقاط کشور از مواهب بیشتری برخوردار شده است.

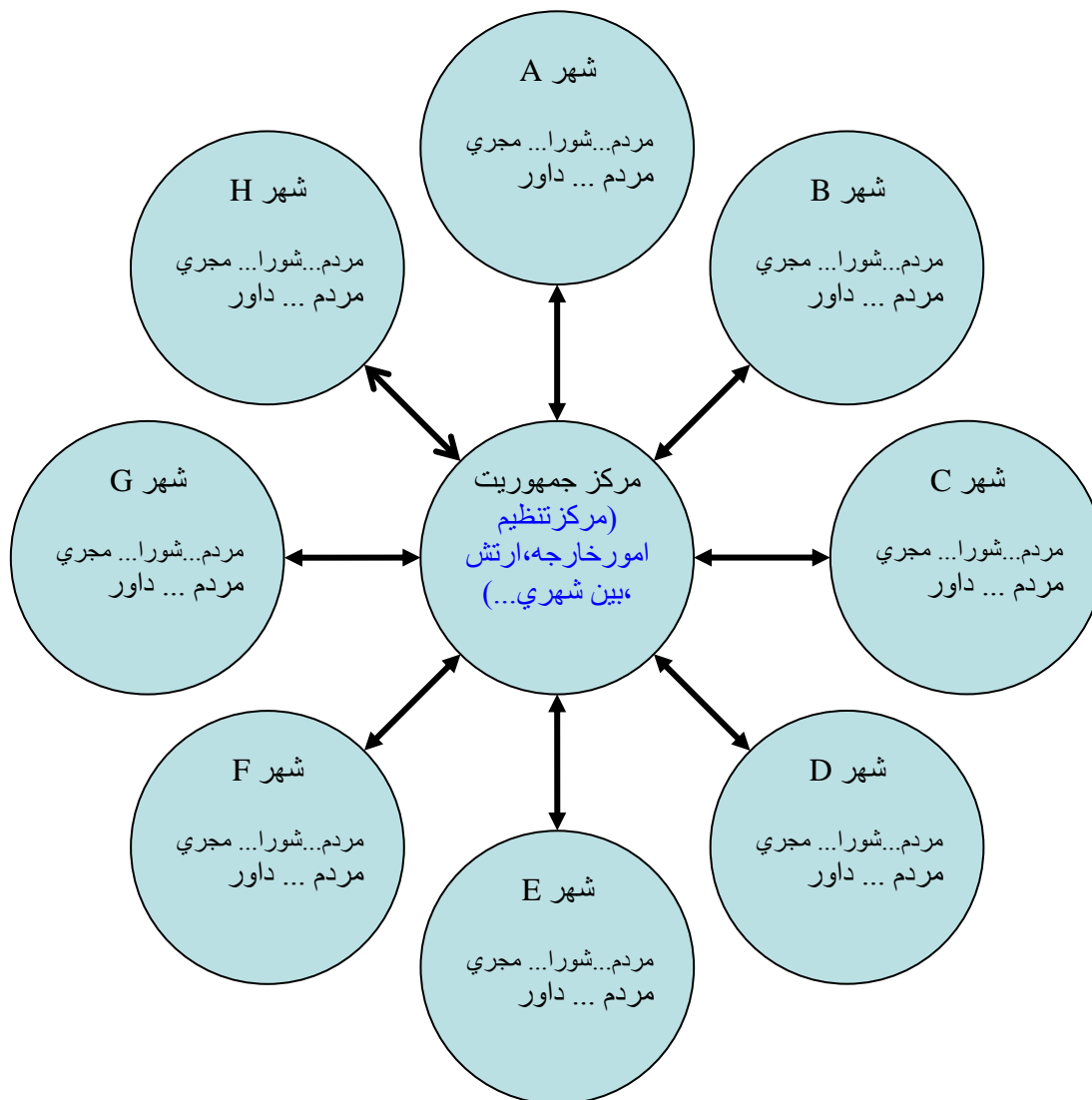
طبقه بندی نظم برونی :

نظم برونی را می توان به سه دسته تقسیم کرد.

1. نظم برونی ساده (نظامهای سیاسی قبل از انقلاب صنعتی و چاپ اسکناس)
2. نظم برونی پیچیده (نظامهای سیاسی بعد از انقلاب صنعتی و چاپ اسکناس)
3. نظم برونی مطلق (نظامهای کمونیستی)

4. نظم درونی چیست؟

نظم درونی، نظامی است که در آن امور داخلی هر شهر توسط مردم همان شهر (شورای شهر) نظم می یابد. و امور بین شهرها، امور خارجه، امنیت خارجی (ارتش)، حقوق اقلیتها، و غیره توسط شورای کشور نظم می یابد. مانند نمودار زیر:



یعنی درنظم درونی:

مردم هر شهر میگویند: آقای X تو بیا امام جمعه شهر ما باش، آقای Y تو بیا رئیس آموزش و پرورش شهر ما باش، آقای Z تو بیا رئیس دادگاه شهر ما باش، آقای T تو بیا مسئول امنیت شهر ما باش، آقای P تو بیا قاضی شهر ما باش... این هم قانون بردارید و امور شهر ما را سازماندهی کنید. مردم هر شهر با تشکیل شورای شهر، امور داخلی شهر خود را سازماندهی کرده، سپس برای تنظیم روابط بین شهرها، روابط بین الملل، امنیت خارجی، حقوق اقلیتها، واحد شدن و غیره مرکز جمهوری را ایجاد میکنند. مردم هر کوچه، محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان با تشکیل شورای کوچه، محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان به خود سازماندهی از درون می پردازند.

بطورکلی درنظم درونی:

1. مردم هر زیر جامعه (باتشکیل شورا) قوانین تنظیم امور داخلی شهر خود را تنظیم و تصویب کرده، مسئولین، کارگزاران و مجریان تنظیم امور داخلی شهر خود را منصوب میکنند. مسئولین نظم و سازماندهی امور براساس قوانین و بخشنامه های شورای محل خود به تنظیم اموری پردازند. و مجری قوانین شورای محل خود هستند. و در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم شهر خود هستند.
2. مردم هر کشور (باتشکیل شورای کشور) مسئولین تنظیم و سازماندهی امور مشترک بین شهرها، امنیت خارجی، روابط خارجی و سایر امور محوله به مرکز را تعیین میکنند. مسئولین کشوری براساس قوانین کشوری به تنظیم امور می پردازند. مجری قوانین و بخشنامه های شورای کشور خود هستند. در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم کشور خود هستند. مسئولین تنظیم و سازماندهی امور کشور وظایف خاصی دارند، که توسط شورای کشور تعیین میشود. و در تنظیم امور داخلی زیر جامعه ها دخالت نمیکنند، مگر مواردی که به آنها تجویز شده باشد.
3. مردم هر قاره (باتشکیل شورای قاره) مسئولین تنظیم و سازماندهی امور مشترک بین کشورهای قاره را تعیین میکنند. مسئولین تنظیم و سازماندهی امور قاره وظایف خاصی دارند که توسط شورای قاره تعیین میشود. و بر اساس قوانین و بخشنامه های شورای قاره به تنظیم امور می پردازند. مجری قوانین و بخشنامه های شورای قاره خود هستند. در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم قاره هستند. در امور داخلی زیر جامعه ها دخالت نمی کنند. مگر موارد خاصی که به آنها تجویز شده باشد.
4. مردم جهان (باتشکیل شورای جهان) مسئولین سازماندهی امور مشترک بین قاره ها (یاکشورها) را تعیین می کنند. مسئولین تنظیم و سازماندهی امور جهان وظایف خاصی دارند که توسط شورای جهان تعیین میشود. و در امور داخلی زیر جامعه ها دخالت نمیکنند مگر موارد خاصی که به آنها تجویز شده باشد. مسئولین جهانی در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی شورای جهان هستند. و بر اساس قوانین و شورای جهان به تنظیم اموری پردازند. و در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم جهان هستند.

به عبارت دیگر، درنظم درونی:

محلّه ها، شهرها، ایالتها و استانهای يك کشور یا جامعه توسط شورای مردم آنها با هم متحد شده، خود را به سمت یکنواختی، اتحاد و یکسانی هدایت میکنند. محلّه ها، شهرها و ایالات توسط شورای مردم به هم چسبانده شده، با وفاق به مجموعه ای واحد تبدیل میشوند. زیر جامعه ها، ایالات، شهرها و روستاهای کوچک برای ایجاد امنیت بین خود، امنیت خارجی، امور بین المللی و غیره با هم متحد و یکپارچه شده، تحت عنوانی واحد بنام کشور یا اتحادیه در می آیند. و برای ایجاد یکپارچگی و پیوستگی کشور، مرکز جمهوریّت را تشکیل میدهند. و در این راستا تلاش میکنند. اتحاد و یکپارچگی جامعه، ساخته و پرداخته همه اعضای آن است. همه اقوام و ایالات در تدوین قانون اساسی

کشور(جامعه) مشارکت دارند. اتحاد ایالتها بدست خود آنها صورت میگیرد. مردم جامعه بانظام شورایی همه امور آموزشی، پرورشی، بهداشتی، درمانی، قضایی، رفاهی، آب، برق، گاز، مالکیت، تجارت، بانک، پست، اسکناس، رسانه ها، مخابرات، راه و ترابری، ساختمان، صنعت، مالیات، تغذیه، امنیت داخلی (شهربانی)، امنیت خارجی (ارتش)، استخراج معادن و منابع زیرزمینی، منابع دریایی، نان ، راهنمایی و رانندگی، همه و همه را تنظیم و سازماندهی میکنند. مردم جامعه (بانظام شورایی) همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، صنعتی، نظامی و همه را سازماندهی میکنند. همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی، رفاهی، صنعتی، علمی، نظامی، بین المللی و غیره در تمام شهرها توسط مردم و با نظام شورایی سازماندهی میشود. همه امور جامعه بر اساس اراده مردم برنامه ریزی، سازماندهی و اجرا میگردد. مردم شهرها (زیرجامعه) در تنظیم امور داخلی شهر خود مستقل اند. مردم ایالات، شهرها و روستاها، مرکز جمهوریت را ایجاد کرده، ایالات، شهرها و روستاها با هم هماهنگ میشوند. اتحاد و یکپارچگی جامعه، ساخته و پرداخته مردم جامعه است. اتحادیه توسط همه اعضاء ایجاد میشود. ایالات، شهرها و روستاها خود را تحت تسلط ندانسته و احساس تحت تسلط بودن ندارند. جدایی طلبی وجود ندارد. اعضای جدایی طلب ندارد. نظم آن وفاقی است. رفتاری بخشنامه ای و دستوری با زیرجامعه هایش ندارد. نظم در آن با تحکم حاکم نمیشود. در آن مردم هر شهر بر اساس سنت، فرهنگ، دین، و علم خود به زندگی مشغول اند. و راهی میروند که خود تعیین کرده اند. و در این راستا به وفاق با دیگر شهرها نیازمند شده اند. در آن قوانین تنظیم امور، و مجریان قوانین داخلی هیچ شهری از مرکز حاکمیت ارسال نمیشود. مرکز جمهوریت در آن شهری است که سایر شهرها آنرا برای ایجاد هماهنگی بین خود انتخاب میکنند بطوریکه نسبت به سایر نقاط کشور از مواهب بیشتری برخوردار نمیشود. در آن اکثر منابع اقتصادی شامل عوامل تولید، تجهیزات، سرمایه، تشکیلات تولیدی، بنگاههای اقتصادی و غیره در اختیار مردم قرار دارد و نظام برای ایجاد نظم به مالیات وابسته است.

5. چند مثال از تنظیم امور با نظم برونی و با نظم درونی:

1. امور دینی و مذهبی:

لاجرم، مردم هر شهر (جامعه) نیازمند تنظیم و ساماندهی امور دینی و مذهبی جامعه خود هستند. اگر، مردم شهر A مسلمان و شیعه باشند در این صورت نیازمند ساماندهی امور اسلامی و شیعی خود خواهند بود، و در این راستا، مثلاً به امام یا پیشوای دینی نیاز دارند. حال اگر در کشوری که شهر A زیر جامعه آن است. امام شهر A (امام جمعه یا ولی فقیه محل) از مرکز حاکمیت منصوب شود. قوانین نظم بخشی امور دینی و سخنرانیهای هفتگی امام شهر A بر اساس نظر مرکز باشد. امام شهر A در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی امام مرکزی (نه مردم شهر A) باشد. در این صورت امور دینی و مذهبی شهر A با نظم برونی سازماندهی و نظم یافته است. ولی اگر مردم شهر A خودشان (یا شورای شهرشان) امام یا ولی فقیه یا مرجع تقلید شهر خود را برای مدت معینی انتخاب نمایند. (خودشان ملای خود را برای مدت معینی انتخاب و در انجام امور دینی پیرو ایشان باشند). امام منتخب مردم شهر A در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم شهر A باشد. در این صورت امور دینی و مذهبی شهر A با نظم درونی سازماندهی و نظم یافته است. همچنین اگر ولی فقیه شهرها، ولی فقیه کشور را برای مدت معینی انتخاب نمایند یا به طور مستقیم توسط مردم انتخاب شود، سپس ولی فقیه کشورها، ولی فقیه جهان تشیع را برای مدت معینی انتخاب نمایند، در این صورت امور دینی و مذهبی جهان تشیع با نظم درونی سازماندهی و نظم یافته است.

2- شهربانی (امنیت داخلی):

مردم هر شهر نیازمند شهربانی و تأمین امنیت داخلی شهر خود هستند. حال اگر در کشوری که شهر A زیر جامعه آن است. مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر A از مرکز حاکمیت منصوب شوند. قوانین تأمین امنیت داخلی شهر A در مرکز حاکمیت تنظیم و تصویب شده و برای بانیان شهر A ارسال شوند. مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر A بر اساس قوانین مرکزی به برقراری امنیت داخلی شهر A پردازند. مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر A در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مرکز حاکمیت باشد. عزل و نصب مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر A در اختیار مرکز حاکمیت باشد. در این صورت امور امنیتی شهر A با نظم برونی سازماندهی و نظم یافته است. ولی اگر مردم شهر A خودشان (شورای شهرشان) مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر خود را انتخاب نمایند. مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر A بر اساس قوانین شورای شهر خود به برقراری امنیت پردازند. مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر A در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم شهر A باشند. عزل و نصب مسئولین تأمین امنیت داخلی شهر A در اختیار مردم شهر A (شورای شهر A) باشد. در این صورت امور امنیتی شهر A با نظم درونی سازماندهی و نظم یافته است.

3. امور قضایی و دادستانی:

لاجرم، مردم هر شهر (جامعه) نیازمند دستگاه قضایی و داوران عادل و بی طرف جهت حل اختلافهای بین خود، حل دعاوی و شکایات، رفع تظلمات و غیره هستند. حال اگر در کشوری که شهر A زیر جامعه آن است. مسئولین دادگستری، داوران و مجریان آراء داوران شهر A از مرکز حاکمیت منصوب شوند. قوانین قضاوت و داوری بین مردم شهر A در مرکز حاکمیت تنظیم و تصویب شده و برای دادگستری شهر A ارسال شود. مسئولین دادگستری، داوران و مجریان آراء، شهر A بر اساس قوانین مرکزی به قضاوت و انجام وظیفه بپردازند. مسئولین دادگستری، داوران و مجریان آراء داوران شهر A در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مرکز حاکمیت باشد. عزل و نصب مسئولین قضایی و قضات شهر A در اختیار مرکز حاکمیت باشد. در این صورت امور قضایی و دادستانی شهر A با نظم برونی سازماندهی و نظم یافته است. ولی اگر: مردم شهر A خودشان یا شورای شهرشان شورای قضاوت و داوری شهر را انتخاب نمایند. مسئولین دادستانی، داوران و مجریان آراء داوران در شهر A بر اساس قوانین شورای شهر به قضاوت و داوری بپردازند. مسئولین دادگستری، داوران و مجریان آراء داوران شهر A در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم شهر A باشد. عزل و نصب مسئولین قضایی شهر A در اختیار مردم شهر A (شورای شهر A) باشد. در این صورت امور قضایی و دادستانی شهر A با نظم درونی سازماندهی و نظم یافته است. در این حالت الزاماً علاوه بر دادگاههای محلی دادگاههای مرکزی نیز وجود دارند.

4- آموزش و پرورش:

اگر مردم شهر A بخواهند فرزندان خود را آموزش دهند، در این صورت نیازمند تنظیم امور آموزشی و پرورشی فرزندان خود هستند. حال اگر در کشوری که شهر A زیر جامعه آن است. مسئولین آموزش و پرورش از مرکز حاکمیت منصوب شوند. قوانین آموزش، نوع آموزش، مباحث آموزشی و غیره در مرکز حاکمیت تنظیم و تصویب شده و به شهر A ارسال شوند. مسئولین آموزش و پرورش شهر A بر اساس قوانین مرکزی به آموزش و پرورش فرزندان شهر A بپردازند و در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مرکز حاکمیت باشد. عزل و نصب آنها در اختیار مرکز حاکمیت باشد. در این صورت امور آموزش و پرورش شهر A با نظم برونی سازماندهی و نظم یافته است. ولی اگر: مردم شهر A خودشان (یا شورای شهرشان) شورای آموزش و پرورش شهر خود را انتخاب نمایند. قوانین آموزش، نوع آموزش، مباحث آموزشی و غیره در شهر A تنظیم و تصویب شوند. مسئولین آموزش و پرورش شهر A بر اساس قوانین شورای شهر A به آموزش و پرورش فرزندان شهر A بپردازند. مسئولین آموزش و پرورش فرزندان شهر A در رفتار و عملکرد خود پاسخگویی مردم شهر A باشند. عزل و نصب مسئولین آموزش و پرورش در اختیار مردم شهر A (شورای شهر A) باشد. در این صورت امور آموزش و پرورش شهر A با نظم درونی سازماندهی و نظم یافته است. در این حالت میتوان تنظیم بعضی امور را به مرکز واگذار کرده و با سایر شهرها به اتحاد رسید.

به همین ترتیب است امور مالیاتی، بهداشتی، درمانی، مخابراتی، رسانه، تعاونیها،... و امور قبرکردن مرده ها.

6. نوع نظم چند نمونه از ساختارهای سیاسی:

مقدمه: اتحادیه شوروی و اتحادیه اروپا هر دو پیش وند اتحادیه را با خود یدک می کشند. و در نگاه اول تصور می شود که شبیه هم اند، در حالیکه، فرقه‌های اساسی دارند. یکی دارای اعضای جدایی طلب و دیگری فاقد آن است. یکی دارای دشمن داخلی و دیگری فاقد دشمن داخلی است. یکی با نظم برونی و دیگری با نظم درونی است.

1. اتحادیه جماهیری شوروی (نظم برونی):

اتحاد جماهیری شوروی از جمله اتحادیه هایی است که توسط يك قدرت مركزي (روسیه) به اتحاد، یکپارچگی و یکنواختی رسیده است. روسیه با تسلط بر کشورهای آذربایجان، ترکمنستان، تاجیکستان، ارمنستان، و غیره به آنها وحدت و یکتایی داده و آنها را تحت عنوانی واحد بنام اتحاد جماهیری شوروی در آورده است. در آن، همه ایالتها از کاخ کرملین به هم چسبانده شده، نوعی یکپارچگی ظاهری و ساختگی ایجاد شده است. به عبارت دیگر، قوم روس با تسلط بر اقوام آذری، ترکمنی، تاجیکی، ارمنی، قزاقی، قرقیزی، ...، با تدوین قانون اساسی شوروی و با تشکیل ارتش واحد (ارتش سرخ) اسکناس واحد، بازار مشترک و غیره، همه کشورهای مذکور را به سمت یکنواختی، یکسانی وحدت و یکپارچگی سوق داده است. یعنی اتحاد جماهیری شوروی از جمله اتحادیه هایی است که با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی حوزه تحت نفوذ خود را سازماندهی و نظم داده است. همه ایالات آن از مسکو سازماندهی و نظم می یابند. روسیه برای همه کشورها، و با زور، يك اسکناس، يك ارتش، يك پارلمان و غیره درست کرده است. بطوریکه ایالات آن در تنظیم و سازماندهی امور داخلی خود مستقل نیستند.

2. اتحادیه اروپایی (نظم درونی):

در مقابل اتحاد شوروی، اتحادیه اروپا از جمله اتحادیه هایی است که در آن چند جمهوری (فرانسه آلمان، هلند، اتریش و غیره) خواهان یکپارچگی، اتحاد و یکنواختی شده و با تشکیل پارلمان و تدوین قانون اساسی اقدام به تشکیل ارتش واحد (ناتو) اسکناس واحد (یورو) بازار مشترک و غیره کرده، خود را به سمت یکنواختی یکسانی، وحدت و یکپارچگی سوق داده اند. چند قومیت (فرانسوی، آلمانی، هلندی، اتریشی ...) خواهان یکپارچگی اتحاد و یکنواختی شده و با تشکیل پارلمان اروپا و تدوین قانون اساسی اقدام به ایجاد وحدت بین خود کرده اند. یعنی اتحادیه اروپایی از جمله اتحادیه هایی است که با نظم درونی شکل گرفته و با نظم درونی به خود سازمان و نظم میدهد.

3. آلمان فدرال (نظم درونی):

آلمان از جمله شاخصترین کشورهای است که نظام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن از نظم درونی برخوردار است. این کشور دارای شانزده استان، که هر استان در تنظیم امور داخلی خود، خود مختار است. ثبات سیاسی و توسعه پایدار آن نیز به نوع ساختار سیاسی آن وابسته است.

4. هندوستان (نظم برونی):

هندوستان نیز همانند همه کشورهای شرقی با یک قدرت مرکزی، همه ایالات و قومیت‌های شبه قاره هند را با هم متحد کرده تحت عنوانی واحد بنام کشور هندوستان در آورده است. این کشور مجموعه ای از چند قومیت است که تحت تسلط حاکمیت مرکزی متحد شده، کشور هندوستان تشکیل شده است. همه ایالت‌های هندوستان تحت تسلط مرکز حاکمیت (دهلی) بهم چسبانده شده و به نوعی یکپارچگی ظاهری و ساختگی رسیده اند. همه تصمیم‌گیریها در مرکز و توسط حکومت مرکزی اتخاذ شده و ایالات (قومیت‌ها) مجبور به اطاعت از آن هستند. ایالت مرکزی برای همه ایالات یک پارلمان مشترک نظام مالیاتی مشترک، واحد پول مشترک، ارتش واحد و غیره ایجاد نموده، و همه قومیت‌ها را مجبور به پیروی از نظام مرکزی کرده است. بنابراین هندوستان نیز از نوع اتحادیه‌هایی است که بانظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی به جامعه هند، سازمان میدهد.

5. جمهوری اسلامی ایران (نظم برونی):

جمهوری اسلامی ایران اتحادیه‌ای است که در آن، یک قدرت مرکزی به همه استان‌هایش (خراسان، تهران، کردستان، گیلان و غیره) اتحاد بخشیده و تحت عنوانی واحد بنام کشور ایران در آورده است. در واقع ایران مجموعه‌ای از چند قومیت کرد، لر، فارس، آذری، کرمانج، بلوچ، گیلکی، مازنی، و غیره است که تحت تسلط حاکمیت مرکزی متحد شده، و کشور ایران تشکیل شده است. یعنی اتحادیه ایران تحت عنوان جمهوری اسلامی ایران اتحادیه‌ای است که در آن یک قدرت مرکزی با تسلط بر همه اقوام ایرانی به جامعه ایران اتحاد، یکپارچگی و یکنواختی داده است. همه استانها تحت تسلط مرکز حاکمیت (تهران) بهم چسبانده شده و به نوعی یکپارچگی ظاهری و ساختگی رسیده اند. همه تصمیم‌گیریها در مرکز و توسط حکومت مرکزی اتخاذ شده و استانها (قومیت‌ها) مجبور به اطاعت از آن هستند. ایالت مرکزی برای همه استانها یک پارلمان مشترک، نظام مالیاتی مشترک، واحد پول مشترک (ریال)، ارتش مشترک، ایدئولوژی مشترک و غیره ایجاد نموده و همه قومیت‌ها را مجبور به پیروی از نظام مرکزی کرده است. بنابراین جمهوری اسلامی ایران از نوع اتحادیه‌هایی است که با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی به جامعه ایران سازمان داده و میدهد. بطور کلی جمهوری اسلامی و همه نظام‌های قبل از آن در ایران با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی به جامعه سازمان داده اند. در جمهوری اسلامی و همه نظام‌های سیاسی قبل از آن هیچ استانی در تنظیم امور داخلی خود مستقل نبوده و همواره تحت تسلط مرکز حکومت، نظم یافته اند. همواره استانداران

و حاکمان استانی از مرکز منصوب، هدایت و رهبری شده اند. جمهوری اسلامی ایران همانند همه نظامهای قبل از آن در ایران، برای متحد نگهداشتن استانها و حفظ تمامیت ارضی ایران از بالا به پایین عمل کرده، همه تصمیمات و تنظیمات اداری، سازمانی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و ایدئولوژیکی، نظامی و غیره در مرکز حاکمیت اتخاذ میشوند. هر استان یکی از حوزه های تحت نفوذ حاکمیت مرکزی به شمار آمده و حق تصمیم گیری در مورد تنظیم امور داخلی خود را ندارد. با نظم برونی، یکنواختی و اتحاد استانها ایجاد و تمامیت ارضی حفظ میشود.

6. جمهوری ترکیه (نظم برونی):

جمهوری ترکیه نیز همانند ایران از جمله اتحادیه هایی است که در آن، یک قدرت مرکزی، به همه استانها و ایالات آسیای صغیر اتحاد بخشیده، تحت عنوانی واحد بنام کشور ترکیه در آورده است. ترکیه نیز مانند ایران مجموعه ای از چند قومیت گرد، رومی، ترک مغولی، ارمنی و اقوام ترک شده است که تحت تسلط حاکمیت مرکزی (قوم ترک مغولی) متحد شده، و کشور ترکیه تشکیل شده است. اتحادیه ترکیه تحت عنوان جمهوری ترکیه از جمله اتحادیه هایی است که در آن، ترکها با زور و با تسلط بر اقوام ایرانی (گردها و ارمنیها) و اقوام رومی و با تغییر زبان بعضی قومیهایی آسیای صغیر و قتل و عام ارمنه و کردها به آنها اتحاد، یکپارچگی و یکنواختی داده است. همه استانها تحت تسلط مرکز حاکمیت (آنکارا) بهم چسبانده شده و به نوعی یکپارچگی ظاهری و ساختگی رسیده اند. همه تصمیم گیریها در مرکز (توسط حکومت مرکزی) اتخاذ شده و استانها (قومیتها) مجبور به اطاعت از آن هستند. ایالت مرکزی برای همه استانها یک پارلمان مشترک، نظام مالیاتی مشترک و واحد پول مشترک (لیر)، ارتش مشترک، ایدئولوژی مشترک (آتاتورکسیم) و غیره ایجاد نموده و همه قومیتها را مجبور به پیروی از نظام مرکزی کرده است. بنابر این جمهوری ترکیه نیز از نوع اتحادیه هایی است که با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی به جامعه آسیای صغیر سازمان داده و میدهد. در ترکیه هیچ استانی در تنظیم امور داخلی خود، مستقل نبوده و همه استانهای آن تحت تسلط مرکز، نظم یافته و میابند. ترکیه نیز مانند ایران، برای متحد نگهداشتن استانها و حفظ تمامیت ارضی خود از بالا به پایین عمل کرده، همه تصمیمات و تنظیمات اداری، سازمانی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، دینی و ایدئولوژیکی، نظامی و غیره در مرکز حاکمیت (آنکارا) اتخاذ میشوند. یکپارچگی ظاهری و ساختگی آن ساخته و پرداخته مرکز حاکمیت (قومیت ترک مغولی) است. بنابر این جمهوری ترکیه در واقع جمهوری نیست. این کشور تنها کشور ترکها نیست. کردها، ارمنه و رومیها نیز در آن زندگی میکنند. اگر جمهوری باشد حتی باید نام آن تغییر کند.

7. سازمان ملل متحد (پارلمان غیر دموکراتیک جهان)

سازمان ملل متحد، اتحادیه ای است که توسط ایالات متحده آمریکا و چند کشور اروپایی بین کشورهای جهان با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی امور بین الملل را سازماندهی کرده و امنیت جهان را برقرار می نماید. ایالات متحده آمریکا و چند کشور اروپایی پس از جنگ جهانی دوم بعنوان کشورهای پیروز و مسلط بر اکثر کشورهای جهان، با تدوین منشور جهانی ملل (قانون اساسی دنیا) کشورهای مغلوب و تحت سلطه را در سازمان ملل، متحد کرده، و حاکمیت جهانی خویش را شکل داده اند. حکومت جهانی آمریکا و کشورهای عضو دائم شورای امنیت را با وجود حق وتو، میتوان مانند حکومت یک خان بر یک ده تعبیر کرد. اگر چه اکثر کشورهای جهان عضو سازمان ملل هستند و بسیاری از رفتارهای آن مبتنی بر آراء همه کشورهای جهان است اما حق وتو و عضویت دائم پنج کشور در شورای امنیت، مانع دموکراتیک بودن آن است. در آن آراء کشورهای جهان ابزاری است. سازمانی است که از لحاظ ساختاری تحت تسلط چند کشور قدرتمند اروپایی و آمریکا است. شورای ابزاری است که در آن کشورهای جهان آلت دست کشورهای قدرتمند اروپایی و آمریکا شده اند. سازمانی است که در آن ارتش آمریکا بعنوان ارتش جهان، و واحد پول آمریکا (دلار) بعنوان واحد پول جهانی (بانک جهانی) عمل میکند. سازمان ملل همانند مجلس کشورهای شرقی، شورایی فرمایشی است که اگر بخواهد بر اساس رأی خود عمل کند، تحت فشار حاکمیت (آمریکا و اروپا) قرار میگیرد.

7. ابتدایی ترین فرقه‌های بین نظم برونی و نظم درونی:

گرچه نظم برونی، و نظم درونی، هر دو، به سازماندهی امور جامعه می پردازند ولی تفاوتها و اختلافات عمیق و آشکاری با هم دارند. هر یک از آنها، از ویژگیها و خصایص مخصوص به خود برخوردارند، که بر آمده از ذات آنهاست. ویژگیها و تفاوتهايشان ناشی از ساختار، ساختمان و هیکل آنها است، و به فرد مؤسس یا محل استقرار یا شخصیت شکل دهندگان بستگی ندارند. نظم برونی چه در شرق استقرار یابد و چه در غرب، چه در کشورهای اسلامی باشد و چه در کشورهای مسیحی، چه توسط پادشاهان ایرانی استقرار یابد یا توسط روحانیان شیعی، چه توسط خوانین ترك استقرار یابد یا توسط خلفای عرب، چه توسط مستکبران تأسیس شود یا توسط مستضعفان، چه توسط ملکه باشد یا کشیش همه دارای ویژگیها و خصایص مشترکی هستند. از همه آنها رفتارهای مشترکی صادر میشود. مبداء و منشاء رفتارهای مشترك آنها، ساختمان و هیکل همانند آنها است. اگر به تاریخ گذشته بنگرید متوجه میشوید که همه ی نظامهای با نظم برونی رفتارهای مشترکی داشته و دارند. اگر جامعه ای ساختار افغانی (طالبانی) داشته باشد نمیتواند از خود رفتار آمریکایی صادر کند و بر عکس. اگر ساختار نظام سیاسی افغانستان مانند آمریکا باشد قطعاً از آن رفتارهایی شبیه رفتار نظام سیاسی آمریکا صادر خواهد شد. مهره رأس آن چندان مهم نیست. اگر بر جایگاه ملاحظه در افغانستان جرج بوش جلوس کند همان رفتاری را خواهد کرد که ملاحظه میکند و اگر بر جایگاه جرج بوش در آمریکا ملاحظه باشد همان رفتارهای بوش از او صادر خواهد شد. از ساختار $Y=2X$ نمیتوان انتظار داشت که مانند ساختار $Y=X+2$ رفتار کند. اگر ساختار حاکمیت و نظام سیاسی جامعه ای مانند ساختار جمهوری اسلامی ایران باشد نمیتواند از خود رفتاری مانند اتحادیه اروپایی صادر کند و بر عکس، حکومت از لحاظ ساختاری با جمهوریّت فرق دارد. حکومت نمیتواند مانند جمهوریّت رفتار کند. حکومت و جمهوریّت از لحاظ ساختار، هیکل و نوع نظام با هم فرق دارند. ممکن است که در بعضی موارد مانند دو تابع $Y=2X$ و $Y=X+2$ که برای عدد 2 رفتاری یکسان دارند آنها نیز رفتاری یکسان داشته باشند، اما این رفتارهای یکسان زیاد نیستند. در ادامه بحث میخواستیم بر اساس تاریخ گذشته، با قیاس و استقراء، فقط به بیان اختلافات اساسی بین نظم برونی و نظم درونی بپردازیم. هر چند اختلافات بیان شده واضح و روشن هستند. اما قطعاً میتوان آنها را به کمک ریاضیات، آمار و علوم منتج از ریاضیات، مانند جامعه شناسی، اقتصاد و غیره اثبات کرد. با این وجود، در این کتاب قصد اثبات اختلافات بین نظم برونی و نظم درونی را با روشهای علمی نداریم. بلکه با استدلالی قیاسی و استقرایی بر اساس شواهد تاریخی، فقط به بیان اختلافات می پردازیم. به عبارت دیگر به چرایی موضوع نپرداخته و فقط با الهام از تاریخ، اختلافات بین نظم برونی و نظم درونی را بیان می کنیم.

1. در نظم برونی، محله‌ها، شهرها و استانهای یک کشور یا یک جامعه توسط رأس هرم نظام باهم متحد شده، به سمت یکنواختی، اتحاد و یکسانی هدایت میشوند. اتحاد ایالتها بدست خود آنها صورت نمیگیرد. بلکه، ایالات و شهرها توسط قدرتی مرکزی و اجباراً تحت عنوانی واحد (کشور، ایالات متحده، اتحاد جماهیری) در می آیند. محله‌ها، شهرها و ایالات توسط قدرت مرکزی و با زور به هم چسبانده شده، تحت تسلط مرکز درآمده، به کشوری واحد تبدیل میشوند. **ولی در نظم درونی**، مجموعه ای از محله‌ها، شهرها و ایالتها، بنابر خواسته خودشان با تشکیل پارلمانی دموکراتیک، با هم متحد شده خود را به سمت یکنواختی، اتحاد، یکپارچگی و یکسانی هدایت میکنند. اتحاد ایالتها بدست خودشان صورت میگیرد. ایالات، شهرها و محله‌ها با تکیه بر مشترکات و با هدف کاهش اختلافات بین خود سعی در واحد کردن و ایجاد وحدت بین خود میکنند. مثلاً ارتش واحد پول واحد، پارلمان واحد، بازار مشترک و غیره را تشکیل داده، با قدرت بیشتر از منافع خود دفاع، و برای خود امنیت بیشتر برقرار میکنند. محله‌ها، شهرها، ایالتها و استانها تحت تسلط قدرت مرکزی یا سایر ایالات نیستند. با سلطه و با زور به هم چسبانده نشده و تحت تسلط مرکز به کشوری واحد تبدیل نشده اند.
2. در نظم برونی، حاکمان «نظام را» بر پا میکنند. یعنی نظم برونی، اتحادی تصنعی، ساخته و پرداخته قدرت مرکزی است. ولی در نظم درونی مردم «نظام را» بر پا میکنند.
3. **نظم برونی حکومت، حکمرانی و سازماندهی امور جامعه با تحکّم است. ولی، نظم درونی جمهوریت، خود ساماندهی، دموکراسی و سازماندهی امور جامعه توسط مردم جامعه است.**
4. نظم برونی سلطه فردی یا گروهی است. ولی، نظم درونی خود ساماندهی ملّتی هم سرزمین است.
5. نظم برونی سلطه یک قومیت (یک قشر) است. حکومت یک قومیت یا یک قشر اجتماعی بر سایر قومیتها و سایر اقشار جامعه است. ولی، نظم درونی خود ساماندهی توافقی اقوام و ملیتها است. سازمان دموکراتیک بین اقوام و اقشار است.
6. نظم برونی، نظامی فرمانی است. ولی، نظم درونی، نظامی وفاقی (قراردادی) است.
7. نظم برونی، تنظیم امور جامعه با خرد فردی است. ولی، نظم درونی سازماندهی امور جامعه با خرد جمعی است.
8. نظم برونی، تنظیم امور جامعه از بیرون آن است. ولی، نظم درونی سازماندهی امور جامعه از درون آن است.
9. نظم برونی در پی جستجوی نظم بخشی یک فرد (گروه خاص) شکل میگیرد. ولی، نظم درونی با مشارکت مردم شکل میگیرد (در پی جستجوی نظم بخشی اجتماعی بوجود می آید).
10. سرمنشاء نظم برونی، تلاش فردی (گروه خاص) برای تسلط بر جامعه، در جهت بهره کشی و بهره مندی بیشتر از مواهب طبیعی است. ولی، سرمنشاء نظم درونی، جلوگیری از تسلط فردی بر سرنوشت سایر مردم است.

11. نظم برونی با زیرجامعه هایش رفتار بخشنامه ای دارد. ولی، نظم درونی با وفاق زیرجامعه شکل میگیرد.
12. نظم برونی بر اساس فرمان، دستور، فرمایشات ملوکانه، رفتار خداوندگاران و بخشنامه های مجموعه حاکمیت امور جامعه را سازماندهی و نظم میدهد. ولی، نظم درونی با هم اندیشی خرد جمعی، تشکیل شورای مدنی مردم و تبدیل خرد جمعی به قانون و تشکیل جامعه مدنی، امور جامعه را سازماندهی و نظم میدهد.
13. نظم برونی روندي عمودي (از بالا به پایین) دارد. ولی، نظم درونی روندي خلاف نظم برونی دارد. با این تفاوت که بالا و پایین نیز در آن معنی و مفهوم خود را از دست میدهد. بالا و پایین آن هم قد، هم اندازه و هم شکلند. پایین آن این سرخط و بالای آن سر دیگر خط افقی است.
14. در نظم برونی فرد (گروه خاص) از درون یا برون جامعه، نظام سیاسی حاکم بر جامعه را ایجاد کرده، به قدرت میرسند. ولی، در نظم درونی مردم جامعه با شورایی انتخابی و دوره ای نظام جامعه را ایجاد میکنند.
15. در نظم برونی حاکمان با وضع قوانین شخصی، به تحکیم بنیادهای نظام خود می پردازند. ولی در نظم درونی، مردم با وضع قوانین شورایی (بر اساس فرهنگ، سنت، دین و علم) به تحکیم بنیادهای نظام اجتماعی خود می پردازند.
16. نظم برونی، تنظیم و سازماندهی امور جامعه توسط نخبگانی از درون یا برون جامعه است که در رأس جامعه قرار گرفته و با هدایت توده های مردم، حاکمیت بر آنها را حق خود میدانند. ولی نظم درونی تنظیم و سازماندهی امور جامعه توسط مردم جامعه با خرد جمعی و هم اندیشی اجتماعی و با تشکیل شورا است. شورای مردم، نمایندگان از طرف مردم هستند که برای مدت معینی انتخاب شده اند. مردم در صورت لزوم قادرند با روشهای مدنی افراد دیگری را جایگزین آنها نمایند.
17. در نظم برونی امور جامعه بر اساس رأی و نظر حاکمان (نهادهای حاکمیت) اداره میشود. ولی در نظم درونی بر اساس اراده مردم جامعه و مطابق فرهنگ، سنت، دین و آگاهیهای آنها سازماندهی میشود.
18. قوانین و احکام در نظم برونی حافظ منافع، فرهنگ، سنت، دین و عقیده همه اقشار اجتماعی نیست. فقط حافظ منافع و عقاید مجموعه حاکمیت است. ولی، در نظم درونی قوانین و احکام نظم حافظ منافع، فرهنگ، سنت، دین و عقیده همه اقشار اجتماعی است. وفاقی است بین قومیتها، گروهها و جناحها، بطوریکه قرار دادها حافظ منافع، فرهنگ، سنت، دین، آیین و عقیده های همه گروهها باشد.
19. نظم برونی با تحکیم بنیادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، و غیره توسط فرد (گروه خاص) از درون جامعه یا از بیرون جامعه و با اهداف شخصی، گروهی، یا نفع شخصی، گروهی، یا با هدف تسلط و برتری طلبی، یا با هدف بهره کشی اجتماعی و استثمار، یا با هدف تحمیل عقیده ای خاص و... بوجود می آید و به خود شکل میدهد. ولی، نظم درونی با تحکیم بنیادهای سیاسی اجتماعی، اقتصادی، نظامی،... توسط مردم جامعه و با هدف رشد، تکامل، جلوگیری از فساد و

- تباہی، جلوگیری از تسلط بیگانه، جلوگیری از سلطه فرد یا گروه بوجود می آید و به خود شکل می دهد و درحین شکل گیری یاپس از آن ریش و قیچی نظم از دست مردم ربوده نمیشود.
20. نظم برونی نظامی انحصاری است. در آن بیشتر امور با انحصار دولت و حکومت و با تسلط نهادهای حاکمیت سازماندهی و تنظیم میشوند. ولی، نظم درونی نظامی متکثر و ضد انحصاری است. در آن بیشتر امور بر مبنای عرضه و تقاضا سازماندهی و تنظیم میشوند.
21. نظم برونی ساختاری مرکزگرا دارد. و در طول عمر خود تشدید کننده تمرکزگرایی است. و تمرکز زدایی در آن امری ناممکن است. ولی، نظم درونی ساختاری تکثرگرا دارد.
22. نظم برونی برخاسته از برتری طلبی، سلطه گری، تسلط بر سرزمین های حاصل خیز و استفاده رایگان از تواناییهای دیگران است. ولی، نظم درونی برخاسته از موضع ضد طبقاتی، ضد سلطه گری، ضد برتری طلبی، حفظ هویت، حفظ سرزمین و غیره است.
23. نظم برونی نظامی یک سویه، تک بعدی و تک محوری است. ولی نظم درونی نظامی دوسویه و فاقی و چند بعدی است.
24. نظم برونی نظامی اقتدارگرا، مطلق گرا، منجیگرا و مقدس گراست. و در طول عمر خود اقتدار گرایی حاکمان را تشدید میکند. ولی نظم درونی نظامی قانون گرا و تکثرگرا است. و در طول عمر خود قانون گرایی را تشدید میکند.
25. نظم برونی نظامی غیر شفاف و محافظه کار است. ولی، نظم درونی نظامی برای درون شفاف است.
26. نظم برونی نمیتواند شفاف باشد. ولی، نظم درونی نمیتواند شفاف نباشد.
27. نظم برونی میتواند شفاف نباشد. ولی، نظم درونی نمیتواند ناشفاف باشد.
28. نظم برونی فاقد نظارت اجتماعی است. ولی، نظم درونی عین نظارت اجتماعی است.
29. در نظم برونی نظارت اجتماعی، یک ارزش محسوب نمی شود. ولی، در نظم درونی یک ارزش اساسی است.
30. مجموعه حاکمیت در نظم برونی پاسخگویی به مردم جامعه را از وظایف خود نمی داند. ولی، در نظم درونی پاسخگویی به مردم از وظایف نظام است. نظم برونی میتواند پاسخگو نباشد. ولی، نظم درونی نمیتواند پاسخگو نباشد.
31. نظم برونی نظامی غیر پاسخگواست، و پاسخگو کردن آن امری ناممکن و ناشدنی است (اگرچه همواره گروهی از مردم آن در جهت پاسخگو کردن نظام تلاش میکنند). ولی، نظم درونی نظامی پاسخگو است. با پاسخگویی عینیت دارد. نیازی به تلاش برای پاسخگو کردن آن وجود ندارد.
32. نظم برونی نظامی استبدادگراست، و در طول عمر خود به سمت استبداد مطلق در حرکت است. ولی، نظم درونی نظامی ضد استبدادی است.

33. در نظم برونی حاکمان مرکزی و مرکز، بالا دست، مردم و زیرجامعه ها پایین دست محسوب میشوند. ولی، در نظم درونی بالا دست و پایین دست وجود ندارد.
34. در نظم برونی، روستاها پایین تر از شهرها، شهرستانها پایین تر از مراکز استانها و مراکز استانها پایین تر از مرکز حاکمیت قرار دارند. ولی، در نظم درونی این ترتیب تبعیض آمیز وجود ندارد.
35. در نظم برونی باد قب مردم پایین تر از باد قب حاکمان محلی و باد قب حاکمان محلی پایین تر از حاکمان شهری و باد قب حاکمان شهری پایین تر از حاکمان استانی و باد قب حاکمان استانی پایین تر از حاکمان مرکزی است. ولی در نظم درونی این ترتیب تحقیرآمیز وجود ندارد.
36. در نظم برونی، زیرجامعه ها (روستاها، شهرها، استانها) فاقد استقلال لازم برای تنظیم امور داخلی خود هستند. امور داخلی آنها از مرکز حاکمیت سازماندهی میشود. ولی، در نظم درونی زیرجامعه ها در تنظیم امور داخلی خود استقلال کامل دارند. هر زیرجامعه امور داخلی خود را بر اساس دین، فرهنگ سنت و توانیهای ذهنی خود تنظیم میکند. مجموعه زیرجامعه ها برای دست یابی به یکسری اهداف مشترک مانند امنیت بیشتر، جلوگیری از تسلط بیگانگان، جلوگیری از هرج و مرج، جلوگیری از جنگ و خون ریزی، توسعه، رشد، بهره گیری از همدیگر و سایر موارد با تشکیل پارلمان و دولت مرکزی به وحدت و یکتایی دست می یابند.
37. نظم برونی بر اساس اراده هیأت حاکمه امور جامعه را سازماندهی میکند. اراده هیأت حاکمه حاکم است. در آن حاکم کردن اراده مردم، امری ناشدنی است. ولی نظم درونی، بر اساس اراده مردم و مطابق فرهنگ، سنت، دین و آگاهیهای آنها امور جامعه را سازماندهی میکند. و بر جامعه اراده مردم حاکم است.
38. شکل گیری اتحادیه (متحد کردن ایالتها) در نظم برونی از بالا به پایین است. روندی عمودی دارد. ولی، شکل گیری اتحادیه (متحد شدن ایالتها) در نظم درونی بر خلاف نظم برونی است. روندی افقی دارد. و بالا و پایین در آن وجود ندارد.
39. در نظم برونی، مسئولین و کارگزاران سطوح پایین نظام، پاسخگویی حاکمان مرکزی هستند. ساختمان نظام برونی مانع اصلی پاسخگویی حاکمان به مردم است. حتی با وضع قوانین نمیتوان آنرا به نظامی پاسخگو تبدیل کرد. ولی، در نظم درونی مسئولین و کارگزاران نظم هر شهر، پاسخگویی مردم همان شهر (شورای شهر)، و مسئولین و کارگزاران نظم کشور پاسخگویی مردم کشور، مسئولین و کارگزاران نظم قاره پاسخگویی مردم قاره و مسئولین و کارگزاران نظم جهان پاسخگویی مردم جهان هستند. ساختمان نظام مانع اصلی عدم پاسخگویی ناظران در قبال مردم است.
40. در نظم برونی هر تصمیمی در سطوح پائین نظام باید با مجوز سطوح بالاتر باشد. ولی، در نظم درونی بالا و پائین وجود ندارد. تصمیمات داخلی نیازی به مجوز مرکز ندارد.

41. در نظم برونی مردم از تصمیمات هیأت حاکمه بی خبرند. روح آنها هم از بسیاری تصمیمات حاکمیت خبردار نیست و احتمالاً تا پایان عمر نظام نیز خبردار نخواهد شد. ولی، در نظم درونی مردم از همه تصمیمات شورای خود با خبرند، بجز موارد جزئی و به مدت کوتاه و مواردی که مورد سوء استفاده دشمن خارجی در کوتاه مدت قرار میگیرد.

42. در نظم برونی زیرجامعه ها (محلّه ها، شهرها و ایالتها) تحت تسلط مرکز حاکمیت قرار میگیرند. ایالت‌های متحد شده توسط مرکز، احساس نیاز به تجزیه و جدایی دارند و به همین دلیل خواهان تجزیه و جدایی هستند. ولی، در نظم درونی ایالت‌های بر حسب نیاز، متحد شده اند و به همین دلیل خواهان پیوستن به اتحادیه هستند. از پیوستن به اتحادیه سود میبرند. زیرجامعه ها تحت تسلط مرکز قرار ندارند. مرکز حاکمیت وجود ندارد، بجای آن مرکز جمهوری وجود دارد. ایالت‌های خارج از اتحادیه احساس نیاز پیوستن، به اتحادیه پیدا میکنند.

43. در نظم برونی حاکمیت مرکزی در رأس نظام اجتماعی قرار دارد و از این طریق منویات و اهداف سیستمی خود را با نهاد سازی رسمی و غیر رسمی به جامعه تزریق میکند. ولی، در نظم درونی مردم در رأس نظام اجتماعی قرار دارند و از این طریق منویات اجتماعی و اهداف سیستمی خود را با نهاد سازی رسمی به اجرا میگذارند.

44. اگر نظم برونی با نام دین باشد، در ظاهر بیان میکند که «سیاست با دیانت و صداقت یکی است» اما در عمل آن، سیاست با دیانت یکی نیست. ولی، در نظم درونی ظاهراً و باطناً «سیاست با دیانت و صداقت یکی است».

45. در نظم برونی عملاً سیاست نمیتواند با دیانت یکی باشد هر چند برای یکی کردن آن تلاش شود. ولی، در نظم درونی در ظاهر و باطن سیاست با دیانت یکی است نیازی به تلاش برای یکی کردن آن نیست.

46. در نظم برونی سیاست عملاً پدر و مادر ندارد. در آن عملاً نظریه ماکیاوول رایج است. ولی، در نظم درونی سیاست با صداقت یکی است.

47. در نظم برونی المأمور و معذور مطرح است. ولی، در نظم درونی المأمور و مسئول مطرح است.

48. در نظم برونی اکثر تغییرات و اصلاحات به نفع تحکیم حاکمیت حاکمان صورت میگیرد. ولی، در نظم درونی همیشه تغییرات به نفع مردم جامعه و بنابر خواسته های آنان صورت میگیرد.

تذکر: نظم برونی مشروط به اینکه توسط افراد داخلی شکل گرفته باشد، معمولاً در ابتدا شباهت زیادی با نظم درونی دارد. اما با گذشت زمان و روی کار آمدن حاکمان بعدی بسیاری از مفاهیم دگرگون شده و قوانین اولیه و رفتار تقریباً مردمی حاکمان اولیه تفسیر به نفع میشود.

49. در نظم برونی مشارکت و بسیج افکار عمومی پایان پذیر است. ولی در نظم درونی مشارکت مردم پایان پذیر نیست.

50. در نظم برونی خرد فردی یا گروهی نخبگان رأس هرم نظام مخصوصاً رهبر رأس بر خرد جمعی مردم و شورای مردم برتری دارد. ولی، در نظم درونی خرد جمعی مردم که در شورای مردم متبلور میشود بر هر خرد فردی یا گروهی برتری دارد.

51. در نظم برونی، برای مجموعه حاکمیت همیشه مشارکت و بسیج ابزاری افکار عمومی مردم با حاکمیت مطرح است. ولی در نظم درونی بسیج و مشارکت مردم برای سازماندهی امور جامعه عملاً وجود دارد و ابزاری نیست.

52. در نظم برونی مجموعه حاکمیت، همواره برای مشارکت و بسیج ابزاری افکار عمومی، برنامه ریزی و هزینه میکند. ولی، نظم درونی عین بسیج و مشارکت مردم برای سازماندهی امور است. نیازی به برنامه ریزی دولتی ندارد.

53. نظم برونی بدون مشارکت مردم، معنی و حیات دارد. ولی، نظم درونی بدون آن بی معنی است.

54. نظم برونی با مخالفان داخلی خود برخوردی خشن دارد. شرایط ابراز مسالمت آمیز مخالفت مخالفان داخلی خود را فراهم نمیکند. امنیت مخالفان داخلی خود را تأمین نمیکند. راهپیماییها و محافل مخالفان داخلی خود را ناامن میکند. مراحل خشن شدن مخالفان داخلی را مهیا میکند. ولی نظم درونی، مخالف داخلی نظام ندارد. مخالفت مردم با بعضی تصمیمات و برنامه های دولت به معنی مخالفت آنها با نظام محسوب نمیشود. نظم درونی نمیتواند با ابراز مخالفت مردم با برنامه ها و تصمیمات دولت برخوردی خشن داشته باشد. در نظم درونی شرایط ابراز مخالفت مردم با برنامه ها و تصمیمات دولت نهادینه شده است. برقراری امنیت راهپیماییهای مردم در ابراز مخالفت خود با برنامه های دولت از وظایف نظم درونی است.

55. اقتدارگرایی، مطلق گرایی، استبدادگرایی، تقدس گرایی، منجی گرایی و بالا بردن رهبر نظام به نزدیک خداوند، از ملزومات بقاء، توانایی و کارآمد شدن نظم برونی است. ولی، در نظم درونی مردم سالاری، نظارت اجتماعی، ... از ملزومات بقاء و کارآمدی است.

56. در نظم برونی، حاکم رأس نظام، از حق و تو برخوردار است. ولی در نظم درونی هیچ کس از حق و تو برخوردار نیست.

57. در نظم برونی، همه ی حقوق فردی و اجتماعی افراد جامعه در ید حاکمان و در دامنه حکمرانی آنان قرار دارد. مردم در زیر سایه لطف، سروری، آقایی، سیادت، رأفت و مهربانی حاکم و رهبر جامعه قرار داشته و به زندگی مشغول هستند، بطوریکه رهبر نظم حاکم و حافظ جان، مال و ناموس آنها است. ولی در نظم درونی همه حقوق افراد جامعه اعم از حقوق فردی یا اجتماعی نظیر حق زیستن، حق مالکیت، مختار بودن، حق پذیرش دین، حق آزادی اندیشه، حق مشارکت در تنظیم امور جامعه و غیره از حقوق طبیعی و خدا دادی هر فرد از افراد جامعه است. هیچ کس حق بخشیدن یا سلب کردن آنها را از مردم ندارد. هیچ کس قدرت بخشیدن یا سلب کردن آنها را نیز به مردم ندارد.

58. در نظم برونی همه چیز حول رهبر رأس نظام میچرخد. ولی، در نظم درونی حول مردم میچرخد.
59. در نظم برونی، نظم و مراقبت بدون اقتدار و استبداد حاکمان بی معنی و تعریف نشده است. استبداد و اقتدار حاکمان از ملزومات ایجاد نظم و مراقبتهای اجتماعی و تنظیم امور است. ولی، در نظم درونی وفاق و مشارکت اکثریت مردم از ملزومات ایجاد نظم و مراقبتهای اجتماعی است.
60. در نظم برونی، رهبر رأس هرم نظام (شاه، خان، سلطان، خلیفه، امیر، رهبر، ...) محور نظام وحدت، یکدلی و تنظیم امور است. ولی در نظم درونی مردم، محور نظام، وحدت، یکدلی و تنظیم امور است.
61. نظم برونی حتی اگر توسط افراد خیرخواه، روحانی، صدیق و درستکار نیز تأسیس شود، باز هم منجر به دیکتاتوری و استبداد میشود. مهمترین عامل شکل گیری استبداد در نظم برونی ساختمان و ساختار آن است. ولی، نظم درونی حتی اگر توسط مردمی کافر و بی دین تأسیس شود، باز هم منجر به دیکتاتوری و استبداد نمیشود.
62. اگر نظم برونی با همت اکثریت مردم جامعه شکل بگیرد، حاکمان نسل اول تا حدودی سعی می کند بر آراء و نظرات مردم تکیه کند. در ابتدا توجه بیشتری نسبت به رأی و نظر مردم دارد و به مرور کمتر و کمتر میشود. ولی، نظم درونی همواره بر آراء و نظرات مردم متکی است.
63. نظم برونی دارای حاکم و محکوم (حکومت کننده و حکومت شونده) است. نظامی ارباب، رعیتی است. در آن مردم، رعایای حاکمان هستند. ولی، نظم درونی فاقد حاکم و محکوم است. فاقد ارباب است، لذا رعیت هم ندارد.
64. از دیدگاه حاکمیت نظم برونی «جامعه جمع انسانهای قابل هدایت است.» لذا میتوان آنها را با برنامه های پنهان به سمت و سوی خاصی هدایت کرد. ولی، در نظم درونی مردم قادرند خودشان بابرنامه های شفاف و با نظام شورایی جامعه خویش را هدایت نمایند.
65. در نظم برونی: «جامعه جمع گوسفندانی است که لاجرم آنها را شبانی باید.» ولی در نظم درونی: «جامعه جمع انسانهایی است که خرد جمعی آنها از خرد هر فرد یا گروهی بالاتر و فراتر است.»
66. در نظم برونی جامعه جمع انسانهایی است که فاقد صلاحیتهای لازم برای اداره امور خویش هستند. لذا باید توسط رهبر یا شاه یا امپراطور یا خلیفه ای مقتدر هدایت و رهبری شوند. یعنی مردم نیازمند قیمومیت و سروری نخبگان و حاکمان برای حفظ امنیت خود هستند. ولی، در نظم درونی جامعه جمع انسانهایی است که دارای صلاحیتهای لازم برای اداره امور خویش اند. قادرند با نظام شورایی و با نظارت اجتماعی امور عمومی خود را سازماندهی کرده و برای جامعه خود امنیت ایجاد نمایند. قادرند نخبگان بین خود را شناسایی و انتخاب نمایند.
67. در نظم برونی شاخص ترین و مهم ترین اصل، که جزء اصول اولیه نظم است. اطاعت و فرمانبری بی چون و چرا از رهبر نظم است. ولی، در نظم درونی اطاعت جای خود را به وفاق میدهد.

68. در نظم برونی محرم ترین افراد جامعه نسبت به نظام مطیع ترین و فرمانبرترین آنان و گرگ صفت ترین آنان نافرمانترین آنان است. ولی، در نظم درونی درجات خودی و ناخودی، یا محرم و نامحرم، یا فرمانبر و نافرمان وجود ندارد.

69. در نظم برونی، حاکمیت، جامعه را به سمت و سوی مورد نظر خود هدایت کند. ولی، در نظم درونی مردم با تشکیل شورای خانواده، محله، شهر، ایالت، کشور، قاره، و جهان، خود را به سمت کمال مطلوب هدایت میکنند.

70. نظم برونی در راستای ایجاد اقتدار حاکمیت، خواهان پیروی بی چون چرای مردم از حاکمیت و تبعیت از دستورات و فرمایشات ملوکانه رهبر نظام است. ولی نظم درونی وفاق مردم، قومیتها شهرها و محله ها است.

71. نظم برونی در ابتدای عمر خود قدری بیشتر از انتهای آن بر آراء و نظرات مردم تکیه میکند. در ابتدا توجه بیشتری به رأی مردم دارد و به مرور این توجه کمتر می شود. ولی، نظم درونی همواره بر آراء مردم متکی است، و بدون رأی مردم دیگر نظم درونی و جمهوریت نیست.

72. نظم برونی، رشد شخصیت افراد جامعه را مطابق اراده و خواست هیأت حاکمه می خواهد و در این راستا حرکت و تلاش میکند. با ایجاد نهادهای رسمی و غیر رسمی که تحت فرمان رهبر نظم و مجموعه حاکمیت هستند به هدایت توده های مردم مطابق منویات خود می پردازند. ولی، در نظم درونی رشد شخصیت افراد جامعه نظمی درونی دارد. تکرر و تنوع اندیشه عامل رشد و تکامل اجتماعی و انفرادی است. جامعه ای متکرر از اندیشه ها است که با تعامل و تقابل درونی و گفتگو به رشد و تکامل میرسد.

73. نظم برونی با قاطعیت، قدرت و با برنامه ریزیهای آشکار و پنهان و از بالا به پایین، سعی در تعلیم و رشد افراد جامعه مطابق الگوها و قالبهای خود میکند. تلاش میکند که جامعه فقط قالبها و الگوهای حاکمیت را بپذیرند. ولی، در نظم درونی رشد شخصیت افراد جامعه قالبها و الگوهای متفاوت و متکرر دارد. با نظم درونی، تعامل و الگوهای متکرر و متنوع، الگوهای مطلوب و مورد قبول اکثریت جامعه رشد و تکامل می یابند.

74. در نظم برونی منشاء قدرت رهبر نظم (شاه، سلطان، خلیفه، ولی، ...) به ماوراء طبیعت و آسمان نسبت داده می شود. رهبری جامعه موهبتی الهی است و از طرف خداوند به رهبر هدیه شده است. این هدیه بخاطر رسیدن رهبر به مرتبه ای مافوق قدرت درک بشر به ایشان اعطاء شده است. رهبر نظام از قرب الهی برخوردار است. به همین دلیل حق رهبری، سروری، آقایی و هدایت توده های مردم از آن ایشان است. و باید مافوق بشر، و فوق قانون قرار داشته باشد. رهبر به درجه ای از عزت، کمال و قرب الهی رسیده است که مصلحت ایشان هرچه باشد (حتی در حقوق خصوصی و طبیعی افراد) حق و مصلحت خداوند است و باید بدون چون و چرا اجرا شود. مخالفت با صلاحدید و مصلحت رهبر نظم

مستوجب کيفر و عدم بهره مندي از حق زيستن است. ولي، در نظم دروني منشاء قدرت، مردم اند. هيچ قدرت فردي يا گروهی بالاتر از قدرت مردم نیست. منشاء قدرت مردم، خداوند است که بدون واسطه به آنها بخشیده شده است. خداوند از مردم خواسته است که با تشکیل شورا و پارلمان امور خود را سازماندهی و تنظیم کنید.

« وَأْمُرْهُمْ شُورًا بَيْنَهُمْ... » ، « لِحُكْمِ آلِ اللَّهِ... »

75. در نظم برونی رهبر نظم (شاه، سلطان، خلیفه، ولی، ...) ولی نعمت و روزی بخش مردم از طرف خداوند است. واسطه فیض بین مردم و خداوند است. امنیت و نظم در جامعه ایجاد نمیشود، مگر بوسیله نهادهایی قدرتمند و مقتدر که تحت فرمان رهبر نظم باشند. اگر مردم بنده، رعیت و تحت فرمان رهبر نظم نباشند به نظم و امنیت دست نمی یابند و نظم و امنیت دچار خدشه میشود، لذا رهبر نظام میتواند مافوق قانون و مافوق جامعه و اجزای آن باشد و مافوق آنها عمل نماید هرگاه اراده کند یا مصلحت بداند میتواند به وضع یا نسخ قوانین بپردازد یا مافوق قانون عمل نماید. ولی، در نظم درونی، ولی نعمت و روزی بخش مردم فقط خداوند است، مردم میتوانند بدون واسطه صاحب نعمت و روزی شوند. می توانند بدون واسطه خود را به کمال، رشد و امنیت برسانند. امنیت و نظم را با خرد جمعی، شورا، تشکیل مجلس و پارلمان قانونگذاری برقرار نمایند. نیازی به قدرتمند کردن یک فرد یا یک گروه برای ایجاد امنیت و نظم در امور نیست.

76. در نظم برونی حاکمان برای خود قدرت نفوذ معنوی، سروری، فره ایزدی، پادشاهی، خدایگانی و مرجعیت معنوی یا مذهبی درست می کنند و بر طبل تبلیغات و شایعات خود میکوبند، تا شایعات خود را به واقعیت ذهنی در اذهان عمومی تبدیل نمایند. ولی در نظم درونی هیچ کس از قدرت نفوذ معنوی، پادشاهی، رهبری، خدایگانی و واسطه نعمت خداوندی برخوردار نیست.

77. در نظم برونی اقتدار حاکمان ناشی از قدرت رسمی و قانونی است که خودشان وضع و رسمیت می بخشند و به خداوند نسبت میدهند. ولی، در نظم درونی اقتدار اجتماعی و شورایی ناشی از قدرت رسمی و قانونی است که خود مردم وضع و رسمیت میدهند.

78. در نظم برونی چرخهای جامعه (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، دینی، ...) بر محور منافع خواص، قدرتمندان، حکمرانان و نفع بران از مواهب نظام می چرخد. ولی، در نظم درونی چرخهای جامعه (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، دینی، ...) بر محور منافع فردی و اجتماعی افراد جامعه می چرخد. همه از مواهب نظام به عدالت و به اندازه استعداد خود نفع میبرند.

79. در نظم برونی، نظم دهندگان امور جامعه فرمانبر رهبر نظام هستند. ولی، در نظم درونی نظم دهندگان امور جامعه فرمانبر شورایی مردم جامعه هستند. شورایی مردم زیر نظر مردم، انتخابی و دوره ای است.

80. در نظم برونی رهبر نظم، سالار و محور نظام است. ولی، در نظم درونی مردم، سالار و محوراند.
81. نظم برونی پدر سالاری است. پدر سالاری را، تا کوچکتری نهاد اجتماعی یعنی خانواده تشدید میکند. ولی نظم درونی مردم سالاری است. در همه سطوح اجتماعی مردم سالاری را رواج میدهد.
82. در نظم برونی، شیفتگان قدرت خود را شیفتگان خدمت معرفی میکنند و با فریب و ریاکاری سعی میکنند به هدف خود برسند. ولی، در نظم درونی تشنگان قدرت توانایی رفع تشنگی خود را ندارند.
83. در نظم برونی، هیچکس شایسته تراز حاکمان و رهبران نظم برای تنظیم امور جامعه وجود ندارد. رهبران و مسئولان رده های بالایی نظام شایسته ترین، کاردان ترین، فهیم ترین، به خدا نزدیکترین و تودل برترین افراد جامعه هستند. ولی، در نظم درونی هیچکس شایسته تر از مردم و هیچ خردی بالاتر از خرد جمعی آنان برای تنظیم امور جامعه وجود ندارد. این خرد جمعی در شورای مردم که اعضای آن برای مدت مشخصی تعیین می شوند تبلور می یابد. جامعه و مردم قادرند، افراد شایسته، متخصص و کاردان را برای تنظیم امور خود و بهبود رفتارهای جامعه انتخاب کنند. در صورت اشتباه قادرند اشتباه خود را با روشهای مدنی و بدون دردسر در انتخابات بعدی یا به کمک دستگاه قضائی جبران نمایند.
84. در نظم برونی، صاحبان قدرت، از افراد مطیع، سربراه و پیرو برای مسئولیتهای و مدیریتهای دولتی در سطوح پائین تر از خود استفاده میکنند. لذا نمیتوانند افراد شایسته، باهوش، متخصص و کاردان را برای مناصب انتخاب نمایند. زیرا اکثر افراد باهوش، متخصص و شایسته نمیتوانند مطیع و پیرو باشند. تخصص و هوش آنها اجازه نمیدهد. همچنین در نظم برونی، هر مسئولی باید مطیع و مجری دستورات و فرامین بالاتر از خود باشد. لذا، حق بروز شایستگی خود را ندارد. حق استفاده از تخصص خود را ندارد. او باید مجری دستورالعملها و بخشنامه های سطوح بالایی نظام باشد. نباید مجری تخصص و علم خود باشد. ولی، در نظم درونی شورای، محله، شهر، کشور و غیره از افراد شایسته، باهوش، متخصص و کاردان برای مسئولیتهای دولتی استفاده میکند.
85. نظم برونی در آتیه خود و در نسلهای بعدی حاکمیت شیفتگان اولیه خدمت را به تشنگان قدرت مبدل میکند. ولی، در نظم درونی، تشنگان قدرت راهی جزء شایستگی خدمت ندارند.
86. در نظم برونی معمولاً نسلهای اولیه حاکمیت، مردمی، تودل برو، عادل، ساده زیست و... هستند، اما نسلهای آتیه آن مردم گریز، برتری طلب، پول دوست، مقام جو، تبارگرا، حق ناپذیر، فاسد و... هستند. ولی، در نظم درونی حاکمیت نسلی وجود ندارد، با انتخابات دوره ای و مدت دار، ناظران تعیین میشوند.
87. نظم برونی مولد، زاینده و سازنده واژه ها و القاب خانزاده، شاهزاده، آقازاده و غیره برای فرزندان و نسلهای آتی مجموعه حاکمیت است. و از پس آن پرورش دهنده ی روحیه برتری طلبی استکباری، نفع پرستی، خوشگذرانی و پست دیدن سایر مردم جامعه است. ولی، در نظم درونی واژه های خانزاده، شاهزاده، آقازاده و... یافت نمیشود.

88. در نظم برونی رهبر نظم از تمام اختیارات قانونی و فرا قانونی برخوردار است. بالاتر از همه افراد جامعه قرار دارد. شخص اول مملکت است. برجان و مال و ناموس مردم حق ولایت و خداوندی دارد. از فره ایزدی، سایه یزدان، نمایندگی خداوند بر روی زمین و صفات خدایگانی برخوردار است. از خداوند الهام میگیرد. بواسطه موهبت و لطف الهی از درجه ای بالاتر از سایر مردم برخوردار و با سایر مردم فرق دارد. به درجه ای از کمال، ادراک و قرب الهی رسیده است که سایر افراد جامعه از فهم آن عاجزاند. از هرگونه امر به معروف، ارشاد، راهنمایی و نقد، بی نیاز است. از هرگونه خطا و اشتباه مصون است. معصوم یا نزدیک به معصومیت است. هرگونه نقد، ارشاد یا حرف آوردن در مقابل حرف ایشان، توهینی بس بزرگ و نابخشودنی است و اگر کسی مرتکب آن شود مستحق بند و مرگ است. کسی که در مقابل رهبر نظام قد علم کند، حق زیستن ندارد. مفسد فی العرض است. بنابراین خواسته خداوند باید از روی کره زمین برداشته شود و... ولی، در نظم درونی هیچکس از اختیارات فراقانونی برخوردار نیست. هیچ کس واسطه بین مردم و خداوند نیست. حق و تو برای هیچکس وجود ندارد. نقد هر فردی از ناظران امکان پذیر است و....

89. نظم برونی رفتاری آمرانه، بخشنامه ای و از بالا به پایین دارد، این آمریت و رفتار دستوری ریشه در ساختار متمرکز و شدیداً طبقاتی ساختمان آن دارد که جامعه را به دو طبقه حکومت کننده و حکومت شونده یا ارباب و رعیت یا مرجع و مقلد یا رهبر و رهرو تقسیم میکند. ولی نظم درونی رفتاری خطی و افقی دارد. جامعه را به دو طبقه حاکم و محکوم تقسیم نمیکند. مردم و ناظران امور از هم اند و درهم اند. ناظران امور موقتی هستند و برای دوره های مشخص انتخاب میشوند.

90. نظم برونی همواره به مخالفین داخلی خود تهمت مزدور خارجیها میزند. «توسط خارجیها حمایت میشوند» جمله تکراری همه حکومتها بر علیه مخالفین داخلی است. ولی در نظم درونی چنین تهمتی وجود ندارد.

91. هر جامعه چه بانظم برونی و چه بانظم درونی بر نحوه رتق و فتق امور و بر نحوه کار مسئولان و کارگزاران نظم بخشی امور و با هدف جلوگیری از فساد، زد و بند، اختلاس، تبعیض، حق کشی، و باهدف کارآمد کردن آنها نظارت دارد. نظارت بر نحوه انجام کارها از ملزومات نظم امور است. اما نوع نظارت در نظم برونی و نظم درونی با هم فرق دارد. در نظم برونی رهبران و حاکمان نظارت می کنند. ولی، در نظم درونی مردم جامعه از طریق شورای محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان بر نحوه کارها نظارت میکنند.

92. در نظم برونی آنچه به جایی نرسد فریاد است. فریاد مردم جزء در ابتدای شکل گیری نظم برونی به گوش حاکمان نمیرسد. اگر صدای مردم به گوش حاکمان برسد جز صدایی نکره برای حاکمان نیست. حاکمیت صدای مردم را صدای آدمهای پست، نادان، ناآگاه، بی اطلاع از مملکت داری، مفت خواه و مفت خور میداند. ولی، در نظم درونی همه چیز بر فریاد و آراء مردم متکی است.

93. نظم برونی فاقد آزادی بیان و اندیشه است. ولی نظم درونی دارای آزادی بیان و اندیشه است.

94. حاکمان در نظم برونی اگر چه ممکن است قبل از به حاکمیت رسیدن برای آزادی جنگیده باشند ولی پس از بدست گرفتن حاکمیت مانع اصلی آزادی دیگران میشوند. دوران جنگیدن برای آزادی را فراموش میکنند. خودشان آزادی را بدست آورده و مانع آزادی دیگران میشوند. به عنوان مثال اگر چه فیدل کاسترو برای آزادی جنگیده است ولی پس از دست یابی به قدرت و حکومت خود مانع آزادی میشود. در نظم درونی این وضعیت رخ نمیدهد.

95. در نظم برونی نقد رهبر رأس نظام (ناحیه قدرت) با خط قرمز روبرو است. امر به معروف و ارشاد حکمرانان و رهبران نقطه رأس هرم نظام و بیان خطا به مستقیم نسبت به آنها امری ناممکن و نابخشودنی است. مردم و مطبوعات جرأت نقد آشکار، رهبر یا شاه رأس نظام را ندارند. نقد رهبر رأس نظام، اقتدار رهبری را کاسته و محل مبانی نظم به شمار میرود. نقد رهبر، توهین به وی که سایه یزدان است تلقی میشود. نقد کننده مستحق مجازات، زندان و مرگ است. کسی که چنین کند دهانش قدری کج است و باید با سیلی زور، شمشیر و تیر راست شود. ولی، در نظم درونی امر به معروف و ارشاد ناظران امری لازم و شدنی است. نقد آنها با خط قرمز روبرو نیست. نمیتواند خط قرمز داشته باشد. مردم و مطبوعات به راحتی و بدون نگرانی اقدام به نقد آشکار آنها میکنند. یکی از وظایف مطبوعات نقد نظام و ناظران است. نقد ناظران محل مبانی نظم نیست. توهین تلقی نمیشود. نقد کننده قابل مجازات نیست.

96. در نظم برونی، حاکمیت، خود را پاسخگویی خواسته های مردم نمیداند، بلکه خود را حاکم و شبان مردم میداند. این تصور و عملکرد از ویژگیهای ساختاری آن است. در آن، حکومت پاسخگو و آزره ای بی معنی و غلط است. اگر کسی یا حاکمی یا رهبری یا عضوی از مجموعه حاکمیت، از سردل سوزی بخواهد حکومت را در برابر مردم پاسخگو کند حکومت و نظام را دچار تزلزل و فروپاشی خواهد کرد. عدم پاسخگویی نظام، در نظم برونی از ملزومات بقاء آن است. نظم برونی در صورت مجبور شدن به پاسخگویی باید از روشهای دروغ محافظه کاری، شیره مالی و غیره استفاده کند و به نوعی ذهنیت اجتماعی را، منحرف کند، راهی جز بکارگیری نظریه ماکیاوول ندارد و همین کار را هم میکند. ولی، نظم درونی عملاً و ذاتاً پاسخگویی مطالبات و خواسته های مردم است. نظم درونی در اختیار مردم است. مردم برای پاسخگویی به مطالبات خود آنرا تأسیس میکنند. نیازی به پاسخگو کردن آن نیست. عین پاسخگویی است. تحت نظارت مردم است. توسط مردم ایجاد میشود تا امور آنها را سامان دهد. لذا نمیتواند پاسخگویی مردم نباشد. ناظران امور در نظم درونی برای بقاء خود در مسئولیت نیازمند پاسخگویی به مردم هستند. مردم قادرند آنها را بدون دردسر و بدون ایجاد بحران و با روشهای مدنی تعویض نمایند. نظم درونی قادر به انحراف اذهان عمومی افراد جامعه نیست.

97. در نظم برونی، تصویر و سخنان حاکم رأس نظام (رهبر، شاه، خلیفه، ...) بر سردرها، ورزشگاهها، منازل، اسکناسها و غیره، با هدف اقتدار بخشیدن به حاکمیت در معرض دید مردم قرار داده میشود. مردم عکس رهبر نظام را در همه جا مشاهده میکنند. این وضعیت در همه نظم برونیها وجود دارد. ولی، در نظم درونی عکس و گفته های دانشمندان، قهرمانان، هنرمندان، و صاحبان اندیشه بر سر درها، ورزشگاهها، منازل و غیره نصب میشود.

98. در نظم برونی نوک پیکان توقعات اجتماعی متوجه مرکز حاکمیت است. ولی، در نظم درونی توقعات اجتماعی هر شهر با تشکیل شورای شهر (مجلس شهر)، توقعات اجتماعی هر کشور با تشکیل شورای کشور (مجلس کشور)، توقعات اجتماعی هر قاره با تشکیل شورای قاره و توقعات اجتماعی مردم جهان با تشکیل شورای جهان محقق میشود.

تذکر: شورای جهان فعلی (سازمان ملل) به روش سنتی و با نظم برونی شکل گرفته است. کشورهای پیروز اروپایی و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به عنوان قشری از جامعه جهانی با متحد کردن کشورهای مغلوب، تحت سلطه و سایر کشورهای جهان (نه مردم) و با دادن حق و تو به دو کشور چین، روسیه حاکمیت خود را بر جهان محقق کرده اند.

99. در نظم برونی وقتی مردم نسبت به حاکمیت بی اعتماد میشوند. حاکمان همچنان بر قدرت باقی می ماندند و تنها راه کنار رفتن آنها از قدرت، تحرکات اجتماعی مردم، آشوبهای خیابانی و برخورد نسبتاً خشن مردم با حاکمیت است. ولی در نظم درونی وقتی مردم نسبت به مسئولان نظم بی اعتماد میشوند مسئولان نظم در دوره بعدی انتخابات با رأی منفی مردم روبرو شده و به صورت مسالمت آمیز کنار میروند.

100. در نظم برونی، حاکمان، در توهم جلوگیری از فروپاشی آنچه بنا کرده اند آزادیهای سیاسی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره مردم را محدود میکنند. ولی در نظم درونی مردم برای برخورداری خود از آزادیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره اقدام به ایجاد نظم و جامعه مدنی میکنند. لذا از آزادیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره برخوردارند.

101. در نظم برونی، حاکمان عملاً ماکیاولیست هستند. هیچ حکومتی در تایخ گذشته یافت نمیشود که ماکیاولیست نباشد. حتی حکومتی قبل از ماکیاول هم ماکیاولیست بوده اند.

102. در نظم برونی «شراب قدرت» به تدریج مجموعه حاکمیت را مست و مست تر میکند. حاکمان در نهایت احساس قدرت و از سر مستی ناشی از آن جمله سازی میکنند. حکم میرانند، و از اینکه دوره مستی به پایان میرسد نا آگاه اند.

«شراب قدرت مستی آوراست. وقتی آدمیان آنرا می نوشند دچار مستی میشوند و در حالت مستی به جمله سازی می پردازند و از اینکه دوره مستی رو به پایان است، بیخبرند.»

103. نظم برونی قادر به تحمل تکرر درونی خویش نیست. بدلائل ساختاری دچار شکافهای سیاسی، اقتصادی، درگیریهای درون گروهی، تنشهای اجتماعی و آشوبهای خیابانی میشود. چند صدایی در آن وجود دارد. اما یک صدا (صدای حاکمیت) بدلیل داشتن قدرت سعی در خفه کردن سایر صداها میکند. مانع بلند شدن آنها میشود. ولی، نظم درونی بر مبنای تکرر استوار است. در آن هیچ صدایی قادر نیست مانع بلند شدن صداها را دیگر شود. همه صداها برای خود بلند گو دارند و قواعد بازی را تدارک دیده و خود را ملزم به رعایت آنها میکنند.

104. در نظم برونی اگر حاکمیت مرکزی سقوط کند، همه نظام دچار بهم ریختگی میشود. جامعه دچار هرج و مرج، ناامنی غارت و جنگ داخلی میشود. ولی، در نظم درونی با فروپاشی مرکز، نظم سایر شهرها بدلیل داشتن نظام شورایی و استقلال در تنظیم امور داخلی دچار هرج و مرج و ناامنی داخلی نمیشوند.

105. نظم برونی مولد جامعه متملق، چاپلوس، و ریاکار است. در آن حتی اگر بموجب قانون هیچکس حق تملق و چاپلوسی نداشته باشد باز هم چاپلوسی و تملق رواج داشته و رواج خواهد یافت و به مرور زمان به هنجار تبدیل میشود. در آغاز شکل گیری نظام حاکمان، مردمی، خاکی و از القاب و کرامات کمتری برخوردار هستند. و با گذشت عمر نظام تملق به یکی از نیازهای اجتماعی تبدیل میشود. الزاماً رونق و گسترش می یابد. ولی در نظم درونی رفتارها متقابل است.

106. در نظم برونی چرخهای جامعه بر محور منافع قدرتمندان، صاحب نفوذان، نفع بران از مواهب نظام و خواص می چرخد و با عمر آن رابطه مستقیم دارد. ولی در نظم درونی چرخهای جامعه بر محور فرهنگ، سنت، دین و علم مردم جامعه می چرخد. همه مردم در چرخاندن آن سهیم هستند. احساس مشارکت دارند.

107. در نظم برونی میزان مشارکت مردم و حضور آنها در صحنه با عمر نظام رابطه معکوس دارد. با افزایش عمر نظام مشارکت فعال و شاداب مردم کاهش می یابد. ولی در نظم درونی میزان مشارکت مردم با عمر نظام رابطه مستقیم دارد.

108. در نظم برونی میزان حمایت و حراست مردم از حاکمیت با عمر نظام رابطه معکوس دارد. با افزایش عمر نظام، میزان حمایت مردم از حاکمیت کمتر میشود. ولی در نظم درونی حمایت مردم از حاکمیت بی معنی است مردم از خودشان حمایت میکنند.

109. در نظم برونی بی تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت حکومت و مجموعه حاکمان با عمر نظام رابطه مستقیم دارد. هر قدر عمر نظام افزایش یابد مردم و طرفداران نظام نسبت به آن بی تفاوت تر میشوند و تعداد یاران حاکمیت کمتر و کمتر میشود. ولی در نظم درونی مردم نمیتوانند نسبت به سرنوشت خود بی تفاوت باشند. بی تفاوتی مردم نسبت به حاکمیت بی معنی است.

110. در نظم برونی میزان فساد کارگزاران و مجریان نظم با عمر نظام رابطه مستقیم دارد. هر قدر عمر نظام افزایش یابد میزان مفاسدی نظیر رشوه خواری، قوم و قبیله گرایی، تبعیض، حق کشی، ضعیف کشی، اختلاس تبانی، مقامجویی، مقام پرستی، تملق، مال و ثروت اندوزی، باندبازی، احترام خواهی، برتری طلبی، ضعفهای اخلاقی و پیروی از هواهای نفسانی، ناکارآمدی نظام، تجملگرایی، استکبار، خودمحوری، دیکتاتوری، دنیا خواهی، گرایش به کسب لذات دنیوی، زن بازی، مصرف گرایی، اسراف، ریخت و پاش و غیره افزایش می یابند.

111. نظم برونی چه در یک جامعه کوچک برقرار باشد (مانند حاکمیت یک خان بزرگ ده) و چه در یک جامعه متوسط برقرار باشد (مانند حاکمیت دولت مرکزی بر همه کشور) و چه در یک جامعه بزرگ برقرار باشد (مانند حاکمیت آمریکا بر همه جهان) با هم فرقی ندارند. همه آنها مانع انجام اصلاحات و مهندسی مجدد در ساختار و ساختمان حاکمیت میشوند. همه آنها مانع برقراری عدالت و مردم سالاری میشوند. همه آنها آزادی و امنیت را برای خود میخواهند. همه آنها مانع آزادی و امنیت مخالفان خود میشوند. همه آنها مانع توسعه مسالمت آمیز و انجام اصلاحات بدون خشونت و بدون دگرگونی ناگهانی میشوند. همه آنها دارای دشمن داخلی یا غی سرکش، محور شرارت و دشمنی با حاکمیت هستند. همه آنها عقاید و انگیزه های بروز خشونت، خرابکاری، عملیات انتحاری و بمب گذاری را در مخالفان خود بر می انگیزانند. افرادی از جامعه در نهایت یأس و ناامیدی راهی جز طغیان، عملیات انتحاری و بروز خشونت نمی یابند. افرادی از جامعه به درجه ای از تنفر و ناامیدی میرسند که راهی جز طغیان، سرکشی، جنگ و خشونت ندارند. نظم برونی چه توسط یک خان بزرگ ده و چه توسط یک شاه بزرگ کشور چه توسط آمریکا بر جهان حاکم شود. همگی دشمن خشن، طغیانگر و یا غی را در درون خود پرورش میدهند. ریشه های خشونت، دشمنی نفرت و طغیان مخالفان در جوامع با نظم برونی در هیکل و ساختار آن نهفته است. چه فرد صالح بر رأس آن حاکم باشد، چه ناصالح فرقی ندارد. ولی، در نظم درونی (چه در یک جامعه کوچک چه در یک جامعه متوسط و چه در یک جامعه بزرگ) انجام اصلاحات و مهندسی مجدد خواست خرد جمعی مردم، مانع و سد راه ندارد. توسعه با انسداد روبرو نمیشود. لذا، زاینده مخالفان خشن درونی نیست. راه اصلاحات در آن باز است. همواره با باز بودن راه اصلاحات در آن، بر خشم مخالفان آب سرد افشاندن میشود. حرارت آنرا کاهش میدهد. آنرا به تعامل و تقابل مسالمت آمیز، گفتگو و مفاهمه تبدیل میکند. خود را فاقد دشمن داخلی میکند.

112. میزان نارضایتی مردم از حاکمیت و ریزش طرفداران با عمر نظم برونی رابطه مستقیم دارد.

113. ریزش طرفداران نظام در نظم برونی با عمر آن رابطه مستقیم دارد. ولی در نظم درونی واژه طرفداران در مقابل بیطرفها و مخالفان نظام بی معنی است.

114. افزایش مخالفان داخلی نظم برونی با عمر آن رابطه مستقیم دارد. ولی در نظم درونی واژه مخالفان داخلی نظام بی معنی است.
115. افزایش دشمنان داخلی نظم برونی با عمر آن رابطه مستقیم دارد. هر قدر عمر نظام افزایش یابد تعداد دشمنان داخلی آن افزایش می یابد. ولی در نظم درونی واژه دشمنان داخلی نظام بی معنی است.
116. رفتار تحقیرآمیز، سرکوبگرانه، قیم مدارانه، قلدرمآبانه و فراقانونی کارگزاران و حاکمان در نظم برونی با عمر آن رابطه مستقیم دارد. ولی در نظم درونی چنین واژه های یافت نمیشود.
117. برخورد انکاری و انحلالی نظم برونی با دگراندیشان، مخالفان و نهادهای مردمی که ساز دیگری میزنند و در جهت مخالفت با حاکمیت قلم می رانند با عمر آن رابطه مستقیم دارد. ولی نظم درونی قادر به چنین برخوردی نیست.
118. اگر دین با نظم برونی نظم یابد تقدس دین و دینداران با افزایش عمر نظام کاهش می یابد. ولی دین بانظم درونی مقدس و دینداران محترم هستند.
119. مسئولیت پذیری مردم با عمر نظم برونی رابطه معکوس و با عمر نظم درونی رابطه مستقیم دارد.
120. میزان اعتماد مردم به مجموعه حاکمیت با عمر نظم برونی رابطه معکوس دارد. در نظم درونی ناظران مادام العمر نیستند.
121. رواج چاپلوسی، تملق و احترام فراتر از حد معمول به حاکمان و منصوبان حاکمیت در نظم برونی با عمر آن رابطه مستقیم دارد. ولی در نظم درونی احترام متقابل و دو سویه است.
122. مهاجرت به مرکز حاکمیت، فربه شدن مرکز، پدیدار شدن آثار تمدن شهری در مرکز، و بهره مندی بیشتر مرکز از مواهب نظام با عمر نظم برونی رابطه مستقیم دارد. بدلیل برخورداری مرکز از مواهب بیشتر و صرف قسمت اعظم بودجه مملکت در مرکز مهاجرت به آن در طول عمر نظام بیشتر و بیشتر می شود. در نظم درونی مهاجرت به سمت مرکز نیست. مثلاً: در جمهوری اسلامی ایران کتابهای درسی تمام دانش آموزان ایران در تهران چاپ میشود. این وضعیت مشاغل زیادی را در مرکز ایجاد میکند. مانع ایجاد شغل در شهرستانها میشود. پول مربوط به چاپ کتابها به سمت مرکز سرازیر میشود. به همین ترتیب است سایر امور که توسط مرکز حاکمیت نظم مییابد.
123. قانون گرایی و احترام به آن با عمر نظم برونی رابطه معکوس و با عمر نظم درونی رابطه مستقیم دارد.
124. استبداد و اقتدار حکومتی و تبدیل شدن نظامیان به سردار، و سرقیه دار، در نظم برونی با عمر آن رابطه مستقیم دارد. هر قدر عمر نظام افزایش یابد بکار بردن القاب و واژه های احترام آمیز و بالا برنده برای نظامیان بیشتر و بیشتر میشود. ولی در نظم درونی از اقتدار و استبداد حاکمیت در برابر مردم خبری نیست. نظامیان برای ترساندن مردم و خالی کردن دل آنها، رژه نمیروند، بلکه برای

ترساندن دشمن خارجی رژه میروند. پایکوبی نظامیان برای نمایش اقتدار مردم جامعه است و برای ترساندن آنها نیست.

125. گرایش به پارتی بازی، تبانی و سعی در پیدا کردن يك رابطه و دوست از بین مسئولین نظم امور در نظم برونی و غلبه رابطه بر ضابطه با عمر نظم برونی رابطه مستقیم دارد. این گرایش حتی در بین کارگزاران نظام نیز وجود دارد. کارگزاران سطوح پایین سعی در یافتن دوست و رابطه ای مطمئن در سطوح بالاتر نظام میکنند. تا از این طریق به جایگاه های بالاتر ارتقاء یابند. بدون دوست و رابطه توانایی کارکردن ندارند. ولی در نظم درونی شهرها و محله ها در تنظیم امور داخلی خود استقلال دارند لذا نظام مانند نظم برونی نیست .

126. اگر دین با نظم برونی نظم یابد: رواج دین گریزی در جامعه با عمر نظام رابطه مستقیم دارد. دین ستیزی و تقدس زدایی از دین و دینداران در جامعه با عمر نظام رابطه مستقیم دارد. رواج نظریه «جدایی دین از سیاست» و «دین افیون ملت است.» در جامعه با عمر نظام رابطه مستقیم دارد. شرایط رانده شدن دین به حاشیه (رانده شدن دین به واتیکان، قم، مکه، ...) به تدریج فراهم میشود. گرایش هوشمندان به پوشیدن لباس روحانیت و تحصیل در مدارس دینی کاهش می یابد. ولی اگر دین با نظم درونی نظم یابد: دین گریزی در جامعه با عمر نظام رابطه معکوس دارد. دین ستیزی و تقدس زدایی از دین و دینداران در جامعه با عمر نظام رابطه معکوس دارد. رواج نظریه «جدایی دین از سیاست» و «دین افیون ملت است.» در جامعه با عمر نظام رابطه معکوس دارد. شرایط رانده شدن دین به حاشیه (رانده شدن دین به واتیکان، قم، مکه، ...) فراهم نمیشود. گرایش هوشمندان به پوشیدن لباس روحانیت و تحصیل در مدارس دینی کاهش نمی یابد. خرافات زدایی از دین با عمر آن رابطه مستقیم دارد.

8. نظم از دیدگاه نظم برونی و از دیدگاه نظم درونی:

نظم و امنیت اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی، و غیره از جمله مقوله های بسیار مهمی هستند که دولت‌ها برای برقراری آن شکل گرفته و به خود سازمان می‌دهند. اساساً چه نظم برونی و چه نظم درونی هر دو با هدف برقراری نظم و امنیت (اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی و غیره) تشکیل میشوند. هدف اصلی تشکیل نظام سیاسی در جامعه برقراری نظم و امنیت است. اما نظم برونی و نظم درونی هر یک دیدگاه و تعریف مخصوص به خود را از نظم دارند. تعریف نظم و شیوه برقراری آن در آنها با هم متفاوت است. این تفاوتها عبارتند از:

1. در نظم برونی، نظم یک امر حکومتی است، لذا باید، با تحکم، حکمرانی، فرمان، دستور و بخشنامه ایجاد شود. نظم و مفهوم آن بر گرفته از ضرب المثلهای «تا نباشد چوب تر، فرمان نبرند گاو و خر» «تا زور بر سر این مردم نباشد آدم نمیشوند» و غیره است. ولی در نظم درونی، هر جامعه از چندین رابطه، رفتار، فرمول، تابع و قاعده ریاضی تشکیل شده است. لذا باید با روشهای ریاضی و علوم منتج از آن حل و فصل شوند. در نظم درونی قبل از اینکه عالم و جهان، آفرینش شود، ریاضیات وجود داشته است. خداوند ریاضیدان مطلق است و همه چیز را با حساب و کتاب، قاعده، فرمول و رابطه ریاضی آفرینش کرده است. از این نظر حتی در بی نظمی هم، نظم و قاعده وجود دارد و در ریاضیات به هندسه فراکتالها (خودمتشابه ها) معروف است. عالم با ریاضیات آفرینش شده است. زیبایی، عشق، ریا، ترس، توسعه، اقتصاد، روابط اجتماعی، روابط سیاسی مدیریت، سلامتی، بیماری، زشتی، بزه کاری، همه و همه، مبنا، قاعده و فرمول ریاضی دارند. لذا باید بر اساس اصول و مبنای آفرینش خویش حل و فصل شوند. به عنوان مثال: در نظم برونی تنظیم امور اقتصادی، با روشهای فرمانی، دستوری، و براساس تصمیم گیریها و قانون سازیهای حاکمیت و نهادهای حکومتی حل و فصل میگردد. یک گروه در بالای جامعه تصمیم میگیرند که رفتار اقتصادی جامعه چگونه باشد. تصمیم گیری در مورد اینکه: چه تولید شود، چگونه تولید شود برای چه تولید شود، چه وارد شود، چه صادر شود، چه کسانی وارد کنند، چه کسانی صادر کنند چگونه هزینه شود، چگونه مصرف شود، چاپ اسکناس، میزان تورم، و غیره در رأس هرم نظام و توسط حاکمیت انجام میگردد. تقریباً همه امور توسط مجموعه حاکمیت، و با فرمان، بخشنامه و دستور تنظیم و سازماندهی میشوند. ولی در نظم درونی تنظیم امور اقتصادی بر اساس اصول و قوانین علم اقتصاد (که شعبه یامسئله ای از مسائل ریاضی است) نظم پیدا میکنند. مبنای روابط اقتصادی جامعه بر اساس اصول علم اقتصاد، منجمله اصل عرضه و تقاضا است. رفتارهای اقتصادی و اینکه چه تولید شود، چگونه تولید شود، برای چه تولید شود و بطور کلی امور اقتصادی بر اساس علم اقتصاد حل و فصل میشوند. مکانیسم عرضه و تقاضا، مقدار تولید، نوع تولید، قیمت تولید، میزان صادرات، میزان واردات و غیره را تعیین میکند. در نظم برونی علم اقتصاد را باید آموخت و سپس در کوزه گذاشت، اگر و زیر امور اقتصادی نظم برونی، پروفیسور اقتصاد هم باشد حق استفاده

از علم اقتصاد را ندارد. او باید علم خود را در جیب خود بگذارد و با روشهای فرماتی امور اقتصادی را سازماندهی کند، نه با علم اقتصاد، شما تصور کنید در یک نظام کمونیستی مانند شوروی یک اقتصاددان، وزیر اقتصاد باشد و بخواهد بر اساس علم اقتصاد کار کند، در این صورت شیرازه نظام کمونیستی بهم میریزد. در نظم برونی نمیتوان در عمل هم نظام کمونیستی را حفظ کرد و هم علم اقتصاد را پیاده کرد. به همین ترتیب در نظم برونی آموزه های دینی و مذهبی دانش آموزان نیز مانند امور اقتصادی در بالا و از بالا سازماندهی، تنظیم و اجرا میشوند. یعنی آموزه های دینی نیز با روشهای فرماتی، دستوری، بخشنامه ای و بر اساس تصمیم گیریهای حاکمیت (نهادهای حاکمیت) و قانون سازیهای حاکمان نظم میبایند. یک گروه در بالای جامعه (مرکز) تصمیم میگیرد که مناسب و رفتارهای دینی مردم جامعه چگونه آموزش داده شود. ولی در نظم درونی امور دینی دانش آموزان محل، شهر، استان، ... توسط مردم همان محل، شهر، استان، ... تنظیم و سازماندهی میشوند. در آن دین بخشنامه ای وجود ندارد. در نظم برونی تقریباً تنظیم همه امور با روشهای فرماتی، دستوری و بر اساس تصمیم گیریهای حاکمیت (نهادهای حاکمیت) و قانون سازیهای حاکمان حل و فصل میگردد. همواره یک گروه در رأس نظام تصمیم میگیرند که امور مملکت چگونه سازماندهی و رتق و فتق شوند. توسعه اقتصادی هم از مرکز سازماندهی میشود، توسعه سیاسی هم از مرکز سازماندهی میشود، امور آموزشی هم از مرکز سازماندهی میشود، امور بهداشتی هم از مرکز سازماندهی میشود، امور دینی هم از مرکز سازماندهی میشود، کتابهای درسی مدارس هم از مرکز تنظیم سازماندهی، چاپ و توزیع میشوند، امور قضایی هم از مرکز سازماندهی میشود، نان هم از مرکز سازماندهی و توزیع میشود، امور کشاورزی هم از مرکز سازماندهی میشوند، امور دامی هم از مرکز سازماندهی میشوند، ... حتی امور قبر کردن مرده ها هم از مرکز سازماندهی میشود. در مورد همه چیز در مرکز تصمیم گیری میشود. امور آموزشی، پرورشی، بهداشتی، درمانی، قضایی، رفاهی، آب، برق، گاز، امنیت داخلی (شهربانی)، امنیت خارجی (ارتش)، اسکناس، مخابرات، پست، تجارت، راه و ترابری رسانه ها، منابع دریایی استخراج معادن، استخراج منابع زیرزمینی، ساختمان، صنعت، مالیات، تغذیه، نان، راهنمایی و رانندگی، و همه و همه در مرکز و با صلاحیت تنظیم و سازماندهی میشوند.

2. در نظم برونی، نظم، با زور و قدرت حاکمیت و با فرمان حاکمان و بر اساس قوانین خود ساخته آنها و به کمک نهادهای تحت فرمان حاکمیت محقق میشود. ولی، در نظم درونی، نظم، با وفاق مردم و توسط شوراهای دموکراتیک مردم (شورای محله، شهر، استان، کشور، قاره و جهان) و بکمک نهادهای دموکراتیک محقق میشود. نظم بر اساس پیمان و قرارداد بین اجزای جامعه ایجاد میشود. قراردادها بر اساس علوم تکوینی، علوم تشریحی، فرهنگ و سنتهای اجتماعی جامعه است. قواعد بازی، وفاقی است.

3. استاد مرتضی مطهری در بیست گفتار خود آورده است:

«اخلاق عالی عبارت است از اخلاق متعادل و موزون، مسلماً و مطمئناً اگر جامعه متعادل و موزون نباشد. اگر سازمان اجتماعی و مقررات اجتماعی، موزون و متعادل نباشد، اخلاق شخص یا فردی موزون نخواهد ماند، اثر عدم تعادل اجتماعی تنها در طبقه عامه مردم نیست که محرومند، طبقه خاصه یعنی طبقه ممتاز که مواهب را بیشتر به خود اختصاص داده اند، هم، زیان می برند.»

بسیاری از رفتارها، کردارها، طرز تلقیها، طرز تفکرها، تحلیلها و ضرب المثلهای در یک جامعه بر اساس قوانین و ساختارهای حاکم بر آن جامعه که قانون اساسی مبین آنهاست شکل میگیرند، رواج پیدا می کنند، گسترش می یابند و به هنجار تبدیل میشوند. قوانین و ساختارهای حاکم بر یک جامعه قادرند بسیاری از رفتارهای مردم جامعه را تغییر داده و رفتارهای نوینی را جایگزین آنها نمایند. اگر قوانین حاکم بر یک جامعه، غیر علمی، ناموزون و نامتعادل باشند، ناقض روابط و نظریه های علمی، نظریه های جامعه شناسی، روانشناسی، اقتصادی و غیره که مبتنی بر قوانین ریاضی و روابط بین اعدادند باشند. در این صورت اخلاق و رفتارهای طبیعی، متعادل و موزون جامعه را بر هم خواهند زد. آنها را نامتعادل و ناموزون و غیر طبیعی خواهند ساخت. جامعه بیمار، اقتصاد بیمار، محیط بیمار اخلاق بیمار، محیط زیست بیمار، مردم بیمار، و غیره را تولید خواهند کرد. دست آورد آن چیزی جز تباهی، فساد، بیماری، خشونت، تحرکات اجتماعی، هرج و مرج و مرض نخواهد بود. نظم برونی در ساختمان، ساختار و هیکل خود نامتعادل، ناموزون و غیر علمی است. قانون اساسی آن، اصول علم ریاضی و علوم منتج از آنرا زیر پا میگذارد. هیچکس حتی اگر اخلاق پیامبرگونه هم داشته باشد نخواهد توانست در نظم برونی متعادل و موزون عمل نماید. حتی اگر بخواهد نیز نمیتواند آزادی، استقلال، خودکفایی و جمهوریت را برقرار نماید. نخواهد توانست سیستم موزونی را رهبری نماید. اساس نظم در آن فاسد، غیر علمی و ناموزون است. لذا اگر خیر خواهان هم، رهبری آنرا در دست داشته باشند، خیر آنها منجر به شر، بدی و زشتی میگردد. خیر آنها مبتذل، زنده، زشت و کریه میشود. مردم هر جامعه، شهری، روستایی، شهرستانی، پایتختی، زن، مرد، پیر، جوان، همه و همه در یک کشور و یک جامعه زندگی میکنند. و در یک وابستگی متقابل قرار دارند. بین آنها روابط و توابع ریاضی برقرار است. زندگی حال و آینده آنها بهم وابسته است. نوع ساختار و ساختمان نهادهای تنظیم امور آنها بر روابط بین آنها تاثیرگذار است. بسیاری از رفتارهای حال و آینده مردم و بنگاهها، ناشی از قوانین حاکم بر جامعه است. حال اگر در جامعه ای نهادهای تنظیم امور، نظم برونی داشته باشند. قانون اساسی، نظم برونی را پایه ریزی کرده باشد. در این صورت، سایر قوانین نیز از مسیر حق و حقیقت دور و دورتر خواهند شد. هیچ قانون و رفتاری در جامعه موزون، متعادل و علمی نخواهد ماند. اکثر قوانین از مسیر حق و حقیقت منحرف، و جامعه رابه سوی انحراف، تباهی و ویرانی خواهند کشانید. شرایط خروج جامعه از تعادل و توازن برقراری شود. **بارکج به منزل نمیرسد.**

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا نمیرود دیوار کج، بلکه تا سقوط میرود دیوار کج، نظم برونی قطعاً سقوط میکند. اگر قانون اساسی جامعه ای نظم برونی را پایه ریزی کرده باشد و با نظم برونی جامعه را نظم دهد. در این صورت چنین نظم و نظامی نمیتواند خودساماندهی ملّتی هم کیش و هم سرزمین باشد. و در نتیجه نمیتواند جمهوریت، مردم سالاری خود ساماندهی و دموکراسی باشد. به همین ترتیب است قانون اساسی جامعه جهانی (منشور ملل جهان) یعنی اگر قانون اساسی جامعه جهانی یا منشور سازمان ملل نیز نظم برونی را پایه ریزی کرده باشد. قطعاً بر دنیا و جامعه جهانی جمهوریت و مردم سالاری حاکم نخواهد شد. در نظم برونی از جمهوریت، خودساماندهی و مردم سالاری خبری نیست. او نمیتواند جمهوریت دینی یا جمهوری اسلامی یا جمهوری مسیحی یا جمهوری کفار باشد. اگر قانون اساسی (منشور جامعه) نظم برونی باشد و با نظم برونی جامعه را نظم دهد، سرانجامی جز چالش، بحران، خشونت، جنگ، دشمنی، کینه، نفرت و خون ریزی ندارد. این وضعیت میتواند در یک روستا یا یک شهر یا ایالت یا کشور یا یک قاره یا جهان حاکم باشد.

4. در نظم برونی، مجموعه حاکمیت، در پی ایجاد مدینه فاضله مورد نظر خویش است. در این راستا برنامه ریزی، سعی، تلاش، تبلیغات، قانون سازی و هزینه میکند. ولی، در نظم درونی مجموعه اقوام زبانی، دینی و خونی، ساکن در یک جامعه به دنبال ایجاد مدینه فاضله مورد نظر خویش هستند. و در این راستا برنامه ریزی، قانون سازی، هزینه، ... میکند.

5. در نظم برونی حاکمیت مرکزی با برنامه ریزیهای پشت پرده، پنهانی و محافظه کارانه سعی در یکسان سازی قومیتها، زبانها، مرامها و سایر اختلافات جامعه میکند. تلاش میکند، هویت قومی زبانی، دینی و مذهبی اقشار مختلف جامعه را نادیده گرفته و هویت آنها را یکسان و متحد نماید. اقوام را از هویت خویش دور نموده، هویت دیگری به آنها ببخشد. اقوام را بهم نزدیک و نزدیکتر نماید. یکتایی قومی ایجاد نماید. بطوریکه تکرر قومی برای مرکز مشکل ساز نشده و جدایی طلبی فراموش شود. ولی، در نظم درونی مجموعه اقوام مختلف ساکن در یک جامعه، با برنامه ریزیهای آشکار و شفاف و با تشکیل شورای اقوام یا شورای ایالات سعی میکنند علاوه بر حفظ هویت درونی خویش به همدیگر نزدیک و نزدیکتر شوند. با تکیه بر مشترکات بین خود و با قوانین و فاقی مانع کینه ورزی اختلاف و دوری، جنگ و خون ریزی نسبت به هم میشوند. تلاشی در جهت نادیده گرفتن هویت قومی، زبانی، دینی و مذهبی اقشار مختلف جامعه صورت نمیگیرد. در جهت دوری اقوام از هویت خویش تلاشی صورت نمیگیرد. سعی در هویت بخشی دیگری به اقوام جامعه نمیشود. اقوام با تکیه بر مشترکات بین خود و با وفاق، به سمت یکتایی، یکسانی و یکپارچگی پیش میروند. بین اقوام ساکن در یک سرزمین نظم و فاقی و قرار دادی ایجاد نمیشود. بطوریکه هویت آنها بطور جداگانه حفظ شود.

6. در نظم برونی مرکز حاکمیت اقدام به ایجاد وفاق و همدلی بین قومیت‌های زبانی، دینی و جناح‌های سیاسی موجود در جامعه میکند. سعی میکند قومیت‌های مختلف جامعه را بر اساس الگوها و قالب‌های مورد نظر خویش به وفاق ملی برساند و به آنها نظم دهد. قومیت‌های مختلف جامعه را به یک هویت نسبت داده و در جهت یکسان‌سازی آنها حرکت میکند. ولی، در نظم درونی مجموعه اقوام مختلف ساکن در یک جامعه، با تشکیل شورای اقوام یا شورای ایالات، اقدام به ایجاد وفاق و همدلی بین خود میکنند. با روش‌های مدنی متحد شده و به سمت همدلی و یکسانی حرکت میکنند. آنها مجموعه ای هم دل نیستند ولی میخواهند در بعضی موارد یا بیشتر موارد به سمت همدلی و یکسانی حرکت نمایند. مجموعه ای از اقوام مختلف بر اساس اشتراکات فیما بین، لزوم زندگی مسالمت آمیز در کنار هم، لزوم امنیت، و غیره بر طبل اشتراکات می‌کوبند. خود را به وفاق، رفاقت و همدلی نزدیک و نزدیکتر میکنند. وفاق ملی را شکل میدهند. سعی میکنند اشتراکات فیما بین خود را افزایش و اختلافات را کاهش دهند.

بطور کلی: نظم، در نظم برونی مبنایی دستوری و فرماتی دارد. زوری است. وفاقی نیست. در پشت پرده توسط مجموعه حاکمیت ایجاد میشود. ولی، در نظم درونی مبنای ریاضی دارد. فرمول و رابطه ریاضی دارد. متغیرهای مستقل و وابسته (X, Y) دارد. زوری نیست. وفاقی و قراردادی است. به صورت شفاف بین اقوام ساکن در یک جامعه شکل می‌گیرد. نظم اجتماعی قاعده‌های ریاضی مخصوص به خود و نظم اقتصادی قاعده‌های خاص خود را دارا است. و...

9. وضع قوانین در نظم برونی و نظم درونی:

وضع قوانین، راحت ترین، کم در دسترترین روش ایجاد نظم و ساماندهی امور جامعه است. تقریباً همه جوامع بشری با وضع قوانین به ایجاد نظم در جامعه پرداخته اند. وضع قوانین، چه در نظم برونی و چه در نظم درونی از ملزومات نظم است. در این قسمت به ویژگیها و خصایص ساختاری «قانونگذاری» در نظم برونی، و در نظم درونی می پردازیم:

1. در نظم برونی، قانون يك ابزار حكومتي است، لذا باید، توسط حاکمیت و مطابق سلیقه آنها تنظیم و تصویب شوند، بطوریکه حکومت کردن را سهل و آسان نمایند. ولی در نظم درونی، قانون برآیند وفاق اجتماعی است.

2. در نظم برونی، يك گروه در رأس نظام تصمیم میگیرند که چه قوانینی را تنظیم، تصویب و اجرا نمایند. همه قوانین توسط حاکمیت مرکزی تنظیم و تصویب میشوند. ولی در نظم درونی مردم تصمیم میگیرند که چه قوانینی را تنظیم، تصویب و اجرا نمایند.

3. در نظم برونی تقریباً همه قوانین، چه قوانین تنظیم امور داخلی شهرها، محله ها و ایالات، و چه قوانین تنظیم امور خارجی شهرها، محله ها و ایالات، و چه قوانین تنظیم امور خارجی کشور و روابط بین الملل، و چه قوانین حفظ امنیت خارجی، ارتش و حفظ تمامیت ارضی، همه و همه در رأس کشور تنظیم، تصویب و اجرا میشوند. ولی، در نظم درونی قوانین تنظیم امور داخلی محله ها، شهرها، ایالات، کشورها، قاره ها، و جهان توسط شورای شهرها، محله ها و ایالات، کشورها، قاره ها، و شورای جهان تنظیم، تصویب و اجرا میشوند.

4. در نظم برونی، وضع قوانین بدون اغراض پشت پرده مجموعه حاکمیت نیست. معمولاً مجموعه حاکمیت برای رسیدن به مقاصد آتی خود به وضع قوانین می پردازد. ولی، در نظم درونی وضع قوانین به صورت شفاف و با هدف ایجاد تفاهم بین اقوام، سازماندهی امور عمومی، ایجاد نظم و غیره توسط پارلمان متشکل از همه اقوام صورت میگیرد.

5. در نظم برونی معمولاً قانونگذاری توسط حاکم یا شورای حاکمان یا شورای مشورتی منصوب حاکمیت صورت میگیرد. ولی، در نظم درونی توسط شورای مردم (شورای خانواده کوچک، محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان) صورت میگیرد.

6. در نظم برونی وضع قوانین، باهدف کنترل جامعه، هدایت مردم، تنظیم امور عمومی، رشد، و غیره در جهت اقتدار بخشیدن به مجموعه حاکمیت در مقابل تهدیدهای داخلی و خارجی صورت میگیرد. ولی، در نظم درونی، وضع قوانین باهدف خودساماندهی، تنظیم امور عمومی، توسعه و اقتدار بخشیدن به مردم جامعه در مقابل سایر جوامع صورت میگیرد.

7. در نظم برونی، اعضای شورایی قانونگذاری انتصابی، یا نیمه انتصابی هستند، یا انتخابات تحت نظارت مجموعه حاکمیت است و همه افراد جامعه حق ورود یکسان به آنرا ندارند. ولی، در نظم درونی اعضای شورایی قانونگذاری با انتخاب مردم تعیین میشوند. انتخابات تحت نظارت شورایی از مردم جامعه است. همه افراد جامعه حق ورود یکسان به عرصه انتخابات را دارند.

تذکر: در حال حاضر در بعضی کشورها اعضای مجلس برای مردم انتخاب میشوند، اما، انتخابات تحت نظارت مجموعه حاکمیت قرار دارد و همه افراد جامعه حق ورود یکسان به آنرا ندارند. علاوه بر مجلس، شورایی مشورتی حاکمیت که مافوق مجلس است وجود دارد. مجلس تحت نظر حاکمیت، فرمایشی و زینت المجالس است.

8. در نظم برونی علاوه بر مجلس عوام (در صورت وجود)، مجلس خواص نیز در صورت لزوم به وضع قوانین می پردازد. همچنین اکثر قوانینی که در مجلس عوام مطرح میشود با صلاحدید مجلس خواص یا مجموعه حاکمیت وضع و تصویب میشود. ولی، در نظم درونی، فقط مجلس مردم به وضع قوانین می پردازد. مجلس خواص وجود ندارد. بالا دستی بالاتر از شورایی مردم غیر از خود مردم وجود ندارد.

9. قوانین نظم، در نظم برونی سلیقه ای و شخصی اند. ولی، در نظم درونی عامه پسند (عمومی) هستند.

10. در نظم برونی قوانین نظم، مطابق میل و سلیقه حاکمان و مجموعه حاکمیت تدوین، تنظیم و تصویب میشوند. به همین دلیل اکثر قوانین از سوی مردم قابل درک نیستند. ولی، در نظم درونی قوانین نظم، مطابق میل، سلیقه و خواست مردم جامعه تدوین تنظیم و تصویب میشوند. حاکمیتی که مانع تصویب قوانین نظم مطابق خواست مردم شود، وجود ندارد. به همین دلیل اکثر قوانین از طرف مردم قابل درک هستند.

11. در نظم برونی بدلیل عامه پسند نبودن و عمومی نبودن قوانین، احترام به قانون کمرنگ، بی محتوا و کم ارزش است. به مرور زمان قوانین حکومتی برای مردم رنج آور، کسل کننده و مبتذل میشوند. ولی، در نظم درونی بدلیل عمومی بودن، عامه پسند بودن و فراگیر بودن قوانین و مشارکت همه اقوام در تدوین و تنظیم آنها، احترام به قانون پر رنگ، با محتوا و با ارزش است. احترام به قانون و احساس مسئولیت در برابر آن ارزشمند و قابل قبول است.

12. در نظم برونی عمل به قانون و التزام به آن امری جدی و حتمی نیست. ولی، در نظم درونی التزام به قانون و عمل به آن امری جدی و حتمی است.

13. در نظم برونی خرد و اندیشه نخبگان رأس هرم نظام به قانون تبدیل میشوند. ولی، در نظم درونی خرد و اندیشه جمعی افراد جامعه منشأ تدوین، تنظیم و تصویب قوانین اند. و منشأ خرد جمعی، فرهنگ، دین، آئین، علم و آگاهیهای عمومی مردم جامعه است.

14. در نظم برونی مهندسی مجدد و به روز کردن قوانین چنانچه با خواست حاکمیت همخوان نباشد، با مانع روبرو میشود. ولی، در نظم درونی قوانین ناکارا، یا تاریخ گذشته بدون مانع به روز و نو میشوند.

15. در نظم برونی همه مردم جامعه باید مطیع قوانین قشری از جامعه باشند. همه مردم ملزم به رعایت قوانین قشری هستند. ولی در نظم درونی مردم مطیع قوانین وفاقی بین خود هستند. خود را ملزم به اجرای توافقات وفاقی میدانند.

16. در نظم برونی بیشتر قوانین، با هدف افزایش تسلط مجموعه حاکمیت بر مردم، حفظ حوزه تحت نفوذ حاکمیت، کنترل و شبانی مردم، اقتدار بخشیدن به مجموعه حاکمیت و با هدف تسلط بیشتر بر امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و غیره، تدوین و تصویب میشوند. ولی در نظم درونی بیشتر قوانین، با هدف تنظیم امور عمومی جامعه (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و غیره) و با هدف جلوگیری از تسلط فرد یا گروه بر مردم جامعه و با هدف توسعه و جلوگیری از انحصار، فساد، تباهی، هرج و مرج، زورگویی، رانت خواری و غیره تدوین و تصویب میشوند.

17. در نظم برونی اکثر قوانین رفاهی، عمرانی، خدماتی، تأمین اجتماعی و غیره به نفع مرکز حاکمیت و جوامع نزدیک به مرکز از لحاظ ساختاری، تدوین، تنظیم و تصویب میشوند. تا زمانی که نیازهای پایتخت و مراکز استانها بر طرف نشوند، به نیازهای شهرها و روستاها پرداخته نمیشود. ولی، در نظم درونی مرکز حاکمیت وجود خارجی و فیزیکی ندارد. مرکز جمهوریت، به عنوان یک شهر مرکزی و پایتخت فیزیکی حاکمیت، نیست. مرکز جمهوریت، مرکز تنظیم روابط بین زیرجامعه ها است. مسئول تنظیم خدمات رفاهی، عمرانی و غیره حتی برای شهری که در آن مستقر است، نیست مگر آنکه به مرکز تجویز شود. هر زیر جامعه منجمله شهری که مرکز جمهوریت در آن واقع است در تنظیم، تدوین و تصویب قوانین داخلی خود استقلال دارد.

18. در نظم برونی قانون اساسی توسط قشر خاصی از درون یا برون جامعه تدوین، تنظیم و تصویب میشوند. سایر گروهها و اقوام ساکن در جامعه، اجباراً آنها می پذیرند. در صورت نپذیرفتن وطن فروش، منافق، کافر، پایگاه و آلت دست دشمن، خطرناک و غیره تلقی میشوند. ولی در نظم درونی قانون اساسی برآیند تفاهم همه اقوام جامعه است. همه اقوام ساکن در جامعه در تنظیم و تصویب آن شراکت دارند.

مثال: جامعه ایران

همه می دانیم در سرزمین ایران فعلی، اقوام مختلفی مانند:

(1) آریاییها (شامل پارسیها، کُردها، لُرها بلوچها، ارمنه، گیلها، آذریها و غیره)

(2) مغولها (شامل ترکمنها، ترکها)

(3) اعراب (سیدها، عربها)

و سایر اقوام، زندگی میکنند. در چنین جامعه ای اگر فقط پارسها قانون اساسی را تدوین، تنظیم و تصویب کنند یا فقط ترکها قانون اساسی را تدوین، تنظیم و تصویب کنند، یا فقط روحانیان و سیدها قانون اساسی را تدوین، تنظیم و تصویب کنند و سایر اقوام مجبور به پذیرش آن باشند. در اینصورت نوع نظام، نظم برونی و حکومت خواهد بود. ولی، اگر هر قوم، قانون اساسی ایالت یا محله، یا شهر خود را تدوین و تصویب کنند، سپس همه اقوام، شهرها، ایالات و استانهای کشور، نمایندگانی را برای تدوین قانون اساسی کشور تعیین کنند. در اینصورت نوع نظام، نظم درونی و جمهوریت خواهد بود. در این حالت همه اقوام در تدوین و تصویب قانون اساسی کشور و تشکیل اتحادیه شراکت دارند. اگر تدوین کنندگان قانون اساسی جامعه ایران فقط پارسها باشند، قطعاً حکومت پارسها را بر سایر اقوام ایجاد خواهند کرد. و اگر فقط ترکها باشند، قطعاً حکومت ترکها را بر سایر اقوام ایجاد خواهند کرد. چنین قانونی نمیتواند مبین جمهوریت، مردم سالاری و نظم درونی باشد. چنین قانونی نمیتواند مبین حقوق همه اقوام، به عدل و انصاف باشد. اگر تدوین کنندگان قانون اساسی جامعه ایران فقط روحانیان باشند، قطعاً حکومت روحانیان را ایجاد خواهند کرد. نظام آنها جمهوریت نخواهد بود. جمهوریت دینی نیز نخواهد بود. بلکه حکومت روحانیان خواهد بود. جمهوریت و مردم سالاری (باهرپسوندی) در صورتی در ایران ایجاد خواهد شد، که قوم کُرد امور داخلی خود، قوم پارس امور داخلی خود و ... را تنظیم نمایند. سپس همه اقوام نمایندگانی (مثلاً هر قوم 200 نفر) را برای تدوین قانون اساسی کشور انتخاب کنند و قانون اساسی توسط آنها تدوین شده و برای همه بررسی آماده شود. اگر در تدوین قانون اساسی جامعه ایران همه اقوام مشارکت نداشته باشند، جمهوریت و دموکراسی در آن ایجاد نخواهد شد. اگر قانون اساسی جامعه ایران مانند زمان حکومت خوانین ترک فقط توسط ترکها تدوین و تصویب شود، قطعاً مورد احترام پارسها، کُردها و سایر اقشار ایرانی نخواهد بود. اگر قانون اساسی فقط توسط پارسیان یا فقط توسط روحانیان تدوین و تصویب شود. قطعاً مورد احترام سایر اقشار جامعه نخواهد بود. قانونگرایی و قانونپذیری یک ارزن هم نخواهد ارزید. قانون اساسی وقتی مبین جمهوریت مردم سالاری، دموکراسی و خودساماندهی است که هر یک از اقوام جامعه در درون شهر و ایالت خود، قوانین نظم خود را داشته باشند. در تنظیم امور داخلی خود، خود مختار باشند. مجموعه اقوام برای به هم پیوستن، متحد شدن، در کنار هم با مسالمت زندگی کردن، حفظ کشور، رشد و توسعه و حفظ جهان خویش در یک پارلمان مجتمع شوند و به تدوین قانون اساسی جامعه خویش بپردازند.

19. در نظم برونی مردم جامعه باید مطیع قوانینی باشند که، مجموعه حاکمیت آنها را برای رام کردن و هدایت آنها به سمت الگوها و قالبهای مورد نظر خویش تدارک دیده است. قوانینی که بر اساس مصلحت اندیشی مجموعه حاکمیت وضع میشوند. ولی در نظم درونی مردم در تنظیم قوانین جامعه خود شراکت دارند. مردم اند که با تشکیل شورایی محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان به خودساماندهی و تنظیم روابط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و سایر امور به وضع

قوانین می پردازند. مردم ساکنینی در محله، شهر، استان، کشور، قاره و جهان هستند، که با وضع قوانین محلی، شهری، استانی، کشوری، قاره ای و جهانی حقوق و تکالیف خود را بر اساس فرهنگ سنت، دین، آئین، علم و آگاهیهای خود تعیین و تبیین میکنند. برای جامعه خویش حد، اندازه و قاعده بازی برقرار میکنند. حدود آزادی را مشخص میکنند. قوانین بازی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی قضایی، اجتماعی، نظامی و غیره را تعیین کرده، و بر اساس آنها به بازی می پردازند. در صورت نادرست یا غیر علمی بودن قوانین آنها را با مهندسی مجدد، تغییر، اصلاح و به روز میکنند. بدون قانون وارد بازی نمیشوند.

20. در نظم برونی تشریفات اجرای قانون (تشریفات قانونی اجرای قانون) بسیار زیاد و زننده است. نمیتواند کم و دل آزار نباشد. روند اجرای قوانین در آن بسیار کند و طولانی است. ولی نظم درونی نسبت به نظم برونی از تشریفات کمتری برخوردار است.

21. در نظم برونی، بسیاری از قانون شکنیها و بی قانونیها با گذشت عمر نظام به هنجار تبدیل میشود. گاه گاهی قانون شکنان به گیر قانون می افتند. ولی، در نظم درونی قانون شکنی جرمی نابخشودنی است. همه قانون شکنان تحت پیگرد قرار میگیرند.

22. در نظم برونی کسانی که قانون شکنان را به مجریان قانون معرفی میکنند، از دید مردم جاسوس، دلق، خیر رسان، جیره خوار و خائن بشمار میروند. معرفی قانون شکنان در صورتی که آشکار شود به ضرر معرفی کننده تمام میشود. ولی، در نظم درونی معرفی کردن قانون شکنان به مجریان قانون از وظائف مردم بشمار می رود. مردم آنرا از وظایف خود میدانند.

23. در نظم برونی بیشتر مواقع، مردم برای گرفتار نشدن قانون شکنان، و گیر نیفتادنشان بدست قانون، آنها را یاری و مساعدت میکنند. سعی در پنهان کردن قانون شکنیها و نادیده انگاشتن آنها دارند. شتر دیدی یا ندیدی ضرب المثل آنهاست.

24. در نظم برونی افراد جامعه آرزو میکنند که، کاشکی من شاه بودم، فکری برای مردم میکرده، این گونه میکردهم. چگونه میکردهم، قانونی وضع میکردهم، که این قدر بی عدالتی، پارتی بازی، و حق کشی نباشد. ای کاش من جای شاه بودم و جلو این همه فساد، تباهی، رشوه خواری، ظلم و بی عدالتی را میگرفتم. اکثر افراد جامعه با نظم برونی این فکر و آرزو را میکند. حتی اگر این آرزو محقق شود نیز، جز در دوره ای کوتاه مدت، تغییری بوجود نمی آید. ولی، در نظم درونی مردم به صورت جمعی رهبر و شاه جامعه خویش اند. خودشان در عمل برای خود و جامعه خود فکر میکنند. در شورای محله، شهر، استان، کشور، قاره و جهان با روشهای مدنی به سازماندهی امور خود می پردازند.

10. نظام اداري درنظم بروني ونظام سازماندهي درنظم دروني:

نظم بروني و همچنين نظم دروني، هر دو براي سازماندهي امور جامعه نيازمند، نظام اداري، چارت سازماني و نهادهاي دولتي كه بتوانند نظم را محقق نمايند، هستند. ولي شيوه اداره و سازمان سازي در آنها با هم فرق دارد. در اين قسمت به فرقهائي بين نظام اداري نظم بروني و نظام سازماني نظم دروني مي پردازيم.

1. در نظام اداري و چارت سازماني نظم بروني، ابتدا رأس هرم نظام، سپس بدنه و پايه هاي آن ساخته ميشود. يعني ابتدا رهبر يا رهبران نظام مشخص ميشوند، سپس راهبران بدنه و قاعده هرم نظام را ميسازد. رويكردي روبه پايين دارد. ابتدا سقف ساختمان، سپس ديوارها و پايه هاي آن ساخته ميشوند. ولي، در چارت سازماني نظم دروني ابتدا پايه ها، سپس بدنه و در ادامه نوك پيكان نظام ساخته ميشود. ابتدا مردم زير جامعه ها با تشكيل شوراي محله و شهر امور داخلي، محل و شهر خود را سازماندهي کرده، سپس با به هم پيوستن و تشكيل شوراي ايالت کشور، قاره و جهان به سازماندهي امور ايالت کشور، قاره و جهان مي پردازند. مثلاً در ايران قبل از انقلاب سال 1357 شمسي ابتدا مردم ملاً و روحاني محل، روستا و شهر خود را تعيين کرده، سپس ملاًها و روحانيان محلي مرجع تقليد جهان تشيع را تعيين ميکردند. اما پس از انقلاب سال 1357 شمسي در ايران، ابتدا ولي فقيه کشور تعيين شده، سپس ايشان امام جمعه شهرهاي کشور را به عنوان نمايندگان خود در شهرها و روستاها تعيين ميکند. يعني درنظم بروني ابتدا ولي فقيه کشور، تعيين شده، سپس ايشان ولي فقيه محله ها و شهرهاي کشور را به عنوان نمايندگان خود در شهرها تعيين ميکند. در حالیکه، در نظم دروني ابتدا ولي فقيه زير جامعه ها (محله ها، روستاها، شهرها) توسط مردم تعيين ميشود، سپس ولي فقيه شهرها، ولي فقيه کشور و فراتر از آن ولي فقيه جهان تشيع را تعيين ميکنند. در حالت نظم بروني ولي فقيه فقط به جامعه ايران محدود ميشود.

2. درنظم بروني بدليل اينکه بيشتري منابع اقتصادي، سياسي، فرهنگي، اجتماعي، نظامي و غيره در انحصار دولت و مجموعه حاکميت است، نظام، نيازمند تشكيل ادارات، سازمانها و نهادهاي است که منابع مذکور را سازماندهي و اداره نمايند. ولي در نظم دروني، منابع اقتصادي، سياسي، فرهنگي اجتماعي، و غيره در دست مردم قرار دارد، لذا از نهادهاي کمتر و ساده تري برخوردار است.

3. در نظم بروني ابتدا بالاترين طبقه نظام که ديگر بالاتر از آن طبقه اي در نظر گرفته نميشود، ساخته شده، سپس طبقات پايين تر از آن ساخته ميشوند، بالاترين طبقه با رويكردي روبه پايين به ساختن و هدايت طبقات پايين مي پردازد. بالاترين طبقه رويكردي روبه بالاتر از خود ندارد، بلکه رويكردي روبه پايين تر از خود دارد. ولي، در نظم دروني ابتدا کوچکترين جزء نظام ساخته شده سپس با بهم پيوستن اجزاي کوچکتر، اجزاي بزرگتر تشكيل ميشوند. همه اجزا با هم رويكردي روبه جلو دارند. طبقات بالا و پايين در آن وجود ندارد. روند شکل گيري آن همانند شکل گيري جهان و گيتي است.

4. در نظم برونی رابطه بین مردم و نظام اداری رابطه ای یکطرفه است. ولی، در نظم درونی رابطه بین نظام سازماندهی امور جامعه و مردم رابطه ای دوطرفه است.

5. در نظم برونی مجموعه حاکمیت (رهبری نظام) برای اینکه مردم و جامعه را تحت رهبری و فرمان خود در آورند، بر آنها حکومت نمایند، جامعه را آسانتر اداره نمایند، برای رعایا عدالت خویش را بگسترانند، مردم را پیرو منش و روش خود کنند، منویات مورد نظر خود را به جامعه تزریق نمایند و غیره، راهی جزء ساختن ساختمان نظام از بالا به پایین ندارند. ولی در نظم درونی مردم جامعه برای اینکه امور خود را مطابق فرهنگ، سنت، دین، علم و آگاهیهای اجتماعی سازماندهی کنند، مانع تسلط فرد یا گروه داخلی یا خارجی بر سرنوشت خویش شوند، خود و جامعه خود را تکامل و توسعه دهند، مانع هرج و مرج شوند، هویت خویش را حفظ نمایند، و غیره راهی جزء ساختن ساختمان نظام، با نظم درونی ندارند.

6. نظام اداری نظم برونی ذاتاً، نظامی پیچیده و حجیم است. نمیتواند پیچیده نباشد. الزاماً بروکرات، حجیم، کاغذ باز و کارشکن است. وجود نظام اداری پیچیده، حجیم و بروکرات لازمه بقاء آن و از ضروریات ساختار آن است. و حذف آن، ناشدنی است. ولی، نظام سازماندهی نظم درونی در ذات خود نظامی ساده، بی آرایش و کار راه انداز است. نمیتواند پیچیده باشد. اگر دارای پیچیدگی باشد مردم آنرا برای آسایش خود تغییر میدهند.

11. ساز و کارها و مکانیسم های نظم برونی و نظم درونی:

نظم برونی و نظم درونی در برقراری نظم و بقاء خود، روش، منش، ساز و کار و مکانیسمهای متفاوتی دارند. روند کار هر یک از آنها برای ایجاد نظم، تنظیم امور، ایجاد کارایی، جلوگیری از فساد، اجرای صحیح برنامه ها و غیره با هم فرق دارند. مکانیسمهای مورد استفاده آنها برای تنظیم امور با هم فرق دارند. در این قسمت به نوع مکانیسم های مورد استفاده در نظم برونی و در نظم درونی برای تنظیم امور، و فرقه های بین آنها می پردازیم.

1. دستور، زورگویی، تهدید، امر و نهی، جریمه، تنبیه، اخطار، توبیخ، پنهانکاری، محافظه کاری، آمریت، عدم پاسخگویی، عدم شفافیت، تحکم، ریاکاری، شیره مالی، دست به سرکردن، اداره، سوء استفاده از دین، سوء استفاده از حقوق بشر، سوء استفاده از آزادی، مشارکت ابزاری، توافق پشت پرده و غیره از ساز و کارهای نظم برونی هستند. ولی، نظارت اجتماعی، پاداش، توصیه، راهنمایی، آموزش، تشویق، وفاق، اقتناع، شفافیت، پاسخگویی، گفتگو، تفاهم و غیره از ساز و کارهای نظم درونی هستند. یعنی ساز و کار و مکانیسمهای نظم برونی از نوع منفی و ساز و کارهای نظم درونی از نوع مثبت هستند.

2. عدم شفافیت و پنهانکاری از ساز و کارهای نظم برونی و از ویژگیهای ذاتی و ساختاری آن است. در نظم برونی، مجموعه حاکمیت نمیتواند به روشنی و شفافیت با سطوح پایین تر و مردم رفتار نماید، اگر چنین کند، نظام آن دچار تزلزل، آشوب، تحریکات اجتماعی، گسترش فساد و غیره میشود. مخفی کاری و عدم شفافیت از ملزومات بقاء نظم برونی است. ولی، شفافیت و عدم پنهانکاری از ساز و کارهای نظم درونی و از ویژگیهای ذاتی و ساختاری آن است. در آن مجموعه ناظران امور و شورای مردم نمیتوانند شفاف نباشند. تکرر و تنوع افکار و آزادی نقد و تعامل مانع عدم شفافیت آن میشود. شفافیت و عدم پنهان کاری از ملزومات جمهوریّت و نظم درونی است. بدون شفافیت از جمهوریّت و نظم درونی ساقط میشود.

3. عدم پاسخگویی از ساز و کارها و از ویژگیهای ذاتی و از ملزومات بقاء نظم برونی است. ولی، پاسخگویی از ساز و کارها و از ویژگیهای ذاتی، و ساختاری نظم درونی است.

4. نظم برونی، پیشرفت جامعه را در گرو داشتن تشکیلات منسجم و مقتدری میداند که تحت رهبری یک شخص قرار گرفته و مانند موم در دست وی باشند. ولی، نظم درونی پیشرفت جامعه را در تکرر، تعامل، رقابت و داشتن تشکیلات و فاقی، قراردادی، شورایی و پارلمانی برای امور عمومی میداند.

5. نظم برونی برای ایجاد نظم، تنظیم امور، ایجاد کارایی، جلوگیری از فساد کارگزاران، جلوگیری از فساد بین مردم، جلوگیری از هرج و مرج، اجرای صحیح برنامه ها و غیره بیشتر از ساز و کارهای منفی بهره میگیرد. ولی، نظم درونی بیشتر از ساز و کارهای مثبت بهره میگیرد. اگر نظم برونی (حکومت) به اشتباه خود را جمهوریت بداند یا به اشتباه برای تکامل، توسعه و اجرای برنامه های خود از ساز و کارهای نظم درونی استفاده کند، نه تنها باعث بهتر شدن، کارایی و کارآمدی نمیشود، بلکه، خلاف آن عمل میکند. زیرا زدوبند، پارتی بازی، قوم گرایی و غیره، میان کارگزاران نظم برونی مواهب ناشی از ساز و کارهای مثبت را به برجستگان و نخبگان کارگزار نمیرساند. با وجود چنین وضعی، شرایط و موجبات دلسردی و بی میلی کارمندان فراهم میشود، سیاست و روش جیم، به من چه، در این مملکت هرکس خوب کار کند ضرر کرده است، چه فرقی میکند که من خوب کار کنم یا بد و غیره رواج می یابد. پاداش گیران نیازی به تلاش و کارآمدی خود ندارند، آنها متکی به زد و بند، پارتی بازی، قوم گرایی، تبارگرایی، پول چایی و غیره هستند. یکی میداند که اگر تلاش نکند هم، خرش از پل میگذرد و یکی هم میداند که خرش از پل نخواهد گذشت هر چند او تلاش کند.

6. ساختار و ساختمان نظم برونی جمعگرا است. ولی، ساختار نظم درونی فردگرایی و جمع گرایی را توأماً دارا است.

7. جلوگیری از آزادی بیان و اندیشه، جلوگیری از رسیدن اخبار صحیح به گوش مردم، سانسور روزنامه ها و رسانه ها، انحصاری کردن، تلویزیون و رسانه ها و غیره از ساز و کارها و مکانیسمهای نظم برونی و از ملزومات بقاء آن است. توهم جلوگیری از تحرکات اجتماعی مردم و جلوگیری از فروپاشی حکومت، عامل اصلی جلوگیری حاکمیت از آزادی بیان و اندیشه و رسیدن اخبار به گوش مردم است. ولی آزادی بیان و اندیشه، اصالت بشر، رسیدن اخبار صحیح به مردم، عدم سانسور روزنامه ها و رسانه ها انحصاری نبودن تلویزیون و رسانه ها و غیره از ساز و کارها و مکانیسمهای نظم درونی و از ملزومات وجود جمهوریت و نظم درونی در جامعه است. در غیر این صورت جمهوریت و نظم درونی وجود ندارد.

12. نقش مردم در نظم برونی و نظم درونی:

روش مشارکت مردم برای تنظیم امور، در نظم برونی، با نظم درونی متفاوت است. هدف مشارکت مردم در آنها نیز با هم فرق دارد. در این قسمت به چگونگی مشارکت مردم در نظم برونی و در نظم درونی می پردازیم.

1. نظم برونی با مشارکت فعال، ایثارگرانه و پرتلاش گروهی از درون جامعه یا گروهی از برون جامعه شکل گرفته، همه اقشار جامعه را تحت تسلط خود در آورده سپس به خود سازمان داده و بر آنها حکومت میکند. ولی، نظم درونی با مشارکت اکثر مردم جامعه شکل گرفته و با نظام شورایی به جامعه سازمان میدهد.

تذکر: در بعضی از کشورها، مخصوصاً کشورهای جهان سوم، ممکن است نظم برونی با مشارکت فعال و ایثارگرانه اکثر مردم جامعه شروع شود، ولی، بدلیل نبودن ذهنیت و تجربه نظام شورایی در آنها، معمولاً گروه خاصی از جامعه که مردم آنها را به عنوان منجی تلقی کرده و دلباخته آنها هستند قدرت را بدست گرفته و به این ترتیب ریش و قیچی از دست مردم خارج میشود. نافذانی که در ساقط کردن حاکمیت قبلی مشارکت داشته اند، سازماندهی جامعه را بدست میگیرند و بعنوان حاکمان جدید، جایگزین حاکمان قبلی میشوند. این حاکمان در ابتدا و در نسلهای اولیه حاکمیت به مردم نزدیک، وابسته اند، ولی در نسلهای آتیه وابستگی کمتری دارند. صفات حاکمان قبلی در آنها پدیدار و کم کم مردم و حکومت از هم فاصله میگیرند. آش همان آش و کاسه همان کاسه رخ میدهد. دوباره روز از نو و روزی از نو، این حکومت را خراب کن و یک حکومت دیگر درست کن، شروع میشود.

2. نظم برونی، در ابتدای نظم قادر است با تبلیغات یا روشهای دیگر، مردم جامعه را با خود همراه سازد، و با القاء دشمن خطرناک داخلی و خارجی مشارکت ابزاری مردم را فراهم سازد. ولی، مشارکت مردم در نظم درونی بدون تبلیغات انحرافی است.

3. مشارکت مردم در نظم برونی ابزاری است. ولی، در نظم درونی عینی و غیر ابزاری است.

4. نظم برونی، برای در صحنه نگهداشتن مردم، همراه کردن مردم با حاکمیت و بسیج عمومی برنامه ریزی، تلاش و هزینه میکند. ولی نظم درونی نیازی به چنین برنامه ریزی ندارد، مشارکت مردم عینی دارد و بدون مشارکت مردم بی معنی است.

5. در نظم برونی نقش مردم در تنظیم امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سایر امور، نقشی صوری، تشریفاتی و ابزاری است. ولی، در نظم درونی نقش مردم در تنظیم امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سایر امور، نقشی کلیدی واقعی، غیر صوری قانونمند و نهادینه شده است.

6. نظم برونی، برای مشارکت و در صحنه ماندن و همراهی کردن مردم با حکومت ارزش قائل شده و در این راستا برنامه ریزی و هزینه میکند. ولی، نظم درونی نیازی به بها دادن و هزینه کردن برای ایجاد مشارکت مردم ندارد. نظم درونی عین مشارکت است و بدون مشارکت مردم بی معنی است. در آن مردم برای سازماندهی امور خود مشارکتی فعال، دائمی پر نشاط، و غیر ابزاری دارند. مشارکت مردم در تصمیم سازیها، تصمیم گیریها و نهاد سازیها، نظام مند و نهادینه شده است. مشارکت مردم در تمام زمینه ها مؤثر، کارساز و بی مانع است.

7. نظم برونی، حضور مردم را در صحنه های مختلف (نظیر جشنهای ملی، راهپیماییهای مناسبی مراسم های سنتی، مراسم های مذهبی، گردهماییهای عمومی و غیره) برای قدرت نمایی و نمایش اقتدار حاکمیت در مقابل دشمنان داخلی و خارجی تدارک میبندد. در این راستا برای در صحنه نگهداشتن مردم سعی و تلاش میکند. ولی، نظم درونی، حضور مردم را در صحنه های مختلف (نظیر جشنهای ملی، راهپیماییهای مناسبی، مراسم های سنتی، مراسم های مذهبی، گردهماییهای عمومی و غیره) همواره با خود دارد. این حضور از ساختار نظام مجزا نیست، اقتدار مردم جامعه را همواره در مقابل دشمنان خارجی با خود دارد.

7. جدا شدن مردم از نظام و مجموعه حاکمیت در نظم برونی به معنی نزدیک شدن سقوط آن است. ولی، جدا شدن مردم از نظام در نظم درونی وجود ندارد.

9. در نظم برونی اکثر انجمنها، احزاب، سندیکاها، تعاونیها و غیره توسط حاکمیت ساخته و پرداخته میشوند. جناحهای سیاسی توسط حاکمیت و وابستگان به حاکمیت شکل میگیرند. ولی، در نظم درونی، همه انجمنها، احزاب، سندیکاها و تعاونیها توسط مردم شکل میگیرند. ناظران جزء کوچکی از مردم هستند.

10. در نظم برونی تشکیل هر گونه انجمن علمی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، صنفی و غیره باید با مجوز مجموعه حاکمیت یا نهادهای آن باشد. در غیر این صورت، اینگونه انجمنها غیرقانونی و بدون مجوز تلقی شده، و منحل اعلام میشوند. مؤسسين آنها مجرم و گناهکار تلقی شده، و مجازات میشوند. ولی، در نظم درونی تشکیل اینگونه انجمنها توسط هر گروه یا قشر از مردم بدون مانع و بدون دریافت مجوز امکان پذیر است. مگر اینکه تشکیل آنها قبلاً شورای جامعه منع یا مشروط کرده باشد.

11. در نظم برونی، نه تنها مردم، بلکه، رأی مردم، شورای مردم، مجلس مردم، بسیج مردم، همه و همه در واقع زینت المجالس اند. و حاکمیت از آنها به صورت ابزاری بهره میگیرد. حتی اگر اعضای مجلس قانونگذاری با رأی مردم انتخاب شوند نیز، این حالت وجود دارد. کارکرد مردمی ندارند. ولی، در نظم درونی رأی مردم و شورای مردم کارکرد مردمی دارند.

12. در نظم برونی افراد جامعه در تصمیم گیریها و تصمیم سازیها حق برابر ندارند. گروههایی از جامعه بر سایر گروهها رجحان و برتری دارند، اولاترند، محرم ترند. ولی، در نظم درونی افراد جامعه در تصمیم گیریها و تصمیم سازیها از حق برابر و مساوی برخوردار هستند. هیچ فرد یا گروهی بر فرد یا گروه دیگر رجحان و برتری ندارند.

13. در نظم برونی ابزاری بودن مشارکت مردم در ابتدای شکل گیری نظام برای آنها قابل احساس نیست. یاران شکل دهندگان نظم برونی در ابتدا با علاقه و ایثار و با احساس آرامش بر این باورند که، آنها از حکومت و حکومت نیز از آنها است، اما با گذشت زمان ابزاری بودن مشارکت آنها آشکار میشود. وقتیکه مردم احساس میکنند مشارکتشان، حمایتشان و در صحنه بودنشان، ابزار حاکمیت گروهی از جامعه شده است با گذشت زمان مشارکت و حمایت خود را از مجموعه حاکمیت کاهش میدهند. ولی، در نظم درونی این وضعیت رخ نمیدهد.

14. نظم برونی مانع شکل گیری و قدرت یافتن انجمنها، سندیکاها و احزاب مخالف نظام میشود. در جهت حذف آنها تلاش میکند. آنها را منحل و غیرقانونی اعلام میکند. زشتیهای آنها را چند برابر بیان میکند. به آنها بهتان میزند. برای آنها دام سازی میکند. حتی احزاب و انجمنهایی که در ابتدای شکل گیری نظام، حاکمیت را به طور مستقیم یا غیر مستقیم کمک و یاری کرده اند در مراحل بعدی با انحلال، غیرقانونی بودن و حذف شدن روبرو میشوند. نظم برونی در طول عمر خود سعی میکند احزاب و انجمنهای مخالف را ناکارآمد نماید. به همین دلیل خواسته های اقشار، گروهها، اقوام قومیتها و جناحها از طریق نهادهای مدنی، پیگیری نمیشود. بیشتر خواسته های مردم از طریق آشوب بلوا، مبارزه، تهیج احساسات مردم، تحرکات اجتماعی و اعتراض پیگیری میشوند. ولی در نظم درونی مانعی برای شکل گیری انجمنها و سندیکاها و احزاب مردمی وجود ندارد. مردم عملاً بدون دریافت مجوز از ناظران انجمن یا حزب تأسیس میکنند و به تعامل با سایر احزاب می پردازند. به همین دلیل خواسته های قشری و گروههای خاص اجتماعی از طریق نهادهای مدنی نظیر سندیکاها و صنفی و کارگری و احزاب پیگیری میشود.

15. اقتدار نظم برونی ناشی از قدرت نیروی نظامی و دستگاه قضایی آن است. ولی، اقتدار نظم درونی ناشی از اقتدار مردم است.

16. نظم برونی، مشارکت مردم و در صحنه ماندن آنها را برای بقاء خود می خواهد. ولی، در نظم درونی مشارکت مردم از ملزومات بقاء مردم است.

17. در نظم برونی، مجموعه حاکمیت برای رشد و کمال مردم (رعیت) برنامه ریزی و هزینه میکند. ولی، در نظم درونی مردم با تشکیل شورایی محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان برای رشد و کمال خویش برنامه ریزی میکنند.

18. در نظم برونی تشکیل هر گونه گردهمایی، راهپیمایی و تجمع توسط مردم یا مخالفان حاکمیت، باید با مجوز مجموعه حاکمیت باشد، که معمولاً مجوز نیز داده نمیشود. شکل دهندگان چنین گردهماییها که در جهت مخالف حاکمیت حرکت میکنند، از نظر حاکمان مجرم، خانن، وطن فروش و آلت دست بیگانه، شناخته شده و با این القاب به مردم معرفی میشوند. ولی، در نظم درونی تشکیل هر گونه گردهمایی راهپیمایی و تجمع توسط مردم نیازی به دریافت مجوز از مجموعه نظام ندارد. و معمولاً محلّهای ویژه ای برای آن در نظر گرفته میشود. در صورت مسالمت آمیز بودن آن جرمی صورت نگرفته است. و پیگیری قانونی ندارد.

19. در نظم برونی تشکیل هر گونه گردهمایی، راهپیمایی و تجمع توسط موافقان حاکمیت، و در جهت حمایت از نظام و مرعوب یا سرکوب کردن مخالفان، بدون هیچگونه دردسر و بدون مجوز امکان پذیر است عملاً و به وفور اینگونه تجمع ها انجام میگیرند. در این صورت، هر چند بموجب قانون گردهمایی بدون مجوز، جرم باشد، اما از نظر حاکمیت جرمی صورت نگرفته است لذا پیگیری قانونی ندارد، حتی اگر مسالمت آمیز نباشد و در آن مخالفان آسیب ببینند. اما تشکیل هرگونه تجمع مخالف نظام و حاکمیت، و در جهت ابراز مخالفت با نظام، با سرکوب، زدو خورد و پیگیری قانونی روبرو است. نیروهای نظامی، انتظامی، گاردهای حامی مجموعه حاکمیت، و گروههای فشار شدیداً مانع برگزاری چنین تجمع هایی میشوند. باخشونت و با حمایت دستگاه قضایی مخالفان را بر سر جایی خود می نشانند. ولی، در نظم درونی گردهماییهای مخالف یا موافق با هم فرقی ندارند. امکان برگزاری هر دوی آنها وجود دارد. برای هر دو بدون دردسر است. محلّهای خاصی برای ابراز مخالفت یا موافقت در نظر گرفته میشود. بطور کلی: نظم برونی با گردهماییهای مخالف و موافق برخوردی دوگانه دارد. ولی، نظم درونی با گردهماییهای موافق و مخالف برخوردی یکسان دارد.

20. در نظم برونی مردم برای رفع مشکلات و درمان دردهای جامعه و رفع بدیها و زشتیهای اجتماعی منتظر تصمیم و فرمان مجموعه حاکمیت می مانند. راهی جزء این ندارند. مشارکت آنها در صورت صلاحدید حاکمیت و به صورت ابزاری امکان پذیر است. ولی، در نظم درونی مردم برای رفع مشکلات و درمان دردهای جامعه و رفع بدیها و زشتیهای اجتماعی، نظام شورایی را تشکیل داده، صاحب دولت میشوند و به این طریق آنها را رفع میکنند.

21. در نظم برونی معمولاً حاکمان با مشارکت دور یا نزدیک مردم (مشارکت ایثارگرانه اقلیت و بیطرفی اکثریت ناراضی از حاکمیت قبلی) به قدرت میرسند و پس از به قدرت رسیدن عزل و نصب آنها از دست مردم خارج میشود. ولی، در نظم درونی ناظران به قدرت و حکومت بر مردم نمیرسند، بلکه مسئولیت یا مسئولیتهایی از طرف مردم (شورای مردم) بردوش آنها برای مدت معینی نهاده میشود که باید در برابر آنها پاسخگو باشد. در غیر این صورت، مردم قادرند با روشهای مدنی آنها را عزل یا در دوربعدی انتخاب نکنند.

22. در نظم برونی مجموعه حاکمیت بر اساس سلیقه خود به گزینش نقاط مثبت و مفید ملت‌های دیگر پرداخته و سعی میکند فرهنگ جامعه را به کمک آنها غنی و پر بار نماید. ولی، در نظم درونی مردم جامعه، نقاط مثبت و مفید ملت‌های دیگر برمی‌گزینند و با کمک آنها فرهنگ خود را غنی‌تر می‌سازند. بین ملت‌ها تبادل و تعامل فرهنگی برقرار است.

23. نظم برونی به انسان، به عنوان موجودی خدمتکار، رعیت، برده، بسیجی فداکار، سپر بلا، سیبل دشمن برای بقاء حکومت و غیره می‌نگرد. ولی نظم درونی به انسان بعنوان موجودی آزاد خرد ورز مختار و فهیم می‌نگرد.

24. در نظم برونی مردم جامعه فاقد گزینه مختار بودن هستند. لذا، راه رسیدن آنها به کمال بسته است. ولی، در نظم درونی مردم دارای گزینه مختار بودن هستند. لذا، راه رسیدن آنها به کمال باز است. در کتاب بینش اسلامی دوره پیش دانشگاهی چاپ دهه 70 سؤالی به مضمون زیر مطرح شده است.

سؤال: مهمترین شرط لازم برای رسیدن انسان به کمال کدام است.

1) عالم بودن 2) قادر بودن 3) مختار بودن 4) بالغ بودن

جواب: گزینه سه (یعنی مختار بودن) است. آزادی و اختیار که از نعمت‌های بزرگ خداوند متعال به انسان است. زمینه ساز تعالی افراد جامعه و جامعه است. زمینه ساز رسیدن انسان به کمال است. مادر رشد و نمو است. تکرر است. با سلب اختیار و آزادی از مردم، راه رشد و حرکت به سوی کمال آنها بسته میشود. راه تکرر و تعامل بسته میشود. فنا و نیستی را به ارمغان می‌آورد.

25. در نظم برونی مجموعه حاکمیت سعی در به کمال رساندن مردم میکند. کمال نیز، همان چیزی است که حاکمیت تعریف میکند. ولی در نظم درونی مردم با آزادی بیان و اندیشه، تکرر تعامل و اختیار راه کمال را طی میکنند. آقا با لاسر ندارند.

26. در نظم برونی، مردم، رعیت و بنده ارباب قدرت (رهبران خداوند گونه) هستند، و احتمال تندخویی حاکمیت با مردم وجود دارد و عملاً رخ میدهد، لذا در آن بحث رعایت مردم، رأفت و مهربانی با مردم، دادستانی مردم، دادگستری و غیره مطرح میشود. ولی در نظم درونی مردم عملاً دارای اصالت بشری حق آزادی بیان و اندیشه، حق اختیار و خلیفه الله هستند. آزادی و بویژه آزادی بیان و اندیشه و روشنگری، حق بشر شمرده میشود. حاکمیتی که با مردم تندخویی کند وجود ندارد لذا رعایت مردم و رأفت و مهربانی با آنها جایی برای مطرح شدن ندارند.

27. در نظم برونی رأی و نظر مردم برای حاکمیت حجت نیست. ولی، در نظم درونی رأی مردم برای شورای مردم حجت است.

28. در نظم برونی مردم یا گروهی از مردم ابزار دست حاکمیت اند. ولی، در نظم درونی دولت ابزار دست مردم برای تنظیم امور جامعه است.

13. تكثر و تنوع در مقابل اتحاد، یکسانی و کمونیزم:

«گر همه شب، شب قدر بودی شب قدر، بی قدر بودی»

« وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ ... » (الحجرات آیه 13)

در نیمه اول سال تحصیلی 78-79 در دفتر دبیرستان امام خمینی شهر شیروان نشسته بودم. یکی از همکارانم در حالیکه دفتر ورود و خروج کارکنان را امضاء میکرد به معاون دبیرستان گفت: توجه معاونی هستی که نمیتوانی یک خودکار در داخل این دفتر قرار دهی تا همه همکاران بایک خودکار و با یکرنگ دفتر را امضاء نمایند. یکرنگی و یکدلی (کمونیزم) حاصل شود. معاون در پاسخ گفت: اتفاقاً اگر هر همکار عزیز، یک خودکار از جیب مبارکش خارج و دفتر را امضاء نماید، تنوع رنگها حاصل میشود، تنوع چیز بدی نیست دوست عزیز، شما نباید مخالف تنوع باشید. از آنجاییکه، قبلاً نظم برونی و نظم درونی و ارتباط آنها با تكثر، اتحاد، یکسانی و عدالت کمونیستی ذهنم را مشغول خود کرده بود، ناخودآگاه از خودم پرسیدم: برآستی کدامیک بهتر است؟ یکرنگی و همدلی یا تنوع و تكثر؟ خداوند متعال کدامیک را آفریده است؟ بر طبیعت و جهان هستی تكثر، تنوع و قرائتهای متفاوت حکم فرماست یا یکسانی و اتحاد؟ یا هر دو؟ یکسانی و عدالت کمونیستی خوب است؟ یا تنوع و تكثر و قرائتهای متفاوت؟ مبنای آفرینش جهان کدام است؟ کدامیک عامل بقاء و تسلسل نسل بشر است؟ اتحاد یا تكثر؟ کدامیک عامل رشد، شکوفایی، تکامل، پیشرفت، خلاقیت و نوآوری است؟ اتحاد یا تكثر؟ خداوند کدامیک را مبنای آفرینش عالم قرار داده است؟ یکسانی، عینیت و عدالت کمونیستی یا تنوع، تكثر و قرائتهای متفاوت؟ خداوند کدامیک را آفریده است؟ هم قد بودن آفریده است یا تنوع قدها؟ هم وزنی آفریده است یا تنوع وزنها؟ هم هوشی آفریده است یا تنوع و تكثر هوشها؟ هم شکلی آفریده است یا تنوع و تكثر شکلها؟ هم دینی آفریده است یا تنوع ادیان؟ هم مسلکی آفریده است یا تنوع مسلکها؟ یکسانی مذهب آفریده است یا تنوع مذاهب؟ هم زبانی آفریده است یا تنوع و تكثر زبانها؟ همفکری آفریده است یا تنوع افکار؟ اختیار آفریده است یا جبر و بی اختیاری و پذیرش مطلق؟ آدمی را با رنگ پوست یکسان آفریده است یا با رنگ پوست متنوع؟ یک گل آفریده است یا تنوع گلها؟ یک خار آفریده است یا تنوع خارها؟ گل و خار و تنوع آنها را در کنار هم آفریده است یا یکسانی آنها را آفریده است؟ فقط سلامتی آفریده است یا تنوع سلامتی؟ فقط یک بیماری آفریده است یا تنوع بیماری؟ سلامتی و بیماری و تنوع آنها را در کنار هم آفریده است یا یکسانی آنها را آفریده است؟ فقط یک بدی آفریده است یا بدی و زشتی را متنوع و متكثر آفریده است؟ فقط یک نوع نیکی آفریده است یا نیکی و خوبی را متنوع آفریده است؟ فقط زیبایی آفریده است یا زیبایی و زشتی را با تنوع در کنار هم آفریده است؟ یک تمدن آفریده است یا تنوع تمدنها آفریده است؟ یک فرهنگ آفریده است یا تنوع فرهنگها؟ یک صدا آفریده است یا تنوع صداها؟ یک سیما آفریده است یا تنوع سیماها؟ یکرنگی آفریده است یا تنوع رنگها؟ همدلی آفریده

است یا تنوع دلها؟ کمونیزم (خوره) آفریده است یا آزادی و تکثر آفریده است؟ اگر همه انسانها هم شکل، هم قیافه، هم وزن، هم قد، هم پول و... آفریده شوند بهتر است؟ یا متنوع و متکثر آفریده شوند؟ یکسان سازی هوش دانش آموزان در کلاسها (جمع آوری با هوشها در مدارس نمونه و کم هوشها در سایر مدارس) مفید است؟ یا تنوع و تکثر هوش دانش آموزان در کلاسها؟ اگر کلاسهای با بهره هوشی یکسان درست کنیم، بهره هوشی دانش آموزان کلاسها یکسان و برابر باشد در اینصورت کمونیزم و یکسانی هوش در کلاسها درست شده است. اگر مثلاً آمریکا برای همه دانش آموزان جهان کتابهای درسی یکسان و متحد چاپ نماید، مفید است؟ یا هر کشور برای خود کتاب درسی مجزا چاپ نماید و تنوع برقرار باشد؟ کدام حالت منجر به رشد و تکامل میشود؟ اگر در تهران برای همه دانش آموزان ایران کتابهای درسی یکسان و متحد چاپ شود بهتر است یا هر استان یا هر شهر یا هر آموزشگاه برای خود کتاب درسی مجزا چاپ نماید و تنوع برقرار باشد؟ کدام حالت منجر به رشد و تکامل میشود؟ اگر چند استان یا چند شهر یا چند آموزشگاه با هم جمع شده و با تشکیل اتحادیه، برای مدارس خود کتاب درسی متحد و یکسان چاپ نمایند بهتر است؟ یا در مرکز حاکمیت کتابهای متحد و یکسان برای تمام کشور چاپ شود و شهرها منفعل فقط پذیرا باشند؟ کدام حالت منجر به رشد، تکامل، خلاقیت، نوآوری و تفکر میشود؟ اگر همه روزنامه ها و همه رسانه ها در مورد امور داخلی یا خارجی جامعه یکدل، هماهنگ و واحد یک حرف، آنهم حرف حکومت را چاپ و بیان نمایند بهتر است؟ یا تنوع و تکثر روزنامه ها و مباحث آنها؟ کدامیک بهتر است؟ اگر هر جامعه فقط یک صدا و سیمای واحد و تحت یک مدیریت واحد داشته باشد بهتر است؟ یا صدا و سیما متکثر و متنوع باشد؟ کدامیک زمینه ساز رشد، تعالی، تفکر، خلاقیت، نوآوری و خود باوری است؟ کدامیک مانع آنها است؟ برآستی اگر خداوند متعال همه انسانها را عین هم می آفرید، آیا نسل بشر مسلسل میشد؟ اگر همه انسانها هم قد، هم وزن، هم شکل هم قیافه، هم پول، هم هوش، و هم وهم و هم آفریده شوند، آیا امیدی برای زندگی کردن بر کره خاکی در انسان وجود خواهد داشت؟ آیا انسان با وجود عینیت ادامه نسل خواهد داد؟ یا از شدت یکسانی و همدلی دق کرده و خواهد مرد؟ یا منفجر و چند تکه شده و به تکثر و تنوع میرسد؟ آیا در صورت وجود یکسانی پیشرفتی در زندگی بشر حاصل میشد؟ اگر پیشرفت حاصل شود آنگاه موجب تغییر شده، عینیت و یکسانی بهم میخورد، یعنی با یکسانی مغایرت دارد. تکثر و تنوع عامل پیشروی، تعالی و تکامل بشر است؟ یا یکسانی، اتحاد و کمونیزم؟ کدامیک؟ اگر هر کشور، برای سازماندهی امور زیر جامعه ها و شهرها فقط یک دولت مرکزی داشته باشد و همه زیر جامعه ها بطور منفعل دستورات یکسان مرکز حاکمیت را برای توسعه و پیشرفت خود اجرا نمایند، بهتر است؟ یا هر شهر یک دولت شهر، و همه شهرها یک دولت مرکزی (دولت کشوری یا اتحادیه ایالات) داشته باشند؟ اگر یک دولت مرکزی امور همه شهرها را سازماندهی کند، دموکراسی، پیشرفت، تکامل، توسعه کارایی، شفافیت، عدم رشوه خواری، عدم اسراف، عدم حکومت و حکمرانی، پاسخگویی و غیره حاصل

میشود؟ یا هر شهر با نظام شورایی و تشکیل مجلس شهر و مجلس کشور امور خود را سازماندهی کنند؟ شرایط و ملزومات پیشرفت پایدار، تکامل پایدار، توسعه پایدار و کارایی پایدار در کدامیک حاصل میشود؟ اگر فقط آمریکا بر سازمان ملل مسلط باشد و با نظام تک قطبی و خود سرانه امور همه جهان را سازماندهی کند، بهتر است؟ یا همه کشورهای جهان با تشکیل شورایی جهان (سازمان ملل دموکراتیک) و با وضع قوانین، امور دنیا را سازماندهی کنند، بهتر است؟ اگر ملل اروپا امور جهان را در تسلط خود در آورده و امنیت جهانی ایجاد نمایند، امنیت پایدار می ماند؟ یا همه ملل جهان با تشکیل سازمان ملل دموکراتیک امور جهان را سازماندهی کنند؟ کدامیک دشمن داخلی ندارد؟ کدامیک منجر به امنیت و توسعه پایدار میشود؟ این وضعیت را میتوان در يك جامعه کوچکتر نیز در نظر گرفت.

اگر همه ایالات ایران (مانند اتحادیه اروپا) با هم جمع شده يك کشور، با پارلمان واحد، دولت واحد، ارتش واحد، اسکناس واحد، بازار مشترک و غیره تشکیل دهند، بهتر است. یا تهران، همه آنها را با زور و حکمرانی با هم متحد و یکسان نماید؟ اگر همه اقوام اروپایی (آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، و غیره) با هم جمع شده، اتحادیه ای با پارلمان واحد، دولت واحد، ارتش واحد، اسکناس واحد، بازار مشترک و غیره تشکیل دهند، بهتر است؟ یا مثلاً قوم ژرمن همه اقوام اروپایی را با زور با هم متحد و یکسان نماید؟ اگر اقوام روسی، قزاقی، تاجیکی، ترکمنی، آذری، ارمنی، گرجی و غیره در اتحادیه شوروی با هم جمع شده، يك اتحادیه با پارلمان واحد، دولت واحد، ارتش واحد، اسکناس واحد، بازار مشترک و غیره تشکیل دهند بهتر است؟ یا قوم روس، همه اقوام مذکور را با زور با هم متحد نماید، بهتر است؟ مثلاً به آذربایجان بگویند، شما اسکناس چاپ نکنید، با اسکناس مامعامله کنید. شما ارتش درست نکنید، ما از شما دفاع میکنیم. شما مالیات خود را هزینه نکنید، پیش ما بفرستید، ما برای شما هزینه میکنیم، کدامیک بهتر است؟ اگر اقوام گُرد، اُر، پارس، آذری، بلوچ و غیره در ایران با هم جمع شده، يك اتحادیه (با پارلمان واحد دولت واحد، ارتش واحد اسکناس واحد، بازار مشترک، و غیره) بنام ایران تشکیل دهند بهتر است؟ یا مثلاً قوم ترک همه اقوام مذکور را با زور و با حکومت بر آنها با هم متحد نماید؟ و مثلاً به کردها بگویند، شما اسکناس چاپ نکنید و در معاملات خود از اسکناس ما استفاده کنید. شما ارتش درست نکنید. ما ارتش برای دفاع از شما داریم؟ شما کتاب درسی برای بچه هایتان چاپ نکنید. ما برای بچه های شما برنامه داریم. کدامیک جمهوری و کدامیک حکومت است؟ کدامیک دینی و کدامیک غیر دینی است؟ اگر نان مردم يك کشور توسط دولت مرکزی تهیه، و با يك قیمت واحد در اختیار مردم شهرها قرار گیرد، شرایط رونق و توسعه گندم کاری فراهم میشود؟ یا مردم هر شهر و محله در مورد نان خود برنامه ریزی کنند؟ کدام روش منجر به اسراف مصرف کنندگان میشود؟ روش اولی اتحاد و یکسان سازی از بالا است که در واقع روشی کمونیستی است، و در اتحاد شوروی و جمهوری اسلامی ایران به این روش عمل میشود. روش دوم بر تکرار استوار است. اگر همه ناوایی ها با يك روش و تحت يك مدیریت واحد نان برای مردم بپزند و همه به يك قیمت نان خود را عرضه نمایند کیفیت نان

بهبتر میشود؟ یا با تنوع مدیریت و تنوع قیمت؟ اگر دولت مرکزی برای نان تمام شهرها تصمیم گیری کند بهتر است؟ یا شورایی هر شهر، برای شهر خود و شورایی کشور برای کشور تصمیم گیری کند؟ اگر نظام آموزشی تمام شهرها و روستاهای یک کشور یکسان و عین هم باشد بهتر است یا هر شهر نظام آموزشی دلخواه خود را داشته باشد؟ کدامیک شرایط رشد، تکامل، تفکر و خلاقیت پایدار را فراهم میکند؟ برگزاری امتحانات سراسری و کنکور بصورت یکسان، یکدل و متحد از طرف مرکز حاکمیت یک روش کمونیستی به معنی متحد و یکسان کردن از بالا است. ولی، برگزاری امتحانات توسط هر آموزشگاه یا دانشگاه به صورت مستقل یک روش متنوع و متکثر است. حال برگزاری امتحانات و کنکور سراسری بصورت یکسان، یکدل و متحد از طرف مرکز حاکمیت بهتر است؟ یا برگزاری امتحانات توسط هر آموزشگاه یا دانشگاه به صورت مستقل بهتر است؟ کدامیک دانش آموزان و دانشجویان را به مسیر علم و دانش هدایت می کند؟ اگر نظام آموزشی همه شهرهای یک کشور توسط حاکمیت مرکزی به صورت متحد و عین هم تدوین و ارائه شود. کتابها عین هم باشد. ساعات تدریس عین هم باشد. منجر به تقویت قدرت استدلال تفکر، تکامل، فن آوری، نوآوری، تولید علم و خلاقیت میشود؟ یا هر شهر و هر دانشگاه نظام آموزشی دلخواه خود را داشته باشد؟ در کدامیک تعامل، تقابل و رقابت بین مراکز آموزشی و دانشگاهها ایجاد میشود؟ اگر همه برادران یک خانواده به یک اندازه مال دنیا داشته باشند، مثلاً مدل ماشین همه آنها یکسان باشد، و روی کره زمین همین برادران زندگی کنند، به فکر بهتر کردن مدل ماشین خود خواهند افتاد؟ یا مدل ماشین یکی از آنها بهتر از دیگران باشد باعث تحرك سایر برادران میشود؟ کدامیک؟ اگر دین همه انسانهای ساکن در کره زمین یکسان و متحد باشد و همه یک دین داشته باشند بر دنیا یکسانی و کمونیزم دین حاکم باشد بهتر است؟ یا وجود ادیان متفاوت و متنوع بهتر است؟ در کدامیک تعامل، تقابل و پیشرفت وجود دارد؟

قطعاً تنوع و تکثر عامل تقابل، تعامل و رقابت است. در یکسانی، یکرنگی، همدلی و اتحاد، رقابت و تعامل، برای تکامل، پیشرفت تعالی و ترقی وجود ندارد. قطعاً تنوع و تکثر سرمنشاء، تکامل، پیشرفت بقاء و تعالی است. جهان بدون تنوع و بدون تکثر جهانی مرده و بیجان است. عمر آن به اندازه نظام کمونیستی شوروی است. بی رونق و دل مرده است. به همین دلیل خداوند متعال جهان را متکثر متنوع و شعبه شعبه آفریده است.

« وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ ... » (الحجرات آیه 13)

عینیت، یکسانی، همدلی، یکرنگی و کمونیزم، اگرچه زیبا است و در زیبایی آن شکی نیست، قشنگ است و در قشنگیش شکی نیست، اما اگر با نظم برونی محقق شود، زیبایی و قشنگی آن در مرگ آن است. راه مرگ و نیستی یا فروپاشی و چند تکه شدن است. ولی اگر با نظم درونی باشد حرکت به سوی زیبایی و قشنگی است. جهان متنوع و متکثر میتواند با تشکیل اتحادیه ای دموکراتیک خود را به وحدت، یکسانی عینیت و کمونیزم قشنگ نزدیک نماید. به وحدانیت، عدالت، تساوی و زیبایی کمونیستی

نزدیکتر شود. یکسانی، اتحاد، کمونیزم همدلی و نزدیکی وقتی قشنگ، زیبا و لذت بخش است که، همه طرفه‌های پیوستگی و یکپارچگی راضی به آن بوده و خواهان اتحاد و نزدیکی باشند. یکسانی و نزدیکی اگر يك طرفه باشد نه تنها قشنگ نیست، بلکه لذت بخش هم نیست. اتحاد مانند رابطه زناشویی است، وقتی لذت بخش است که هر دو طرف راضی باشند. يك زن و شوهر وقتی میخواهند با درهم رفتن، بهم نزدیک و نزدیکتر شوند، فاصله بین خود را کمتر و کمتر نمایند، درهم جذب شوند، در واقع «دویی» هستند که میخواهند «یکی» شوند. این واحد شدن در صورتی برای هر دو طرف لذت بخش است، که هر دو طرف خواهان نزدیکی و واحد شدن باشند. در صورتی زیبا و قشنگ است که هر دو به واحد شدن و کم کردن فاصله بین خود و نزدیکی رضایت داشته باشند. اگر یکی راضی و یکی ناراضی باشد، برای هر دو لذیذ، زیبا و رضایت بخش نخواهد بود. حتی طرف راضی هم لذتی نخواهد برد. در نظم برونی اتحاد، یکسانی، پیوستگی و یکپارچگی يك طرفه است. یکی خواهان و دیگری گریزان است. خواهان در واقع خواهان پیوستگی و نزدیکی نیست، بلکه، خواهان تسلط و برتری طلبی است. او خواهان سواری کردن است. بقیه اعضای اتحادیه را برای سواری کردن میخواهد. اعضای اتحادیه در هر فرصتی خواهان جدایی هستند. ولی در نظم درونی اتحاد دو یا چند طرفه است. همه اعضای آن خواهان اتحاد و يك پارچگی هستند. همه اقوام، قبایل، شهرها، ایالات و کشورها خواهان تشکیل اتحادیه شده و آنرا تشکیل میدهند. هیچ عضوی در تسلط اعضای دیگر نیست. در مثل، نظم برونی مانند اتحادیه شوروی و نظم درونی مانند اتحادیه اروپا است. در اتحادیه شوروی اعضای اتحادیه (آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان، ...) در تسلط روسیه قرار دارند و با زور به عضویت اتحادیه در آمده اند. در واقع اتحادیه شوروی اتحادیه نیست بلکه تسلط است. در آن اعضای اتحادیه خواهان فرار و گریز از اتحادیه هستند. ولی در اتحادیه اروپایی اعضای اتحادیه (آلمان، فرانسه، اتریش، و غیره) در تسلط هیچ عضو دیگر اتحادیه قرار ندارند. اعضای اتحادیه خواهان اتحاد، پیوستگی و يك پارچگی شده و آنرا شکل داده اند. اعضای اتحادیه خواهان فرار و گریز از اتحادیه نیستند. بلکه کشورهای در خارج اتحادیه (مانند ترکیه، لهستان و غیره) خواهان پیوستن به اتحادیه هستند. اگر ترکیه خواهان پیوستن به اتحادیه اروپاست بخاطر این است که در اثر این پیوستگی تحت تسلط هیچیک از کشورهای عضو قرار نمیگیرد. و اگر اوکراین (یکی از اعضای اتحاد جماهیری شوروی) خواهان فرار از اتحادیه شوروی است بخاطر آن است که تحت تسلط روسیه است. اگر کردهای ترکیه خواهان جدایی از اتحادیه ترکیه هستند، بخاطر این است که تحت تسلط ترکها هستند. کردها عضو اتحادیه ای با ترکها هستند که در آن ستم وجود دارد (ستم وار). اگر کردها دادشان بلند است و میگویند «وَرِن مه ژدست گران خلاص کن» «بیانید ما را از دست گرگها خلاص کنید» بخاطر این است که آنها واقعاً در دست گرگها گیر کرده اند. ملتی آریایی هستند که در اثر حمله های اعراب و ترکها از اصل خویش (ایران) جدا شده و تحت ظلم اعراب و ترکها قرار گرفته اند.

ظلمهای فراوانی از دست صدام و ترکها دیده اند. صدای ناله آنها نزدیک به هزار و چهارصدسال است که بلند است. غم سنگینی بر دل‌های آنها ست. صدای ناله آنها حتی از موسیقی آنها بلند شده است. از بمبهای شیمیایی اعراب رنجور و از نامردمی ترکها آسیب دیده اند. ایکاش روزی در کشورهای مسلمان هم نظم درونی برقرار شود و ملت کرد آریایی از شر ترکها و اعراب خلاص شده و از این همه فلاکت و بدبختی و رنج و عذاب، رهایی یابد و به آزادی که هزار و چهارصد سال (پس از سقوط ساسانیان) از آن محروم شده اند، دست یابد. اگر همه مردم جهان و همه امور بین‌المللی با یک نظام تک‌قطبی (نظم نوین ارائه شده توسط آمریکا) و تحت تسلط یک کشور (آمریکا) نظم یابند. همه مردم جهان با پول آمریکا (دلار) داد و ستد نمایند. همه کشورها اجباراً بر اساس قوانین آمریکا امور داخلی خود را سازماندهی کنند. ارزشهای آمریکایی بر جهان مسلط شود. ارتش آمریکا امنیت جهان را برقرار کند. واحد پول جهانی دلار آمریکا باشد و غیره، در این صورت نظام جهان، نظامی بر خلاف تکثر و تنوع خواهد بود. نظامی کمونیستی حاصل میشود که مرگ آن حتمی است.

ولی، اگر همه مردم جهان با تکثر و تنوع شورای جهان را تشکیل و برای امور جهانی و بین‌المللی تصمیم‌گیری نمایند. شورای جهان تحت تسلط یک کشور (آمریکا) یا تحت تسلط چند کشور (اروپا) نباشد. در این صورت جامعه جهانی با جمهوریّت و با تکثر به وحدت و یکسانی نزدیکتر میشود. نزدیکی، اتحاد، و یکی شدن وقتی زیباست که همه اعضای اتحادیه خواهان اتحاد و واحد شدن باشند. اگر یکی با زور دیگری را به خود بچسباند و وحدت و یکتایی درست کند، چنین یکتایی نه تنها زیبا و لذت‌بخش نیست، بلکه تنفر‌آمیز و مبتذل و تهوع‌آور است.

اگر دین اسلام به عنوان دین برتر، توسط همه مردم جهان پذیرفته شود. دین دیگری در جهان وجود نداشته باشد. دین واحد پذیرفته شده در درون خود متکثر نباشد. مذاهب مختلف در درون نداشته باشد. جهان، تک‌دین باشد. دین همه مردم دنیا یکسان باشد. در این صورت پایداری و بقاء آن به اندازه عمر یک نسل انسانی است. بدون تعامل و تقابل با ادیان دیگر راهی جز دق کردن و مرگ و نیستی یا فروپاشی، چند تکه شدن و تکثر ندارد. **دین، در جهان تک‌دین، قادر به تکامل و توسعه نیست. قادر به بقاء نیست. ولی اگر جهان از تنوع ادیان برخوردار باشد تعامل و تقابل ادیان با هم، سبب رشد و تکامل دین میشود.** بقاء هر دین به بقاء سایر ادیان وابسته است. هیچ دینی به تنهایی قادر به ادامه حیات نیست. در تنهایی متروکه است. شادابی و تحرک ندارد. محکوم به مرگ است و راهی جز آن ندارد. تکثر ادیان است، که باعث تعامل و تقابل آنها شده و آنها را در کنار هم سرزنده و فعال و بشاش نگه میدارد. و مانع مرگ آنها میشود. دین هم همانند همه اجزای عالم برای باقی ماندن، راهی جز تکثر ندارد. سیاستهای جهانی شدن اقتصاد نیز به همین گونه است، اگر سیاست جهانی شدن اقتصاد توسط یک کشور قدرتمند سازماندهی و اجرا شود راهی جز مرگ و نیستی ندارد. اگر سیاستهای جهانی شدن توسط شورای ملل و اقوام ساکن بر کره خاکی تدوین و سازماندهی شود (نه سازمان ملل فعلی)

بطوریکه تحت نفوذ کشورهای قدرتمند نباشد، در این صورت با رشد و تعالی روبرو خواهد شد. اگر مجموعه ای متکثر خود را به سمت جهانی شدن سوق دهند، وضع آن با اینکه یک یا چند کشور قدرتمند آنها را به سمت جهانی شدن سوق دهند، فرق دارد. هر مجموعه واحد و هر اتحادي چه در سطح کشور و چه در سطح قاره و چه در سطح جهان باید با تکثر و نظم درونی به سمت وحدانیت، اتحاد و یکسانی حرکت نماید، تا بقاء آن پایدار مستدام و همراه با شادابی، تحرک، تعامل، رشد، توسعه، خرمی، سرسبزی، لذت، زیبایی و تکامل باشد. هر مجموعه واحد و هر اتحادیه باید با نظم درونی ایجاد شود تا قادر به تحمل تکثر درونی خویش باشد. هر مجموعه واحد، و هر اتحادیه باید با نظم درونی ایجاد و در درون خود متکثر، متنوع و دموکراتیک باشد تا واحد بماند. نظم درونی مستلزم بقاء وحدت و محفوظ ماندن یکتایی و تمامیت ارضی است. اگر نظام یا اتحادیه یا کشور یا سازمانی با نظم درونی ایجاد نشود پس از طی یک دوره فسادپذیری دچار فروپاشی و چند تکه شدن میشود. راه چاره ای هم ندارد. در حوزه فرهنگ و تمدن نیز وضع همانند جهانی شدن اقتصاد است. اگر همه دنیا تحت تسلط یک فرهنگ، یک تمدن و یک هویت قرار گیرد نیز وضع به همانگونه است. تعامل فرهنگها و تنوع آنهاست که سبب سرزندگی و شادابی آنهاست. جامعه جهانی و هر زیر مجموعه آن برای بقاء و تکامل نیازمند تحمل تکثر و تنوع، در همه زمینه ها و همه جنبه های زندگی است. بدون تکثر و بدون تنوع مرگ و نیستی و فروپاشی حتمی است. حتی اگر منجی عالمی بیاید و جهان را به عدالت، وحدانیت و یکسانی برساند در واقع برای مرگ آن آمده است. آخر زمان است، او آمده است تا آنرا محقق نماید. اگر همه جهان یکسره به «بدی» روی آورد. فقط بدی و شر در جهان حاکم باشد. خوبی در مقابل آن وجود نداشته باشد. درجات بدی و خوبی وجود نداشته باشند. در این صورت جهان به یکتایی، اتحاد و یکسانی «بدی» رسیده است. سراسر دنیا بدی و شر است. خوبی در مقابل بدی نیست که با او در آویزد، گلاویز شود و به تقابل و تعامل با آن بپردازد و از این طریق او را زنده، سرپا و فعال نگهدارد. در چنین حالتی «بدی» راهی جز غم و افسردگی نخواهد داشت. او یا از شدت غم و افسردگی ناشی از یکسانی دق کرده و می میرد و یا متلاشی و چند تکه میشود. راهی جز فروپاشی، تکثر و چند شعبه شدن یا مرگ ندارد. یا به فروپاشی و تکثر خواهد رسید و در مقابل خود خوبی و نیکی و درجات بدی و درجات خوبی را خواهد ساخت، و یا در قعر چاه مرگ و نیستی سقوط خواهد کرد. به همین ترتیب است اگر جهان یکسر خوبی و نیکی باشد. در این صورت نیز در مقابل خوبی و نیکی، شر و بدی وجود ندارد که با او به مقابله برخیزد و او را سر حال بشاش و فعال نگهدارد. در اینحال نیز خوبی و نیکی پس از طی عمر اندکی یا سقوط کرده و متلاشی میشود و در اثر متلاشی شدن چند تکه و متکثر میشود و درجات خوبی و بدی ساخته میشوند و یا در چاه مرگ و نیستی محو و نابود میشود. یعنی اگر فقط «بدی» در جهان باشد، خوبی در مقابل آن نباشد، از این طرف بام می افتد. و اگر فقط خوبی در جهان باشد و بدی نباشد از آن طرف بام می افتد. تقابل و تعامل دائمی و مستمر خوبی و بدی در کنار هم

باعث بقاء و تسلسل نسل بشر بر روی کره خاکی است. بی‌دینی و دینداری و درجات آن نیز به همین ترتیب است. زشتی و زیبایی و درجات آن نیز به همین ترتیب است. نادانی و نادانی و درجات آن نیز به همین ترتیب است. نور و تاریکی و درجات آن نیز به همین ترتیب است. کم‌هوشی و باهوشی و درجات آن نیز به همین ترتیب است. و....

نظم برونی مانند پرده شب است، وقتی استیلا می‌یابد در مسیر نابود کردن همه تمایزات قرار می‌گیرد. دلش می‌خواهد همه تمایزات را از بین ببرد و تا جایی که بتواند این کار را می‌کند. دلش می‌خواهد همه چیز سیاه، تاریک و یکرنگ دیده شود. یکرنگ، و آنهم سیاهی و تاریکی را دوست دارد. دلش می‌خواهد در جامعه یکسانی، یکدلی، یکرنگی، هماهنگی، تک‌گفتمانی، اتحاد و عینیت ایجاد نماید. دلش می‌خواهد همه با او باشند. هرکس با او نباشد دشمن اوست. دلش می‌خواهد همه مثل او حرف بزنند. همه مثل او قلم برانند. در جهت مخالف او قلم راندن و سخن گفتن به معنی دشمنی با اوست. سعی می‌کند در همه جا و همه زمینه‌ها یکسانی، یکدلی و اتحاد ایجاد نموده، و تمایزات را از بین ببرد و کمونیزم و عینیت ایجاد شود. دلش می‌خواهد همه روزنامه‌ها مثل روزنامه او خبر رسانی کنند. همه اندیشمندان مثل او بیندیشند. همه نویسندگان حرف او را بنویسند. همه در خدمت او باشند. همه بله قربان گوی او باشند. ولی نظم درونی مانند پرده روز است، وقتی استیلا می‌یابد همه تمایزات را آشکار می‌کند. روشنایی مطلق نیست که در آن از شدت روشنایی همه تمایزات از بین برود و هیچ چیزی دیده نشود. در آن مجموعه‌ای متکثر و با اجزای متمایز و متنوع به سمت وحدانیت و اتحاد در حرکت اند. کسی آنها را با زور، واحد و یکسان نمی‌کند. بلکه با تشکیل شورایی دموکراتیک به سوی یکتایی می‌روند. اگر امروز آمریکا می‌گوید هر کس با ما نیست، با دشمنان ماست و تلاش می‌کند که همه جهان مانند او باشند. مانند او سخن بگویند. در طرف او باشند. تمایزات از بین برود. و می‌خواهد یکسانی یکدلی و هماهنگی ایجاد نماید. همه کشورها را با خود متحد نماید. بر جامعه جهانی استیلا یابد. بدلیل ساختار غیردموکراتیک سازمان ملل است. بدلیل وجود نظم برونی بر ساختار سازمان ملل و شورایی امنیت جهانی است. ساختار سازمان ملل و شورایی امنیت آن ساختاری نادموکراتیک است. مانند اتحادیه اروپا در مقیاسی بزرگتر نیست. فاقد ارتش جهانی، اسکناس جهانی و بانک جهانی است. ساختار سازمان ملل، ارتش آمریکا را جایگزین ارتش جهانی و اسکناس آمریکا را جایگزین اسکناس جهانی کرده است. بانک جهانی فعلی که واحد پول آن دلار آمریکاست خودش را با ترفند جایگزین بانک جهانی واقعی کرده است. چنین بانکی نمیتواند بانکی جهانی باشد. سازمان ملل متحد در واقع سازمانی دموکراتیک برای ملت‌های جهان نیست. باید این «دیو» را شکست و سازمانی دموکراتیک برای جهان ایجاد نمود. تشکیل هفت تا ده اتحادیه قاره‌ای (مانند اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا، اتحادیه آمریکای جنوبی، اتحادیه آمریکای شمالی، اتحادیه خاورمیانه، اتحادیه جنوب و شرق آسیا، اتحادیه شمال آسیا و غیره) به سبک اتحادیه اروپا در سایر نقاط جهان و یک اتحادیه جهانی به سبک اتحادیه اروپا و

حذف یا تغییر سازمان ملل فعلی میتواند مانع تسلط آمریکا بر جهان شود. آمریکا میخواهد با نظم برونی جامعه جهانی را متحد و یکسان نماید. همه جهان را تحت تسلط خویش در آورد. حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل مانند حق و تو برای رهبر پادشاه در یک کشور است. شرایط فراقانونی بودن رهبر جهان (آمریکا) مانند فراقانونی بودن رهبر کشورهای با نظم برونی است. ساختار سازمان ملل مانند ساختار حاکمیت‌های نادموکراتیک شرقی است. مانند نظام شاهنشاهی در یک مقیاس بزرگتر است. مانند ساختار جمهوری اسلامی ایران است. اتحادیه اروپا در مقابل سازمان ملل از دموکراسی بسیار پیشرفته‌ای برخوردار است. میتوان سازمان ملل را هم مانند اتحادیه اروپایی و در مقیاس بزرگتر با منشور جهانی، ارتش جهانی، بانک جهانی، واحد پول جهانی و غیره ایجاد نمود و مانع تسلط آمریکا بر جهان شد. مهمترین عامل ظهور و سقوط نظام‌های اجتماعی ادوار گذشته، تمدن‌های گذشته و نظام‌های سیاسی گذشته، تلاش حکومتها برای یکسان سازی، ایجاد هم سخنی و یکپارچگی در جامعه با نظم برونی و با تحکم بوده است. تقریباً همه حکومتها و نظام‌های سیاسی ادوار گذشته پس از ظهور، همواره سعی کرده اند، هم سخنی، اتحاد، یکپارچگی، یکسانی، همدلی و عینیت در جامعه ایجاد نمایند. و همواره دگراندیشان جامعه را محور شرارت علیه خود دانسته اند. همواره سعی کرده اند تکرر و چند صدایی را از بین ببرند. مانع چند صدایی شوند. اما از آنجایی که خداوند متعال جهان واحد را متکثر، متنوع و شعبه شعبه آفریده است. «وَجَعَلْنَاكُمْ شعوباً وقبائل ...» بنابراین اگر شخص یا گروهی از افراد جامعه یا کشوری از کشورهای جهان سعی در واحد و همدل کردن جامعه یا جهان با خود نماید. و با قدرت و زور چنین جامعه‌ای را تشکیل دهد، جامعه متحد کرده آنها عمر طولانی نخواهد داشت. پس از طی دوران فساد پذیری به فروپاشی و چند پارگی و تکرر خواهد رسید. ولی اگر با تفاهم و نظام شورایی و تشکیل سازمان و پارلمان بین اقوام و بین ملل و با نظم درونی به همدلی و همصدایی نزدیک شود، در این صورت وحدانیت آنها پایدار و مستدام خواهد زیست. نظم برونی یا حکومت اگر به درون خود اجازه چند صدایی، تکرر، گفتمان و قرآنتهای مختلف بدهد، سقوط آن سرعت می یابد. ولی، نظم درونی یا جمهوریت عین تکرر است. نمیتواند متکثر نباشد. با وجود تکرر دچار فروپاشی از درون نمیشود. با تکرر و با نظم درونی تکامل می یابد.

14. دین با نظم برونی و دین با نظم درونی:

دین يك واقعیت انكار ناپذیر جوامع بشري است. و در طول سالیان گذشته همواره یکی از اصلی ترین دست آویز حاکمان، برتری طلبان، سلطه گران و روحانیان برای سلطه بر سر نوشت سایر آدمیان بوده است. در طول سالیان گذشته، برتری طلبان، حاکمان، سلطه گران، موبدان، روحانیان، کشیشان، و غیره همواره، دین را، بنفع خود تعبیر و تفسیر کرده و با دست آویز قرار دادن آن، سعی در مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش بر مردم کرده اند. در طول سالیان گذشته همواره، حاکمان بی دین توانسته اند خود را دیندار معرفی، و افکار عمومی را برای مدتی با خود همراه سازند. گاهی نیز دینداران (موبدان، کشیشان، روحانیان) با نام دین توانسته اند بر مردم حکومت کنند. در دوره هایی که دینداران بر مردم حکومت نداشته اند، معمولاً دین نظم درونی داشته است. ولی در زمانهایی که دینداران بر مردم حکومت داشته اند، معمولاً دین نظم برونی داشته است. یعنی دینداران و روحانیان در دوره هایی توانسته اند، دین مورد نظر خود را با تحکم بر مردم حاکم نمایند. مردم را با زور حکومتی طرفدار دین حکومتی نمایند. در این قسمت به بررسی ویژگیهای دین با نظم برونی و در مقابل آن ویژگیهای دین با نظم درونی و فرقهایی بین آنها می پردازیم.

1. دین با نظم برونی، حکومت دینی است. ولی، دین با نظم درونی، جمهوریت دینی است.

در حکومت دینی: دین با تحکم، حاکم میشود. حتی اصول دین نیز با زور به مردم قبولانده میشوند. در آن دین دست آویزی برای حکومت کردن است. و «لا اکراه فی الدین و ترحبون الخیر» بی معنی است. اکثر مردم مجبور به قبول اصول و فروع دین هستند. حکومت دینی، اصول دین را برای مردم ثابت کرده است. و نیازی نیست که مردم برای اثبات آن زحمت بکشند. نمی توانند آنرا قبول نکنند. راهی جز قبول ندارند. حداقل باید در ظاهر آنرا قبول داشته باشند تا شغل، معیشت و حیثیت خودشان و خانواده شان به خطر نیافتد. دچار ظاهر فریبی میشوند. حکومت دینی سعی میکند، کل دین مورد نظر خویش را با بیل به کله جوانان و مردم ریخته و به آنها بقبولاند. ولی در جمهوری دینی: دین با تحکم حاکم نمیشود. در آن «لا اکراه فی الدین و ترحبون الخیر» با معنا است. دین زوری نیست. و مردم مجبور به قبول دین نیستند. پذیرش اصول دین برای هر فرد اثباتی است و پذیرش فروع دین، پس از اثبات اصول دین است.

2. حکومت دینی با نظم برونی متحد و یکسان کردن دین مردم جامعه است. ولی، جمهوری دینی (با نظم درونی) پذیرش تکثر ادیان و قرائتهای متفاوت از يك دین است.

3. اگر ساختمانهای ذهنی مردم در باره دین (باورهای دینی) توسط حاکمیت ساخته و پرداخته شوند در این صورت دین و ارزشهای معنوی با نظم برونی نظم یافته اند. ولی، اگر توسط خود مردم ساخته شود با نظم درونی، نظم یافته است.

4. در نظم برونی، حاکمیت، از طریق سازماندهی نهادهای آموزشی دین، منویات مورد نظر خویش را تحت عنوان دین و مرام به آینده سازان (کودکان، نوجوانان، جوانان) تزریق میکند. یعنی روحانیان درباری به آموزش دین و دینداری می پردازند ولی در نظم درونی مردم برای سازماندهی امور جامعه و آگاهی بیشتر از دین و بهره مندی از آن، مدارس دینی را تأسیس و جوانان خود را به آموزش و تحقیق در مورد دین ترغیب میکنند. یعنی جوانان خود را برای بهره مندی از دین تحت تعلیم قرار میدهند و به روحانی تبدیل میکنند.

5. اگر نظم برونی توسط روحانیان (دینداران) محقق شود، در این صورت حاکمان روحانی برای همراه کردن مردم با خود، سعی در یکسان سازی دین مردم با برنامه ریزی پنهان و آشکار و حتی بر خلاف دین میکنند، و در این راستا متحمل هزینه میشوند. ولی، اگر دین نظم درونی داشته باشد، شرایط پذیرش دین با استدلال و تعامل قرآنتهای متفاوت، فراهم میشود.

6. اگر نظم برونی توسط دینداران محقق شود، در این صورت حاکمان دیندار، مخالفان خود را، مخالف دین، پیامبر و خدا دانسته و آنها را بعنوان کافر، منافق، مشرک، از خدا بیخبر و غیره به مردم معرفی میکنند و هویت دینی مخالفان حاکمیت را نزد افکار عمومی خدشه دار میکنند. ولی، اگر دین نظم درونی داشته باشد، هویت دینی افرادی که قرائت های متفاوت از دین ارائه میکنند، نزد افکار عمومی خدشه دار نمیشود.

7. اگر نظم برونی توسط دینداران محقق شود. و دینداران حاکم شوند، در این صورت حاکمان دیندار سعی در یکسان سازی هویت دینی مردم میکنند. سعی میکنند فقط یک قرائت از دین رواج و گسترش یابد. هر قرائت از دین که با قرائت حاکمیت مغایر باشد، منحرف و ضد دین محسوب میشود. ولی، اگر دین در جامعه نظم درونی داشته باشد، تکرر و قرائت های متفاوت از دین از ملزومات بقاء دین محسوب میشود. تکرر و قرائت های متفاوت از دین برای تجزیه، تحلیل، پالایش توسعه و... یک امر ضروری محسوب میشود.

8. اگر دین با تحکم حاکم شود (با نظم برونی نظم یابد) محصول آن دین گریزی و دین ستیزی است. ولی، اگر دین با نظم درونی نظم یابد، محصول آن توسعه پایدار دین، و گسترش روز افزون آن است.

9. اگر دین با نظم برونی نظم یابد، نظریه «جدایی دین از سیاست» و نظریه های ضد دینی و ناسزاگویی به دین و دینداران رواج و گسترش می یابند. ولی، اگر دین با نظم درونی نظم یابد سیاست عملاً نمیتواند از دیانت جدا باشد. دین و دینداران در جایگاه خود محترم بوده و بین دین و نظریه های ضد دینی تعامل برقرار میشود.

10. اگر دین با نظم برونی نظم یابد، دین و دینداران به تدریج به حاشیه جامعه رانده میشوند. ولی اگر با نظم درونی نظم یابد همراه مردم و با مردم باقی، و از مردم جدا نخواهد شد.

11. اگر دین با نظم برونی نظم یابد (دین با تحکم حاکم شود) فرهنگ و هویت دینی مردم جامعه روز به روز، و با شتاب بیشتر رو به انحطاط می رود. مردم و جوانان روز به روز با دین بیگانه تر میشوند. سخن دینداران و روحانیان در گوش جوانان و نسلهای آتیه مبتذل و زنده میشود. جامعه به تدریج از اصل خویش فاصله گرفته و دین را فراموش میکند. ولی، اگر دین با نظم درونی نظم یابد، فرهنگ دینی جامعه روز به روز پالایش، به علم نزدیکتر و از خرافات دورتر میشود. جوانان بر اساس گرایش فطری خود به دین گرایش پیدا میکنند. سخن دینداران و روحانیان در گوش جوانان و نسلهای آتیه مبتذل و زنده نمیشود. جامعه به تدریج اصالت خویش را مستحکمتر میکند.

12. مهمترین چیزی که میتواند مردم را از دین گریزان و متنفر کند، خود دینداران هستند. اگر از دینداران بوی خوش دین بلند شود مردم از آن گریزان نخواهند شد. مردم وقتی از دین گریزان میشوند که دین توسط دینداران به مجموعه ای بدبو، زنده، زشت، ناپسند و مبتذل تبدیل شود و بوی خوشی از آن نیاید. باورهای دینی مردم وقتی دچار تزلزل میشود که رفتار دینداران حاکم بر خلاف دین و عقل باشد. اگر روحانیان با نام دین امور مردم را با زور بدست گرفته، و رفتار و عملکرد زشت حکومتی خود را با دین توجیه کنند قطعاً باورهای دینی مردم دچار فروپاشی خواهد شد. اگر گروهی در یک جامعه با نام دین حکومت نمایند در این صورت: اسباب تنفر مردم از دین را فراهم میشود. باورهای دینی مردم دچار تزلزل میشود. اگر دین و ارزشهای معنوی و مبانی دینی با نظم برونی نظم یابند، قطعاً از درون دچار تخریب و بی ارزشی خواهند شد. باورهای دینی مردم به تدریج سست و کم رمق شده و با یک فوت ساده و با یک تلنگر کم توان فرو خواهند ریخت. ولی اگر با نظم درونی نظم یابند پالایش و رونق خواهند یافت، ارزشهای معنوی و دینی و مبانی آن روز به روز مستحکم تر، شفاف تر و پاک تر خواهند شد.

13. اگر نظم برونی با هدف استقرار دین در جامعه حاکم شود، یا دینداران با هدف برقراری دین به حاکمیت برسند، در قدم اول یا به تدریج و بنابر مصلحت، خودشان اصول و فروع دین، عدالت، آزادی و علم را زیر پا خواهند گذاشت. یعنی اگر نظم برونی حتی توسط روحانیان و دینداران سازماندهی و شکل بگیرد، نمی تواند یک جامعه دینی ایجاد نماید. نمیتواند زمینه ساز برقراری جامعه دینی باشد. نتایج ناگواری از خود بر علیه دین و دینداران به جای میگذارد. ولی، نظم درونی نمیتواند بدون دین و مرام مردم جامعه برقرار شود.

14. اگر دین با نظم برونی نظم یابد، قداست دین و دینداران دچار خدشه و آسیب میشود. ولی، اگر دین با نظم درونی نظم یابد تقدس دین و دینداران در جایگاه خود باقی است.

15. اگر نظم برونی توسط دینداران، زاهدان، روحانیان، صالحان، موبدان، کشیشان و قدیسان شکل بگیرد، با گذشت زمان این اقشار نمیتوانند روحانیت، قداست، صالحیت و زهدیت خویش را حفظ نمایند، به مرور زمان صفات مذکور از آنها سلب میشود. و روحانیت، قداست، صالحیت و زهدیت آنها زیر سؤال میرود. نظریه جدایی دین از سیاست و نظریه های مشابه آن رونق و گسترش می یابند. شرایط به حاشیه رفتن دین و دینداران و مبلغان دین فراهم میشود. روحانیت به انزوا کشیده میشود. خطابه روحانیان از کارآمدی می افتد. پس از به حاشیه رفتن دین و سقوط دینداران و روحانیان، در صورتی که مردم از تجربه نظام شورایی، پارلمانی و جمهوریّت برخوردار نباشند، دچار هرج و مرج و ناامنی شده منتظر منجی نجات دیگری میشوند. و هر حکومتی را بر ناامنی ترجیح میدهند. و معمولاً حکومت به دست افراد نا صالح می افتد. ولی اگر با مفهوم نظم درونی، جمهوریّت، نظام شورایی و پارلمانی آشنا و تجربه جمهوریّت داشته باشند، به محض فروپاشی نظم برونی با تشکیل پارلمان و شورای دموکراتیک مانع هرج و مرج و ناامنی محیط زندگی خود میشوند. منتظر اینکه کسی بیاید رهبر، شاه، پیشوا و حاکم آنها شده و نظم جامعه آنها را برقرار نماید میشوند در انتظار منجی نظم باقی نمی ماند، خودشان با نظام شورایی و پارلمانی مسئولین نظم جامعه و قانون سازان را انتخاب کرده به سازماندهی جامعه خود و ایجاد نظم می پردازند.

16. دین با نظم برونی افیون ملت است. ولی، دین با نظم درونی منجی ملت است.

17. دین با نظم برونی با آزادی سازگار نیست. ولی، دین با نظم درونی باشد با آزادی سازگار است.

18. دین با نظم برونی با علم سازگار نیست. ولی، دین با نظم درونی با علم سازگار است.

19. دین با نظم برونی با عدالت ناسازگار ولی، با نظم درونی با عدالت سازگار است.

20. اگر نظم برونی توسط دینداران محقق، و دینداران حاکم شوند، بی عدالتیها و فساد کارگزاران به حساب دین و دینداران حاکم گذاشته میشود. ولی، در یک جامعه با جمهوری دینی، فساد احتمالی کارگزاران نظم، به حساب بی ایمانی و بی دینی، یا بی دقتی و فریب، فرد خاطی گذاشته میشود.

21. اگر در جامعه ای مستضعفان به حکومت برسند، پس از دستیابی به حکومت، صفت مستضعف بودن را از دست داده و به صفت مستکبر بودن ملتبس میشوند. به همین ترتیب روحانیان نیز وقتی به حکومت می رسند، صفت روحانیت و قداست خود را از دست داده و به صفاتی دیگر ملتبس میشوند. وقتی روحانیان به حکومت میرسند قادر به حفظ روحانیت، قداست، صالحیت و پاکی خود نخواهند بود، به مرور فاقد این صفات میشوند.

22. اگر مردمی مسلمان با تشکیل مجلس و پارلمانی دموکراتیک امور جامعه خود را سازماندهی و نظم دهند، جمهوری آنها نمیتواند جمهوری غیر اسلامی باشد. و اگر مردمی مسیحی با تشکیل مجلس و پارلمانی دموکراتیک امور جامعه خود را سازماندهی و نظم دهند جمهوری آنها نمیتواند جمهوری غیر مسیحی باشد.

23. اگر امور يك جامعه مسلمان نشين، با نظم بروني و توسط روحانيان نظم يابد، نظام آنها جمهوري اسلامي نيست بلكه حكومت روحانيان است و تلاش براي اسلامي كردن آن بي فايده است. ولي، اگر يك جامعه با اكثريت مسلمان با نظم دروني نظم يابد قطعاً نظام آنها جمهوري اسلامي است. و نيازي به تلاش براي اسلامي كردن آن نيست. اگر مردم مسلمان امور جامعه خود را سازماندهي كنند، جمهوري آنها نميتواند جمهوري غير اسلامي باشد. مردم سالاري و جمهوريت، اگر توسط ملتني ديندار تشكيل شود، نميتواند غير ديني باشد. اصولاً مردم سالاري غير ديني و بدون ايدئولوژي وجود ندارد. كفار هم براي خود ايدئولوژي دارند و جمهوريت كفار، بر اساس ايدئولوژي آنهاست.

«حكومت روحانيان جمهوري ديني نيست، بلكه حكومت روحانيان است.»

«حكومت شيوخ عرب، جمهوري اسلامي نيست، بلكه حكومت شيوخ است.»

«حكومت موبدان، جمهوري زرتشتيان نيست، بلكه حكومت موبدان است.»

«حكومت كشيستان جمهوري مسيحي نيست، بلكه حكومت كشيستان است.»

24. در نظم بروني، جمهوري ديني به معني حكومت روحانيان است ولي در نظم دروني، جمهوري ديني به معني «ساماندهي امور جامعه بر اساس عقايد و سنتهاي مردم جامعه توسط مردم همان جامعه است.» اگر مردم مسيحي امور جامعه خود را سازماندهي نمايند، قطعاً نظام آنها جمهوري مسيحي خواهد بود، به همين ترتيب است. جمهوري اسلامي، جمهوري بودايي، جمهوري كفار، و غيره جمهوري ديني به معني حكومت روحانيان نيست.

25. نظم بروني (حتي اگر توسط دينداران و با هدف برقراري دين تشكيل شود) بر خلاف دين است. حكومت دينداران، حكومت روحانيان، حكومت كليساها، حكومت موبدان، و غيره (حتي اگر با هدف برقراري دين شكل بگيرد) عملي غير ديني است. ناقض آيه «لا حكم الا لله» و آيه «وامرهم شوري بينهم» است. مانع سازماندهي امور توسط مردم با تشكيل شورا و مجلس است. ولي، نظم دروني پيشنهاد و تاكيد دين به مردم، براي سازماندهي امور جامعه است. تنظيم امور جامعه با تشكيل شوراي محله، شهر، ايالت، كشور، قاره و جهان پيشنهاد و دستور خداوند به انسان است. لذا تشكيل جمهوري ديني يا دموكراسي ديني، مانند جمهوري اسلامي توسط مسلمانان و جمهوري مسيحي توسط مسيحيان و غيره برخلاف دين نيست. به عبارت ديگر:

«حكومت، نميتواند ديني باشد. ولي جمهوريت، ميتواند ديني باشد.»

اگر گروهی با نام دين، و براي حفظ دين بر مردم تسلط يابند، خود عملي غير ديني مرتكب شده، و بر خلاف دين عمل کرده اند. ولي اگر مردم جامعه با خود ساماندهي و تشكيل پارلمان دموكراتيک امور جامعه خود را سازماندهي نمايند عمل آنها بر خلاف دين نيست. بلكه عين دين است.

26. اگر نظم برونی توسط دینداران محقق شود، در این صورت حاکمان دیندار مخالفان خود را کافر، منافق، ملحد، فاسق، وطن فروش، مفسد فی الارض، مشرک و دشمن خدا دانسته و حکم تکفیر آنها را صادر میکنند. ولی، اگر در جامعه نظم درونی وجود داشته باشد حکم تکفیر فقط برای کافران صادر میشود.

27. در نظم برونی مصلحت از هر حقی، حق تر است. مصلحت از خداوند هم بالاتر است. به همین دلیل و به دلایل ساختاری، نظم برونی نمیتواند در رفتار و عملکرد خود شرع، دین و اخلاق را رعایت نماید. «حتی اگر توسط دینداران، زاهدان، روحانیان، صالحان، موبدان، کشیشان، قدیسان و غیره تشکیل شود» علت این عدم توانایی، در ساختار و ساختمان آن نهفته است. ولی، در نظم درونی اگر چه همه رفتارهای نظام در ابتدا شرعی، اخلاقی و علمی نیست، ولی تلاشی پایدار در جهت نزدیکی به آن دارد.

28. در نظم برونی، ساختار حاکمیت، مردم را دچار بی هویتی، خود هیچ پنداری، عدم خلاقیت، عدم تفکر، فروپاشی باورها و تهی شدن جامعه از درون میکند. نیازی به تلاش شخص یا گروه یا کشوری خارجی برای بی هویت کردن مردم نیست. تهاجم فرهنگی برای فروپاشی آن از درون لازم نیست، بدون برنامه ریزی و سرمایه گذاری هم به این سمت حرکت میکند. به مرور زمان دچار بی هویتی و فروپاشی درونی میشود. ولی، در نظم درونی ساختار نظام مردم را با هویت، خودپندار، خلاق، متفکر، باورمند و با محتوا از درون میکند. هر گونه تلاش شخص یا گروه یا کشوری خارجی برای بی هویت کردن آن بی فایده است. تهاجم فرهنگی برای فروپاشی آن از درون بلااثر است. به مرور زمان دچار بی هویتی و فروپاشی درونی نمیشود.

مثال: اگر آمریکا در ابتدای انقلاب ایران خودکشی هم میکرد، نمی توانست مردم ایران را نسبت به حکومت روحانیان در ایران، نسبت به دین اسلام، نسبت به بسیج بدبین، بددل و بی اعتماد نماید. گسترش بدبینی و بی اعتمادی در نظم برونی تدریجی و حتمی است، به تدریج رو به تزاید است، و قطعاً رخ میدهد. برنامه ریزی دشمن خارجی فقط آنرا تسریع میکند. رخ دادن آن بدون برنامه ریزی دشمن خارجی هم قطعی است. عامل گسترش بی اعتمادی به حاکمیت در ایران، جمهوری اسلامی نبودن، جمهوری اسلامی ایران است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حکومت روحانیت را به عنوان جمهوری اسلامی بر مردم ایران غالب کرده است. این در حالی است که روحانیان اکثراً سید یا شیخ و با اصالت عربی (عرب عدنانی) هستند و در راستای گسترش فرهنگ و زبان عربی، در کنار گسترش فرهنگ اسلامی و تحت لوای آن تلاش میکنند. و خود را موظف به گسترش فرهنگ و زبان عربی و مبارزه با هرگونه مظاهر آریایی و ایرانی می دانند. روحانیت، ایرانیان قبل از استیلاي اعراب را که حتی قبل از اعراب یکتاپرست بوده و به وحدانیت خدا اعتقاد داشته اند کافر دانسته و آنها را حتی در ردیف اهل کتاب قرار نمیدهد. و رفتار اعراب را پس از استیلا بر ایرانیان ممدوح می داند. حاکمیت روحانیان در ایران در طول سالهای گذشته همواره سعی کرده است، هویت ایرانی و آریایی

ملت ایران را از آنها گرفته و به آنها هویت عربی و اسلامی ببخشد. نامهای ایرانی را از آنها گرفته و نامهای عربی جایگزین آنها نماید. موسیقی عربی را جایگزین موسیقی ایرانی نماید. ملی‌گرایی را مردود و عرب‌گرایی را در کنار اسلام‌گرایی ترویج نماید. قطعاً هویت اسلامی بخشیدن به ملت ایران به دلیل مسلمان بودن مردم در حال حاضر بی‌اشکال است. اما بدلیل اینکه جدا کردن فرهنگ عربی از فرهنگ اسلامی امری ناممکن و ناشدنی است در کنار آن قطعاً بسیاری از فرهنگهای عرب جاهلیت نیز در بین مردم ایران گسترش یافته و خواهد یافت. پس از انقلاب 57 و استیلاي روحانیان بر مردم ایران بسیاری از هویت‌های ایرانی بدلیل اعتماد مردم به روحانیت در دهه‌های اول انقلاب از هویت ایرانی به هویت عربی تغییر یافته است. بسیاری از جشنها و آداب و رسوم ملی، ایرانی و محلی به کنار رفته و در حال فراموشی است. مردم ایران حتی دست‌زدن خود را در مراسم و جشنها بدلیل نارضایتی حاکمیت روحانی از آن برای مدتی کنار گذاشت. قسمت اعظم موسیقی‌های اصیل ایرانی از پخش تلویزیونی محروم شده و رو به فراموشی است. اکنون ملت ایران با هویتی فراموش شده و بدلیل عدم پذیرش هویت عربی به سمت غرب‌گرایی و پذیرش هویت غربی در حرکت است. حرکتی آرام و خاموش در حال انجام است.

15. آموزش علوم با نظم برون و آموزش علوم با نظم درونی:

در مقدمه پاپیروس رایند که یکی از قدیمی ترین آثار ریاضی مربوط به 1650 سال قبل از میلاد است در مورد استدلال کردن چنین آمده است:

«به جرأت میتوان گفت که بارزترین مشخصه شعور انسان که نشان دهنده درجه تمدن هر ملت است، همان قدرت استدلال کردن است و به طور کلی این قدرت به بهترین وجهی میتواند در مهارتهای ریاضی افراد آن ملت به نمایش گذاشته شود.»

دابلو، دابلو، سایر (w.w.sawyer) ریاضی دان میگوید:

«همه میدانند که اگر کسی، جواب معما را به شما گفته باشد، حل آن ساده خواهد بود. به سادگی میتوان گفت که این عمل یک آزمون حافظه است. فقط در صورتی میتوان ادعا کنید یک ریاضیدان هستید که معماهایی را که قبلاً هرگز مطالعه نکرده اید حل کنید. این یک آزمون استدلال کردن است.»

در واقع «سایر» با این جملات میخواهد بگوید، بعنوان مثال، اگر تاریخ نادرشاه را برای دانش آموزان در یک یا چند جلسه بیان کرده سپس یک یا چند ماه بعد، از آنها بخواهیم که تاریخ نادرشاه را توضیح داده، یا روی کاغذ بنویسند، در اینصورت قوه حافظه دانش آموزان آزمایش و امتحان شده (آزمون حافظه) و قدرت حفظ کردن آنها تقویت شده است. مغز چنین دانش آموزانی در نهایت انبار خلاقیت دیگران خواهد بود، و از خود خلاقیت نخواهد داشت. به عبارت دیگر، اگر همه مسائل ریاضی را برای دانش آموزان حل کرده سپس حل تعدادی از آنها به عنوان سؤال امتحانی بازخواست کنیم، در واقع حافظه آنها آزمایش و تقویت کرده ایم. در چنین حالتی دانش آموزان به سمت حفظ و نشخوار کردن تولیدات دیگران هدایت خواهند شد. و در تولید علم و فن آوری ناتوان خواهند بود. اما اگر یک مسئله حل نشده به دانش آموزی داده شود و از او حل آن خواسته شود و دانش آموز در جهت حل آن تلاش کند، حتی اگر در حل آن به نتیجه هم نرسد، در این صورت قدرت تحلیل و استدلال کردن وی آزمایش و امتحان (آزمون استدلال کردن) شده است. چنین دانش آموزی قطعاً قدرت تحلیل، قدرت استدلال منطقی، و قدرت خلاقیت، نوآوری و تولید علم خواهد داشت. در آزمون حافظه تصور بر این است که قبلاً کوهی از علم توسط دیگران تولید شده است. و این کوه علم باید توسط معلم یا استاد با بیل به داخل کله خالی دانش آموزان و دانشجویان ریخته شود، فراگیران هم، باید آنها را حفظ کرده، سپس در یک امتحان بازپس دهند. تصور بر این است که چندین کیلوبایت علم پزشکی موجود است، معلم باید آنرا در مغز فراگیر علم پزشکی بار، سازماندهی و نظم دهد، تا به این ترتیب یک پزشک ساخته شود. قطعاً چنین مغزی اگر پزشک هم بشود، فقط روش درمان بیماریهاییکه قبلاً پیدا شده اند را تا حدودی حفظ کرد و در صورت روبرو شدن با یک بیماری ناشناخته جدید منتظر خلاقیت و اختراع دیگران خواهد ماند تا آنرا حفظ کند. خودش هیچ حرکتی نخواهد کرد. چنین مغزی فقط حمال علم خواهد شد. چند کیلو بایت علم را دیگران در کله او فرو کرده و او فقط آنرا حمل میکند. قدرت ارتباط و تجزیه و تحلیل آنها را

نخواهد داشت. اگر آقای X علم را در کله فراگیر y وارد، سازماندهی و نظم دهد و y منفعلانه فقط پذیرا باشد، قطعاً نمیتوان از Y انتظار خلاقیت و استدلال کردن داشت. اگر Y دکترای جامعه‌شناسی هم بگیرد جامعه‌شناس نخواهد شد. او نخواهد توانست از ریاضیاتی که خوانده است بهره بگیرد. او نخواهد توانست روابط اجتماعی را به صورت قواعد ریاضی بیان و حل نماید. تا زمانی که انسان خودش مفاهیم علمی و روابط ریاضی که همان روابط و توابع اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، موسیقیایی، فیزیکی، و غیره هستند را، در مغز خود سازماندهی و نظم ندهد، نمیتواند انسان تحلیلی‌گر و خلاق باشد. اگر معلم، علم را در مغز فراگیر وارد، سازماندهی و نظم دهد، تنظیم علم با نظم برونی رخ داده است. ولی اگر خود فراگیر علم را به کمک معلم در مغز خود سازماندهی و نظم دهد. تنظیم علم با نظم درونی رخ داده است. در آزمون استدلال کردن تصور بر این است که، اگر چه کوهی از علم توسط گذشتگان، درست شده است. اما خیلی بیشتر از مسائل حل شده، مسائل حل نشده و طرح نشده وجود دارند. انسان هر روز با مسائل جدیدی روبرو است. انسان همواره با مسائل حل نشده و معماهای طرح نشده روبرو میشود. از این دیدگاه، شاگرد باید از معلم و استاد در جهت تنظیم و سازماندهی علوم در مغز خود فقط کمک بگیرد، تا توانایی طرح و حل مسائل جدید را دارا شود. و در آینده بتواند از آنچه آموخته است در طرح و حل مسائل طرح نشده و حل نشده استفاده کند. کار آفرینی، نوآوری، خلاقیت، فن آوری و اختراع همواره یکی از مطرح‌ترین و مهمترین موضوعات جوامع بشری است. در بعضی جوامع (کشورها) خلاقیت و نوآوری قادر است رشد و نمو یابد ولی در بعضی قادر نیست. بعضی کشورها قادرند خلاقیت و نوآوری را در بین جوانان خود ترویج نمایند، ولی بعضی قادر نیستند. در این قسمت به چرایی این موضوع و به ویژگیهای آموزش با نظم برونی و آموزش با نظم درونی و فرقه‌های آنها می‌پردازیم.

1. در نظم برونی نظام آموزشی و برنامه درسی بر اساس اهداف و الگوهای از پیش تهیه شده (اهداف و الگوهای که حاکمیت آنها را مصلحت میداند) تعریف و تنظیم میشود. ولی در نظم درونی نظام آموزشی و برنامه درسی بر اساس اهداف و الگوهای علمی، تعریف و تنظیم میشوند.
2. نظام تعلیم و تربیت نظم برونی، کودکان و جوانان جامعه را بر اساس اهداف سیستمی و منویات حاکمان قالب بندی، آموزش و تربیت میکند. ولی نظام آموزشی نظم درونی، کودکان و جوانان جامعه را بر اساس دین، سنت و فرهنگ جامعه و با الگوهای علمی آموزش میدهد.
3. هدف نظم برونی و نظام آموزشی آن، دست آموز و اهلی بار آوردن جوانان جامعه است. بطوریکه در آینده ابزار مناسبی برای حاکمیت باشند و در مقابل نظام، دست به طغیان، سرکشی و تحرکات اجتماعی نزنند. ولی هدف نظم درونی و نظام آموزشی آن شکوفا کردن و مستدل بار آوردن جوانان جامعه است بطوریکه در آینده خلاق، نوآور، تحلیلی‌گر و متفکر باشند و بتوانند تاریکیها را بر طرف نمایند. کجیها را به راستی مبدل نمایند.

4. در نظم برونی استاد و معلّم و مجموعه نظام آموزشی ابزار و آلت دست حاکمیت برای تزریق منویات و الگوهای حاکمیت به جامعه اند. در آن معلّمین و اساتید باید سعی کنند جوانان جامعه را مطابق الگوها و قالبهای حاکمیت تربیت و هدایت کنند. منویات شخصی یا گروهی حاکمیت تدریس میشود. ولی در نظم درونی علم آموزش داده میشود.

5. نظم برونی اگر چه ممکن است جوانان جامعه را به فراگیری علم تشویق کرده، حدیث «بدنبال علم بروید ولو در چین باشد» را برای آنها زمزمه کند، اما چون علم با حاکمیت سازگاری ندارد اگر جوانان به چین رفته و پس از کسب علم بازگردند، باید آنچه آموخته اند را در جیب خود کنند. نظم فرمانی مانع بکارگیری علم است. یعنی در نظم برونی اگر چه ممکن است به جوانان گفته شود «بدنبال علم بروید ولو در چین باشد» اما در بازگشت به آنها گفته میشود، علم خود را در کوزه کرده، آبش را نوش جان فرمائید. گفته میشود، دو روز به چین رفتید، عوض شدید، حرفهای دیگری میزنید، از راه خدا دور شدید. تنتان به تن چینیها خورده، نجس شده اید ظاهراً علمتان هم نجس است، چین زده های فلان فلان شده اگر کسی به چین یا غرب، یا هر جای دیگر رفته و علم آموزی کند. قطعاً باید پس از بازگشت حرفهای جدیدی بزند، راهکارهای جدیدی نشان بدهد. اگر قرار باشد که همان حرفهای قبلی را بزند که، نیازی به چین رفتن نبود، اگر هر چه داد بزند که علم اینگونه گفته، حاکمان متوجه نشوند، راهی جز فرار ندارد.

6. نظم برونی بدلیل رفتار فرمانی که دارد قادر به درک مغزها و سرمایه های مادی و معنوی جامعه نیست. برای تنظیم امور نیازی به توجه و درک دانشمندان و مغزهای جامعه پیدا نمیکند. نسبت به دانشمندان و مغزها، بی توجه است. دانشمندان راهی جز فرار و پناهنده شدن به جوامع با نظم درونی ندارند. ولی در نظم درونی مردم جامعه مجبورند که روشهای علمی را برای تنظیم امور بکار برده مسائل و مشکلات خود را با علم حل و فصل نمایند. کسب، گسترش و بکارگیری علم، از ملزومات نظم درونی است.

7. ساختار متمرکز و بیشتر دولتی نظم برونی معلّمین، مدرّسین و دست اندرکاران آموزش و پرورش و آموزش عالی را به سمت آزمون حافظه هدایت میکند. معلّمین و مدرّسین را مجبور میکند تا بجای تقویت قوه استدلال کردن به تقویت قوه حافظه فراگیران پردازند. در نتیجه اسباب پائین آمدن قدرت تحلیل افراد جامعه به مرور فراهم میشود. بی تحلیلی به مرور رواج و گسترش می یابد. خلاقیت و نوآوری به مرور به پائین ترین سطح خود میرسد. اسباب عدم اعتماد به خویشتن به مرور فراهم شده، موجبات خود باختگی در برابر خلاقیت جوامع با نظم درونی را فراهم میکند. جامعه به مرور دچار بی تحلیلی، خود هیچ پنداری، بی اعتمادی به خویشتن، خود باختگی، بیگانگی، پرستی، غربزدگی، بی هویتی و غیره میشود. مردم جامعه شیفته خلاقیت دیگران شده، هویت فرهنگی و اجتماعی جامعه خویش را زیر سؤال می برند. جامعه ای تهی و پوچ از درون و بی هویت، خودبخود و به مرور ایجاد

میشود. شرایط تسلط کشورهای قدرتمند، خلاق و نوآور بر جامعه فراهم میگردد. جوامع خلاق و قدرتمند بدون زحمت و بدون برنامه ریزی و هزینه کلان بر جامعه غیرخلاق مسلط میشوند. در جوامع با نظم برونی (مانند ایران) نیازی به این نیست که بیگانگان (مانند آمریکا) برای بی هویت کردن مردم برنامه ریزی و تلاش کنند. مردم این جوامع برای بی هویت شدن نیازی به تهاجم فرهنگی بیگانگان ندارند. بلکه ساختار نظام آنها خود بخود و به مرور اسباب بی هویتی و پذیرش فرهنگ بیگانه را فراهم میکند. نظم برونی خودش (ناخواسته) اسباب بی هویت و بیگانه زده شدن مردم خویش را فراهم میکند. بدون اینکه خودش بخواد شرایط پذیرش فرهنگ بیگانه را در جامعه به مرور فراهم میکند. نظم برونی خودش اسباب تسلط بیگانگان و نابودی خودش را فراهم میکند. ولی ساختار نامتمرکز و دموکراتیک نظم درونی معلمین، مدرّسین و دست اندرکاران آموزش و پرورش و آموزش عالی را به سمت آزمون استدلال کردن سوق میدهد. معلمین و مدرّسین آموزش و پرورش و آموزش عالی را مجبور میکند تا بجای تقویت قوه حافظه، قوه استدلال کردن فراگیران را تقویت نمایند. در نتیجه اسباب بالا رفتن قدرت تحلیل افراد جامعه به مرور فراهم میشود. تحلیل و تحلیلیگری به مرور رواج و گسترش می یابد. خلاقیت و نوآوری به مرور به بالاترین سطح خود میرسد. اسباب اعتماد به خویشتن به مرور آماده شده موجبات خود باوری را فراهم میکند. جامعه به مرور تحلیلیگر، خود باور، با اعتماد به خویشتن و با هویت میشود. شیفته خلاقیت دیگران نشده، هویت فرهنگی و اجتماعی جامعه خویش را حفظ میکند. جامعه قدر قدرت خود بخود و به مرور ایجاد میشود. شرایط تسلط کشورهای دیگر را بر خود از بین میبرد. مردم این جوامع با تهاجم فرهنگی دیگران دچار بی هویتی نمیشوند. بلکه ساختار نظام آنها خود بخود و به مرور اسباب با هویت شدن و پالایش فرهنگهای بیگانه را فراهم میکند. این از ویژگیهای ذاتی نظم درونی است.

8. نظم برونی در مسیر آموزش و پرورش جوانان، راهی جزء آمون حافظه و تقویت قدرت حفظ کردن بجای تقویت قدرت تحلیل ندارد. ساختمان و ساختار آن بر خلاف آزمون استدلال و تقویت قدرت تحلیل مردم جامعه است. ولی نظم درونی در مسیر آموزش و پرورش جوانان، راهی جز آمون استدلال کردن و تقویت قدرت تحلیل ندارد. ساختمان و ساختار آن هم جهت با آزمون استدلال و تقویت قدرت تحلیل مردم جامعه است.

9. اگر آموزش علوم با نظم برونی، نظم یابد، محصول آن تقویت قوه حافظه (بجای تقویت قدرت تحلیل)، حمّالی علم، کاهش قدرت تحلیل، گسترش بی تحلیلی، عدم خلاقیت، خود هیچ پنداری، بی اعتمادی به خویشتن، خود باختگی، بیگانه زدگی، و غیره است. ولی اگر آموزش علوم با نظم درونی، نظم یابد، محصول آن تقویت قوه استدلال کردن، افزایش قدرت تحلیل، گسترش تحلیلیگری، رونق خلاقیت، نوآوری، فن آوری، اختراع، خودباوری، اعتماد به خویشتن، شناخت علم و تبدیل روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی فرهنگی، اخلاقی، موسیقایی، زیست محیطی، هواشناسی و غیره به زبان ریاضی و مدلسازی است.

آزمون حافظه (نظم بروني)

فراگیر بکمک معلم، علم را در مغز خود وارد کرده آنرا سازماندهی و نظم دهد

خودساماندهی

تقویت قوه استدلال کردن

افزایش قدرت تحلیل

توانایی در خلاقیت و نوآوری

شناخت پدیده های طبیعی

فن آوری و اختراع

اعتماد به نفس

کسب هویت

آزمون استدلال کردن (نظم درونی)

معلم علم رابه مغز فراگیر و ارد کرده آنرا در مغز و ی ساز مانده ی و نظم می دهد

حمّالی علم

کاهش قدرت تحلیل

ناتوانی در خلاقیت و نوآوری

ناتوانی در تحلیل و بی تحلیلی

خود هیچ پنداری

خود باختگی

بی هویتی

بیگانه پرستی

10. ساختار نظم برونی، جامعه را از مسیر تحلیل، خلاقیت، نوآوری، خودباوری و توانایی منحرف میکند. لذا، نظم برونی به لحاظ ساختاری، از پرورش قدرت تحلیل، خلاقیت، نوآوری و خود باوری در جامعه خود ناتوان است. اگر در آن برای ایجاد خلاقیت نوآوری و خود باوری تلاش کنند هم قادر نخواهند بود، جوانان جامعه را تحلیلگر، خلاق، نوآور و خود باور بار آورند. کشورهاییکه نظامشان حکومت است یا خود را به اشتباه جمهوری میدانند در مقابل کشورهاییکه جمهوریند قطعاً دچار بی تحلیلی، خود باختگی بی هویتی، فقر و دنباله روی میشوند. در جامعه جهانی کشوری که نظم درونی دارند در خلاقیت، نوآوری و تولید علم همواره جلو رو، و کشورهاییکه نظم برونی دارند همواره دنباله رو هستند.

11. درنظم بروني كسب مدرک، مهمتر از كسب علم است. علم آموزي براي كسب مدرک، شهرت و منصب انجام ميگيرد و رواج مي يابد. علم در حاشيه است. علم را پس از يادگيري دركوزه ميگذارند و استفاده اي از علم نميكنند. نميتوانند از علم استفاده كنند. حق استفاده از علم را ندارند. ساختار حاكميت اجازه استفاده از علم را به آنها نميدهد. علم را ياد ميگيرند كه بعداً آنرا در جيب خود بگذارند. سليقه و رأي حاكميت از علم والاتر است. امور بر اساس سليقه و نظر حاكميت، نظم ميبابند. ولي در نظم دروني كسب علم و علم آموزي براي استفاده از آن انجام ميگيرد. كسب علم مهمتر از كسب مدرک است. مدرک در صورتي ارزشمند است كه علمي به همراه داشته باشد. علم در حاشيه نيست، بلكه علم را ياد ميگيرند كه از آن بهره ببرند. علم، ثروت است. سوال غلط، علم بهتر است يا ثروت؟ مطرح نيست. علم خود جزئي از ثروت است. علم زير مجموعه اي از ثروت است. ساختار نظام اجازه استفاده از علم را در تنظيم امور ميدهد. علوم نظري براي كاربردي شدن آن كسب ميشوند. همه علوم با روشهاي رياضي بيان ميشوند. همه علوم رياضي اند. هر علمي يك يا چند مسئله از مسائل رياضي است و با روشهاي رياضي حل و فصل ميشوند.

12. در نظم بروني مدرک گرايي، جعل مدرک، كسب مدرک بدون كسب علم، كسب مدرک براي پشت ميزنشيني رواج دارد. ولي در نظم دروني مدرک گرايي و پشت ميزنشيني نميتواند رواج يابد. مدرک به شرط داشتن تخصص به كار مي آيد. در صورت نبودن تخصص مدرک به هيچ دردي نمي خورد.

13. اگر علم آموزي با نظم بروني سازماندهي شود، فراگيران دانش در انتخاب استاد و معلم خود استقلال ندارند و برعكس. ولي اگر با نظم دروني سازمان يابد، فراگيران دانش در انتخاب استاد و معلم خود استقلال دارند و برعكس، يعني معلم و استاد نيز در انتخاب شاگردانش، خود مختار است.

14. اگر علم آموزي با نظم بروني سازماندهي و نظم يابد، اساتيد و معلمين در بيان مطالب و مباحث خود آزاد نيستند. معلمين و اساتيد بايد مطالب را تدریس کنند كه حاكميت براي آنها معين کرده است. حداقل بايد چار چوب و سرفصل هاي حاكميت رعايت شود. ولي اگر علم آموزي با نظم دروني سازماندهي و نظم يابد، استاد و معلم در بيان مطالب و مباحث درس خود استقلال كامل دارد و در بيان مطالب خود آزاد است. هر آنچه علم است تدریس شده و به بحث گذاشته ميشود.

15. در جامعه جهاني فرار مغزها و نخبگان از جوامع با نظم بروني به سوي جوامع با نظم دروني است. كشورهايي كه نظم بروني دارند با فرار مغزها و كشورهايي كه نظم دروني دارند با جذب مغزها روبرو ميشوند.

16. نظم بروني نظامي نخبه كش است. در آن نخبه هاي حاكميت توسط مخالفان نظام ضايع هتك حرمت و شخصيت و كشته ميشوند و نخبه هاي بيرون حاكميت توسط حاكميت سرکوب، ضايع، هتك حرمت و شخصيت و كشته ميشوند. ولي نظم دروني نظامي نخبه پرور است.

17. نظم برونی به دلیل اینکه نظامی دستوری، فرمانی و بخشنامه ای است، در تنظیم و سازماندهی امور جامعه نیازی به علم ندارد. در آن، امور جامعه با فرمان و بخشنامه سازماندهی میشوند. داشتن مدرک، مدیران دولتی را برای تحت فرمان در آوردن مجموعه تحت اداره خود کفایت میکند. به عنوان مثال، مدیریک مدرسه برای تنظیم امور آموزشی مدرسه نیازی به علم مدیریت ندارد. او باید مجری بخشنامه های سطوح بالا باشد، فرمان و بخشنامه های حاکمیت جای علم جامعه شناسی، علم اقتصاد، علم زیست شناسی و سایر علوم را میگیرد. ولی در نظم درونی بدلیل اینکه نظامی وفاقی و قراردادی است، تنظیم امور باید بر اساس قواعد و روابط علمی باشند. نظم درونی برای تنظیم امور جامعه نیازمند علوم جامعه شناسی، اقتصاد، زیست شناسی، فیزیک، زمین شناسی و بطور کلی شاخه های مختلف ریاضی است.

یک نکته در باب تقسیمات علم:

با توجه به اینکه نظام آموزشی ایران و بسیاری از کشورها، علم را به سه رشته کلی، علوم انسانی، علوم تجربی و علوم ریاضی تقسیم بندی کرده اند، ناخودآگاه تصور همه بر این استوار میشود که این شاخه های علوم از هم جدا هستند. بیشتر از همه تصور میشود که علوم انسانی و علوم تجربی جدا از علم ریاضیات اند. تصور اکثر فراگیران علوم انسانی در سطوح پائین، و مخصوصاً در مقطع متوسطه این است که نباید ریاضیات در رشته انسانی تدریس شود. در بین فراگیران علوم تجربی و علوم ریاضی نیز تصوّراتی مشابه در مورد بعضی دروس وجود دارد. در اینکه این تصوّر ناپخته و بدون هیچ دلیل موجهی است، شکّی نیست. اما، قطعاً این تصوّر از نوع تقسیم بندی علوم ناشی شده و در بین دانش آموزان رواج پیدا کرده است. قطعاً این تصوّر، تصویری نادرست و نابخردانه است. کسانی که تخصص دارند، میدانند که، اگرچه علم به سه دسته کلی انسانی، تجربی و ریاضی تقسیم شده است، اما این سه شاخه از هم جدا نیستند. اگر کسی بیشتر دقت کند متوجه میشود که اساساً تقسیم بندی علوم به سه رشته انسانی، تجربی و ریاضی امری نادرست و غلط انداز است. این تقسیم بندی بی عیب نیست. علوم انسانی، تجربی و علوم مهندسی هر یک شاخه ای از علم ریاضی اند. هر یک مسئله ای از مسائل ریاضی اند. هر یک تعدادی از پدیده های طبیعی و مواء طبیعی را مدلسازی و تحلیل میکنند. علوم اجتماعی یک یا چند مسئله از مسائل ریاضی است. علوم اقتصادی یک یا چند مسئله از مسائل ریاضی است. علوم زیست محیطی یک یا چند مسئله از مسائل ریاضی است. و به همین ترتیب علوم زمین شناسی، هواشناسی، انسان شناسی، پزشکی، داروسازی، علوم ساخت ابزارآلات، علوم مهندسی، آب شناسی، موسیقی، فیزیک، نقاشی، خط و همه و همه هر یک مسائلی از ریاضیات اند. اگر ریاضیات را از آنها بگیریم به مجموعه ای تهی تبدیل میشوند. بدون ریاضیات همه شاخه های علوم برای انسان تاریک و ناشناخته هستند. به همین ترتیب است شهرسازی، قانون سازی، قضاوت و داوری، فوتبال شناسی و غیره. همه پدیده ها با مدل سازی ریاضی

و با محاسبات عددي و روابط بين اعداد حل و فصل ميشوند. هيچ چيز بدون حساب و كتاب آفرينش نشده است. جهان بدون حساب و كتاب و بدون رياضي قابل آفرينش نيست. مادر ادبيات، رياضيات است. اگر مغز يك موش قادر نيست مانند مغز انسان جمله سازي كند، واژه گزيني كند، قصه بگويد، شعر بگويد بخاطر اين است كه مغز موش فرمولها و قواعد رياضي مغز انسان را دارا نيست. اگر مغز يك موش قواعد و فرمولها و اندازه هاي مغز انسان را داشته باشد قطعاً يك موش نيز مانند انسان خواهد توانست كلمات و جملات را به زيبايي در كنار هم بچيند و شعر و قصه بگويد. آفرينش مغزي كه بتواند كلمات و جملات را به زيبايي در كنار هم بچيند و شعر و قصه بگويد، بدون محاسبه و بدون حساب و كتاب رياضي امكان پذير نيست. رياضي داني از صفات ذاتي خداوند است. آفرينش عالم بدون رياضيات امكان پذير نيست. خداوند قبل از اينكه عالم را آفرينش كند رياضيات را در اختيار داشته و بعد از پايان عالم نيز آنرا در اختيار خواهد داشت. جمال و زيبايي هم بدون رياضيات و بدون حساب و كتاب رياضي قابل آفرينش نيست. خداوند قبل از اينكه جمال مطلق باشد رياضيدان مطلق است. عدالت هم به همينگونه است. رياضيات قبل از آفرينش عالم وجود داشته و بعد از آن نيز وجود خواهد داشت. خداوند همه چيز را با حساب و كتاب آفرينش كرده است. حتي اجسام و رفتارهاي بي قاعده هم قاعده مند هستند. در بي نظمي هم نظمي وجود دارد، كه در رياضيات به هندسه فراكتالها (اجسام خودمتشابه) معروف است. هيچ چيزي بدون حساب كتاب و بدون قاعده رياضي قابل آفرينش نيست. زيبايي، سلامتي، رفاه، آسايش، موسيقي، شعر، نقاشي و غيره بدون رياضي و بدون محاسبه قابل آفرينش نيستند. عشق، دوستي، محبت، ريا، نفرت، دشمني و غيره نيز بدون محاسبه و بدون رياضي قابل آفرينش نيستند. آفرينش خورشيد عالم تاب و زمين گردون هم به همين ترتيب است. هيچ مبحث علمي بدون رياضي قابل تحليل نيست. هيچ جامعه شناسي بدون رياضيات نميتواند جامعه شناس باشد. تحليل و شناخت پديده هاي طبيعي و غير طبيعي بدون رياضيات امكان پذير نيست. علوم انساني، علوم تجربي و هر آنچه كه به علوم رياضي معروف شده است (مانند علوم مهندسي) جداي از رياضيات نيستند. در واقع هر يك از آنها شاخه اي از علم رياضي اند. هر رشته از رشته هاي علوم انساني يك يا چند مسئله از مسائل رياضي است. هر رشته از شاخه علوم تجربي نيز يك يا چند مسئله از مسائل رياضي است. و به همين ترتيب هر رشته از رشته هاي علوم مهندسي نيز يك يا چند مسئله از مسائل رياضي اند كه با روشهاي رياضي حل و فصل ميشوند.

16. توسعه در نظم برونی و توسعه در نظم درونی:

یکی دیگر از مقوله های بسیار مهم، که هم نظم برونی و هم نظم درونی با هدف دست یابی به آن شکل میگیرند، مقوله توسعه است. نظم برونی و نظم درونی هر دو برای توسعه (اجتماعی، سیاسی فرهنگی، اقتصادی، نظامی و غیره) برنامه ریزی، قانون ریزی و هزینه میکنند، ولی روشهای برنامه ریزی و قانون سازی در آنها متفاوت است. ساختار و ساختمان آنها مسیر برنامه ریزی را متفاوت میکند. در این قسمت به بیان ویژگیهای توسعه با نظم برونی، و ویژگیهای توسعه با نظم درونی و فرقههای بین آنها می پردازیم.

1. در نظم برونی توسعه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره بر اساس اراده هیأت حاکمه و با برنامه سازیهای نهادهای حاکمیت صورت میگیرد. ولی، در نظم درونی توسعه بر اساس اراده مردم و نهادهای مدنی صورت میگیرد. به عنوان نمونه در مبحث توسعه اقتصادی: در نظم برونی يك شخص یا يك گروه در رأس هرم نظام، در مورد اینکه چه تولید شود؟ چگونه تولید شود؟ برای چه تولید شود؟ تصمیم گیری، برنامه سازی و اجرا میکند. مانند: اتحادیه شوروی، کشورهای عربی، ایران، ترکیه، چین و ممالک شرق آسیا، آمریکای جنوبی و غیره، ولی در نظم درونی توسعه اقتصادی بر اساس تصمیم گیری يك شخص یا گروه در رأس نظام صورت نمیگیرد، بلکه توسعه اقتصادی بر اساس اصول علم اقتصاد و با نظم درونی توسط مردم جامعه صورت میگیرد. دولت شهرها، امور عمومی شهرها و دولت کشورها، امور عمومی کشور را نظم میدهند. و به مالیات وابسته اند.

از دیدگاه علم اقتصاد، اگر در رأس هرم يك نظام، يك شخص یا يك گروه در مورد اینکه چه تولید شود، چگونه تولید شود برای چه تولید شود تصمیم گیری نمایند، کارایی ندارد. کارایی وقتی حاصل میشود که اقتصاد جامعه بر اساس اصول علم اقتصاد که مبتنی بر قوانین ریاضی و روابط بین اعدادند، صورت گیرد.

2. در نظم برونی توسعه بر اساس فرمایشات (خرد و اندیشه) نخبگان رأس هرم نظام صورت میگیرد. ولی، در نظم درونی توسعه بر اساس خرد و اندیشه جمعی و فردی مردم و به صورت متکثر و با تعامل، تقابل و رقابت انجام میگیرد. امور عمومی بر اساس خرد جمعی که در شورای مردم متبلور میشوند، توسعه می یابند.

3. نظم برونی، پیشرفت جامعه را در گرو داشتن تشکیلات منسجم و مقتدری میداند که تحت رهبری يك شخص قرار گرفته و مانند موم در دست وی باشند. ولی، نظم درونی پیشرفت جامعه را در تکثر، تعامل، تقابل، رقابت و داشتن تشکیلات وفاق، قراردادی و نظام شورایی و پارلمانی برای امور عمومی میداند.

4. مدیریت هر مجموعه، باید مجاز به انجام اصلاحات و مهندسی مجدد مجموعه تحت مدیریت خود در عین حفظ ثبات آن باشد. در نظم برونی، مدیریت مجموعه های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، صنعتی و غیره فاقد استقلال لازم برای انجام اصلاحات و مهندسی مجدد مجموعه تحت امر خود هستند. مدیران سطوح پایین نظم حق مدیریت علمی ندارند. آنها باید مجری دستورات و بخشنامه های مافوق خود باشند. واژه مدیریت علمی به آنها نمی چسبد. واژه ریاست برای آنها بهتر است. به عبارت دیگر در نظم برونی، برنامه ریزی و سازماندهی برای توسعه بر اساس رأی و نظر نقطه راس حاکمیت انجام میگیرد. مدیریت در سطوح پایین مأمور اجرای برنامه های بالا است. حق مدیریت ندارند. ولی، در نظم درونی مدیریت سطح بالا و سطح پایین مانند نظم برونی وجود ندارد. هر مجموعه از استقلال لازم برای تغییر و تحول برخوردار است.

5. نظم برونی از توسعه ای منقطع و ناپایدار برخوردار است. ولی، نظم درونی از توسعه ای پایدار، ممتد و تدریجی برخوردار است.

6. در نظم برونی توسعه سیاسی که منجر به انجام اصلاحات در ساختار حاکمیت شده و اسباب حذف حاکمان از قدرت را فراهم کند با انسداد روبرو میشود. ولی در نظم درونی هرگونه اصلاحات خواست عمومی با انسداد روبرو نمیشود.

7. ساختار و ساختمان نظم برونی جمعگرا است. ولی، ساختار نظم درونی فردگرایی و جمع گرایی را توأمأ دارا است.

8. در نظم برونی، مدیران توسعه در سطوح پایین نظم، فاقد استقلال لازم برای انجام اصلاحات مهندسی مجدد و تغییر و تحول مجموعه تحت مدیریت خود هستند. مدیران سطوح پایین نظم حق مدیریت علمی ندارند. آنها باید مجری دستورات مافوق خود باشند. مدیریت آنها به معنی یکجوری راه بردن است. همچنین مدیران سطوح بالا نیز بدلیل نگرانی از آثار تغییر و تحول و راحت طلبی فاقد مدیریت تغییر و تحول هستند. خود را به دست خود به زحمت نمی اندازند. سعی در حفظ روال قبلی میکنند. ولی، در نظم درونی مدیریت سطح بالا و سطح پایین مانند نظم برونی وجود ندارد. هر مجموعه از استقلال لازم برای تغییر و تحول برخوردار است.

9. نظم برونی در ابتدای شکل گیری خود، از پشتوانه فعال و ایثارگرانه گروهی از مردم برخوردار است. به همین دلیل در ابتدا، توسعه ایی جهشی دارد. اما با گذشت زمان گروه فعال متوجه ابزاری بودن مشارکت خود شده و به تدریج مشارکت خود را کاهش میدهند. با افزایش فساد کارگزاران نظم، بوجود آمدن نظام طبقاتی جدید، تبدیل شدن مستضعفان قبلی به مستکبران جدید بدگویی علیه نظام و حاکمیت آغاز میشود، روان نسل آینده برای تغییر نظام کم کم آماده میشود به تدریج ناکارآمدی نظام بیشتر و بیشتر میشود، مجدداً با نارضایتی اکثریت مردم، با مبارزه خونین و خسارت آور گروهی دیگر، آنچه توسعه داده شده بود آوار شده و با شکل گیری حکومتی دیگر، نوسازی و توسعه دوباره شروع

میشود. روند ساختن و ویران کردن در نظم برونی تکرار مکررات است. تاریخ هر کشور سرشار از ظهور و سقوط نظم برونی است. ولی، نظم درونی نظامی مشارکتی است. عین مشارکت است. به همین دلیل توسعه ای تدریجی، ممتد، صعودی و پایدار دارد. در آن مردم قادر به کاهش مشارکت خود نیستند. کاهش مشارکت مردم به معنی نابودی آنهاست.

17. تحرکات اجتماعی و چالشها در نظم برونی یا در نظم درونی:

یکی از مقوله های بسیار مهم که نظم برونی با آن روبرو است، مقوله تحرکات اجتماعی مردم جامعه و مخالفان حاکمیت است. ساختار و ساختمان نظم برونی به گونه ای است دارای دشمن داخلی است. در این قسمت به بیان فرقه های بین نظم برونی و نظم درونی در این زمینه می پردازیم.

1. « نظم برونی داری دشمن خشن داخلی است. ولی، نظم درونی فاقد آن است. »

2. نظم برونی در طول عمر خود همواره گرفتار آشوبهای خونین و خسارت آور مردم جامعه است. دائماً با تحرکات اجتماعی در تقابل و مبارزه است. و از این ناحیه بسیار نگران و مضطرب است. در این راستا خود را با تصویب قوانین، ایجاد دادگاههای ویژه ایجاد نهادهای رسمی و غیررسمی استحکام می بخشد. ولی نظم درونی فاقد آشوب و تحرکات اجتماعی خسارت آور است. مردم برای آشوب و تحرکات اجتماعی خسارت آور انگیزه ای ندارند. آنها نمیتوانند بر علیه خود آشوب و بلوا راه بیاندازند. و بر ضد خود خرابکاری کنند. بلکه آنها برای تعویض ناظران، روشهای مدنی دارند و آنها را تدارک دیده اند. نیازی به تحرکات اجتماعی و آشوب برای براندازی ندارند. نظم درونی دارای براندازی مسالمت آمیز است. فاقد براندازی خسارت آور و خونین است. براندازی آن به معنی کنار گذاشتن افراد از سیاست و جایگزین کردن افراد دیگر بجای آنها با روشهای مدنی است.

3. در نظم برونی آشوبها و تحرکات خسارت آور اجتماعی توسط مردم، با هدف انجام اصلاحات و تغییر در بالا و براندازی حاکمیت در هر فرصت مناسب انجام میگیرد. ولی، در نظم درونی تغییر و اصلاح در ساختار یا اجزای نظام امری تدریجی است. با حفظ ثبات نظم بصورت تدریجی و مستمر رخ میدهد. نظم درونی دائماً در حال مهندسی مجدد خود است. دائماً خود را بهبود می بخشد. هرگونه تغییر و مهندسی مجدد در دست مردم است. و به صورت مدنی انجام میگیرد. بدون مانع است. هر نسلی قدم بعدی را بر میدارد. در حالیکه در نظم برونی یک نسل نظام و حاکمیتی میسازد و نسل بعدی آنرا خراب کرده، دو باره یکی دیگر میسازد. و این روند تکرار مکررات است.

4. در نظم برونی اساس نظم شکننده، آسیب پذیر و خسارت آور است. ولی، در نظم درونی با دوام و پایدار است. دگرگونی تدریجی دارد. با رشد و تکامل علم، رشد و تکامل می یابد، و خود را به روز میکند.

5. نظم برونی بدلائل ساختاری دچار شکافهای سیاسی، اقتصادی، درگیریهای درون گروهی، تنشهای اجتماعی و آشوبهای خیابانی میشود. چند صدایی در آن وجود دارد، اما یک صدای حاکمیت (بدلیل داشتن قدرت سعی در خفه کردن سایر صداها میکند. مانع بلند شدن آنها میشود. ولی، در نظم درونی هیچ صدایی قادر نیست مانع بلند شدن صداهای دیگر شود. همه صداها برای خود بلندگو دارند.

6. در نظم برونی واژه سقوط از درون وجود دارد، دچار براندازی از درون میشود. براندازی در آن قطعاً رخ میدهد. در آن گروه فعال برانداز وجود دارد. ولی، در نظم درونی واژه سقوط از درون بی معنی است. براندازی از درون رخ نمیدهد. فاقد گروه برانداز داخلی است.

7. در نظم برونی اگر حاکمیت مرکزی سقوط کند، همه نظام دچار بهم ریختگی میشود. جامعه دچار هرج و مرج، نا امنی غارت و جنگ داخلی میشود. همه زیرجامعه ها دچار نا امنی میشوند. ولی، در نظم درونی با فروپاشی مرکز نظم، سایر شهرها بدلیل داشتن نظام شورایی و استقلال در تنظیم امور داخلی دچار هرج و مرج و نا امنی داخلی نمیشوند. مثلاً در بعضی کشورهای اروپای غربی مردم با نظام شورایی آشنا هستند. لذا اگر پارلمان و دولت مرکزی آنها سقوط کند. پارلمان شهرها سقوط نکرده است لذا دچار بی نظمی داخلی نمیشوند. و بدلیل داشتن تجربه نظام شورایی قادرند بدون منتظر شدن برای تشکیل حاکمیت جدید (منجی نجات جدید) پارلمان مرکزی را تشکیل داده و نظم را برقرار نمایند. ولی، در کشورهای شرقی، آفریقایی، آمریکای جنوبی و غیره بدلیل اینکه مردم تجربه نظم درونی و نظام شورایی ندارند، در صورتی که حکومت مرکزی آنها دچار فروپاشی و ناکارآمدی گردد، همه نظام بهم میریزد. جامعه دچار هرج و مرج و نا امنی میشود. به همین دلیل حکومت فرد یا گروه دیگری که مانع نا امنی و هرج و مرج شود، مورد پذیرش قرار میگیرد. مردم حکومت زده شرق و بخصوص مسلمانان بدلیل نداشتن نظام شورایی و دموکراسی برای تنظیم امور همواره منتظر منجی نجات بخشی هستند. که آنها را از بی نظمی، نا امنی و تبعیض نجات دهد. حاکم آنها باشد و با زور نظم را برقرار نماید. آنها دارای تجربه نظام شورایی نیستند و در مخیله خود این موضوع را که میتوان با تشکیل شورای مدت دار و انتخابی محله، شهر، ایالت و کشور نظم را برقرار کرد، ندارند. آنها برای رهبری جدید که بتواند بر جامعه حکومت نماید فرمان صادر کند، نظم را برقرار نماید، دست افشانی میکنند، گریه میکنند، تصور میکنند که خداوند چنین فردی را برای نجات آنها فرستاده است. بر سر او تاج شاهنشاهی می گذارند. برای او القاب و صفات والا بکار می برند، او را شاه و رهبر می نامند. او را بزرگ و بزرگتر میکنند. به مقام خدایی نزدیک و نزدیکتر میکنند. فرزندان او را بر فرزندان خود ترجیح میدهند آنها را به بزرگی شاهزاده، خانزاده و آقازاده میخوانند. روحیه استکباری حاکمان را تقویت و رونق میدهند.

8. در نظم برونی بدلیل وجود انسداد سیاسی، وجود مانع برای انجام اصلاحات و مهندسی مجدد و تغییر و تحول مسالمت آمیز، وجود مانع برای محقق شدن خواست مردم، دشمن داخلی خشن زائیده، و سپس رشد، نمو و پرورش می یابد. یعنی نظم برونی زائیده، مولد و پرورش دهنده مخالف خشن داخلی علیه خویش است. ولی، در نظم درونی بدلیل نبودن مانع بر سر راه اصلاحات و مهندسی مجدد بر اساس خرد جمعی مردم جامعه نطفه دشمن داخلی خشن از ابتدا شکل نمیگیرد.

9. در نظم برونی مردم جامعه به دو گروه طرفدار نظام (خودی و محرم) و ضد نظام (غیرخودی و نامحرم) تقسیم میشوند. بیطرفها نیز عضو شهروندان ضد نظام هستند، که می ترسند ضدیت خود را ابراز نمایند. ولی، در نظم درونی شهروند طرفدار نظام و شهروند ضد نظام یا همان خودی و ناخودی وجود ندارند. نظامی چند صدایی است که باروشهای مدنی خود را به هم نزدیکتر میکنند.

10. در نظم برونی، مردم برای تعویض هیأت حاکمه و سران نظام در سطوح بالا و پائین نیازمند تحرکات اجتماعی و مبارزه خونین و خسارت آور هستند. تحرکات اجتماعی و آشوب، تنها ابزار دست مردم برای تغییر و اصلاح مجموعه حاکمیت است. ولی، در نظم درونی رهبر مادام العمر وجود ندارد. ناظران، مسئولانی برای تنظیم امور عمومی هستند، که برای مدت مشخصی انتخاب شده اند. مردم برای تعویض ناظران راهکارهای مدنی و قانونی در اختیار دارند. و ناظران دائمی نیستند.

11. در نظم برونی، افزایش تدریجی فساد، انحراف، شکاف بین مردم و حاکمیت تبعیض، زیاده خواهی، احترام طلبی، قدرت طلبی، فاصله طبقاتی، تبدیل شدن مستضعفان دیروز به مستکبران امروز، و مسدود بودن مسیر اصلاحات از راههای مسالمت آمیز، از عوامل مهم رویکرد مردم به تحرکات اجتماعی و آشوبهای خیابانی برای تغییر و تحول، اصلاح، انقلاب و سرنوشتی حاکمیت است. ولی، در نظم درونی مسیر اصلاحات مسدود نیست، همواره توسط شورای انتخابی و مدت دار مردم در حال اصلاح و مهندسی مجدد است. لذا مردم انگیزه برای تحرکات اجتماعی و آشوبهای خیابانی ندارند.

12. نظم برونی چه در یک جامعه کوچک برقرار باشد (حاکمیت یک خان بزرگ ده) و چه در یک جامعه متوسط برقرار باشد (مانند حاکمیت شاه بر همه کشور) و چه در یک جامعه بزرگ برقرار باشد (مانند حاکمیت آمریکا بر همه جهان) رفتارهای مشترک دارند و با هم فرقی ندارند. همه مانع انجام اصلاحات و مهندسی مجدد در ساختار و ساختمان حاکمیت، مانع برقراری عدالت و مردم سالاری، مانع آزادی و امنیت مخالفان خود، مانع توسعه مسالمت آمیز و انجام اصلاحات بدون خشونت و بدون دگرگونی ناگهانی میشوند. آزادی و امنیت را برای حاکمیت میخواهند. دارای دشمن داخلی، یاغی، سرکش، محور شرارت و دشمنی با حاکمیت هستند. همه آنها عقاید و انگیزه های بروز خشونت، خرابکاری، عملیات انتحاری و بمب گذاری را در مخالفان خود بر می انگیزانند. افرادی از جامعه در نهایت یأس و ناامیدی راهی جز طغیان، عملیات انتحاری و بروز خشونت در مقابل حکومت نمی یابند. افرادی از جامعه به درجه ای از تنفر و ناامیدی میرسند که راهی جز طغیان، سرکشی، جنگ و خشونت ندارند. نظم برونی چه توسط یک خان بزرگ ده و چه توسط یک شاه بزرگ کشور چه توسط آمریکا بر جهان حاکم شود، همگی دشمن خشن طغیانگر و یاغی را در درون خود پرورش میدهند. ریشه های خشونت، دشمنی، نفرت و طغیان مخالفان در جوامع با نظم برونی در هیکل و ساختار آن نهفته است. چه فرد صالح بر رأس آن حاکم باشد، چه ناصالح، فرقی ندارد. ولی، در نظم درونی (چه در یک جامعه کوچک، چه در یک جامعه متوسط و چه در یک جامعه بزرگ باشد) انجام اصلاحات و مهندسی مجدد (خواست خرد جمعی مردم) مانع و سد راه ندارد. توسعه با انسداد روبرو نمیشود. لذا نظم درونی زاینده مخالفان خشن داخلی علیه خویش نیست. راه اصلاحات در آن باز است. باز بودن راه اصلاحات در نظم درونی بر خشم گروههای مخالف آب سرد می افشانند و حرارت آنرا کاهش می دهد. آنرا به تعامل و تقابل مسالمت آمیز، گفتگو و مفاهمه تبدیل میکند. خود را فاقد دشمن داخلی میکند.

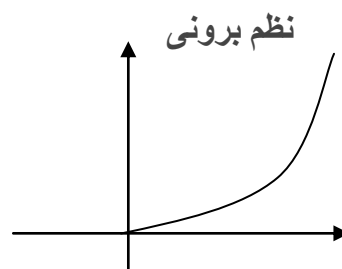
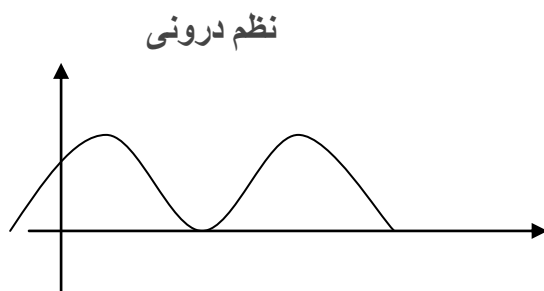
13. نظم بروني همواره در مقابل تغييرات و دگرگوني هايي که مردم خواهان آن هستند مقاومت ميکند. و توانايي مقاومت را نيز تا مدتي دارد. ولي، نظم دروني نمیتواند در مقابل تغييرات و دگرگونيهايي که مردم خواهان آن هستند، مقاومت کند.

14. در نظم بروني دشمن خارجي در حوزه نفوذ حاکميت جاي پا دارد، و قادر به نفوذ در آن است. ولي، در نظم دروني دشمن خارجي جاي پا ندارد و قادر به نفوذ در داخل آن نيست. نفوذ در آن بسيار سخت و ناشدني است.

15. در نظم بروني يك شخص يا يك گروه، مادام العمر بر اريکه قدرت باقي مي ماند. ولي، در نظم دروني هيچ شخص يا گروهی، مادام العمر، براي تنظيم امور و رهبر نظم انتخاب نميشود. اعضاي شوراها براي مدت معيني انتخاب ميشوند. در کشورهايي که يك شخص يا يك گروه قادراند، مادام العمر بر اريکه قدرت باقي بمانند قطعاً جمهوريت وجود ندارد اگرچه نام جمهوري بر خود گذاشته باشند. نظام اينگونه کشورها قطعاً حکومت و حکمراني است. چنين کشورهايي داراي واژه براندزي دروني و گروه برانداز هستند. داراي دشمن داخلي هستند. چنين نظامهايي جمهوريت نيستند. جمهوريت ديني هم نيستند. بلکه حکومت اند. حکومت فردي يا حکومت گروهی بر جامعه اند. در نظم دروني واژه براندازي از درون وجود ندارد. گروه برانداز داخلي و دشمن داخلي وجود ندارد.

16. در نظم بروني دشمن خارجي قادر است با نفوذ و برنامه ريزي، تحركات اجتماعي مخالفان داخلي را سازماندهي کند. ولي در نظم دروني دشمن خارجي قادر نيست تحركات اجتماعي مردم را بر عليه نظام سازماندهي کند.

17. **نظم بروني همواره سقوطي خونين دارد.** انتهاي آن هميشه کربلا است. کشت و کشتار است. بگير و به بند است. ويراني است. خرابکاري است. هرج و مرج است. نا امني است. بساز و خراب کن است. دور باطل است. نمودار نظم و توسعه آن شبهه سينوسي است. ولي، نظم دروني سقوط خونين از درون ندارد. در آن بدون خون ريزي گروهی ميرود و گروهی ديگر مي آيند. سقوط آن انتخاباتي و مسالمت آميز است. با رأي مردم ظهور و سقوط صورت ميگيرد. نمودار نظم و توسعه در آن نموداري صعودي است.



هرکشوری که: فاقد گروه برانداز داخلی، فاقد تحرکات اجتماعی خسارت بار،
فاقد آشوبهای خونین خیابانی، فاقد دشمن خشن داخلی،
و غیره باشد

قطعاً جمهوری است.

18. در نظم برونی دشمن خارجی با کمک دشمن داخلی میتوانند علیه حاکمیت و رهبران نظم شایعه پراکنی راست یا دروغ به راه اندازند، و از این طریق موجبات گسست بین مردم و حاکمیت را فراهم کنند. حاکمیت را به تمکین و باج دهی و زد و بند پشت پرده با خود مجبور نمایند، یا آنرا ساقط کنند. ولی، در نظم درونی بدلیل شفافیت آن برای مردم دشمن خارجی قادر به شایعه پراکنی دروغ بر علیه ناظران در داخل نیست. دشمن داخلی که دشمن خارجی را یاری کند وجود ندارد.

19. در نظم برونی نیازی نیست که دشمن خارجی برای بی هویت کردن مردم، ایجاد گسست بین مردم و حاکمیت، براندازی حاکمیت از درون و تهاجم فرهنگی برنامه ریزی و هزینه کند. زیرا نظم برونی خودش دچار این وضعیتهای میشود. برنامه ریزی دشمن خارجی فقط آنرا تسریع میکند. ولی، نظم درونی حتی با برنامه ریزی دشمن خارجی نیز دچار بی هویتی درونی، گسست اجتماعی و براندازی درونی نمیشود. زیرا مردم، نظم درونی را برای حفظ هویت و زعامت خود تشکیل داده اند. برای اینکه دچار حکومت و سقوط یا ظهور آن نشوند نظام را شکل داده اند. برای اینکه براندازی نباشد تشکیل داده اند. برای اینکه ما فوق قانون نداشته باشند تشکیل داده اند.

20. در نظم برونی دگراندیشان، صاحبان اندیشه های مخالف حاکمیت و کسانی که در جهت مخالف حاکمیت حرف میزنند دشمن داخلی محسوب میشوند. حزب آنها از نظر حاکمیت غیر قانونی و منحل است. حاکمیت، آنها را به داشتن رابطه با دشمن خارجی متهم کرده و آنها را جاده صاف کن دشمن خارجی میداند. ولی، در نظم برونی اصل بر تکثراست، مجموعه ای متکثر از اندیشه ها است که در آن به صورت شورایی دموکراتیک بعضی از اندیشه ها برای مدتی معین به پیروزی میرسند.

21. در نظم برونی استحاله فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره قطعاً رخ میدهند. فرهنگهایی که در یک دوره زمانی قبل با زور هم نمی توانستند بین مردم رایج شوند، رواج می یابند. کسانی که در یک دوره قبل با زور نمی توانستند به حکومت برسند، به حکومت میرسند. فرهنگهایی که نسل یانسله های قبلی آنها را زشت و منکر میدانستند مجدداً توسط نسله های جدید به روی کار می آیند. کسانی که قبلاً توسط پدرانشان ساقط شده بودند، مجدداً به روی کار می آیند. ولی در نظم درونی بجای استحاله فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره تغییر و تحول تدریجی، پیوسته پایدار و مهندسی مجدد مستمر وجود دارد. مردم اجازه حکومت فردی یا گروهی مادام العمر را به هیچ کس (حتی افراد پاک، زاهد، روحانی، کشیش، ...) نمیدهند.

22. در بعضی از جوامع، که با نظم برونی اداره میشوند، پیوند ملت با حکومت در سالهای اولیه شکل گیری نظام بسیار قوی، مستحکم و ایثارگرانه است. اکثریت مردم که با اعلام نارضایتی از نظم برونی قبلی اسباب سقوط آنها فراهم میکنند، احساس شراکت در ایجاد و شکل دهی نظم برونی جدید دارند. آنها از خود میدانند. اما با شکل گیری نظم برونی جدید و فراهم شدن شرایط حکمرانی حاکمان جدید، به تدریج و با گذشت زمان پیوند بین مردم و حکومت کمتر و کمتر میشود. حاکمیت دچار ریزش طرفداران خود میشود. فاصله بین مردم و حاکمان جدید بیشتر و بیشتر میشود. پیوند مستحکم اولیه به پیوندی سست و بی رمق مبدل میشود. مردم نسبت به حاکمان دچار بی اعتمادی میشوند. با تلاش حاکمان و وضعیت اولیه برگشت پذیر نیست. گسست بین مردم و حکومت راه استحاله و سقوط نظام را فراهم میکند. این وضعیت حتی اگر حاکمان رأس حاکمیت افراد زاهد و روحانی باشند نیز بطور قطعی و تدریجی رخ میدهد. ولی، در نظم درونی مردم و حکومت به عنوان دو موجود مجزا نیستند. ساختار و ساختمان نظم درونی با کلیت در دست مردم است. مردم و نظام با هم آمیخته اند. از هم، با هم و در هم اند. گسست رخ نمدهد. استحاله ای در کار نیست. دین، فرهنگ، سنتهای اجتماعی و نظام با استحاله روبرو نمیشوند.

18. اصلاحات و تغییر و تحول در نظم برونی و در نظم درونی:

«خانه از پای بست ویران است خواجه در نقش ایوان است.»

با توجه به رشد روزافزون آگاهی‌های انسان از قوانین حاکم بر طبیعت و رفتارهای طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، تغییر و تحول، انجام اصلاحات و مهندسی مجدد، در هر جامعه و سازمان، از ضروریات و ملزومات بقاء آن است. مهندسی مجدد سازمان و مقررات اجتماعی و ساختارهای حاکم بر جامعه از ضروریات و ملزومات زندگی مسالمت آمیز مردم آن جامعه است. هر جامعه برای بقاء و حضور شرافتمندانه خود در کنار سایر ملل ناگزیر به انجام دگرگونی و اصلاحات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره است. هر جامعه برای دستیابی به بالاترین سطح کارایی و بالاترین حد توانایی در جهت رقابت و تعامل با جوامع دیگر باید خود را بطور دائم، در، دستخوش تغییر و تحول و اصلاح قرار دهد. در غیر این صورت از گردونه رشد، عقب خواهد ماند. نباید مسیر اصلاحات در آن بسته باشد. اصلاحات باید فرایندی درونی، تدریجی، مستمر و بنابر خواست مردم جامعه باشد. تا در مسیر حرکت خود دچار چالش‌های اجتماعی نشود. نظم برونی و درونی هر دو جامعه را در مسیر اصلاحات و تغییر و تحول قرار می‌دهند. ولی شیوه انجام اصلاحات در آنها با هم فرق دارد. در این قسمت به فرقه‌های بین اصلاحات در نظم برونی و اصلاحات در نظم درونی می‌پردازیم.

1. در نظم برونی، انجام هر گونه اصلاحات و تغییر و تحول اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، بر اساس اراده هیأت حاکمه و مطابق سلیقه و میل آنها صورت می‌گیرد. میل و سلیقه هیأت حاکمه از نظر آنها کاملاً کارشناسی شده و علمی است. خواست هیأت حاکمه، اصلاحات را تعریف می‌کند. ولی، در نظم درونی انجام هرگونه اصلاحات و تغییر و تحول بر اساس اراده اجتماعی مردم است. و با روش‌های مدنی و دموکراتیک صورت می‌گیرد. خواست مردم اصلاحات را تعریف می‌کند و در شورای مردم (پارلمان محله، شهر ایالت، کشور، قاره و جهان) تبلور می‌یابد. انجام اصلاحات روندی تدریجی و مستمر دارد. بسیاری از اصلاحات بدلیل خصوصی بودن اکثر امور خودبخود و در یک روند تاریخی و تدریجی و بدون برنامه ریزی دولت رخ می‌دهند. اصلاحات با کشف روابط جدید ریاضی و طبیعی انجام می‌گیرند.

2. در نظم برونی بازنگری قانون اساسی و اکثر اصلاحاتی که حاکمیت قصد انجام آنها را دارد بدون غرض و مرض پشت پرده آنها نیست. ولی، در نظم درونی اصلاحات از شفافیت برخوردار است. غرض و مرض شخصی در آن وجود ندارد.

3. در نظم برونی اصلاحات و مهندسی مجدد، فرایندی تدریجی و مستمر نیست، بلکه گاه‌گاه‌ها و ناپایدار است. ولی، در نظم درونی فرایندی تدریجی و مستمر است، چندانکه در کوتاه مدت از دید پنهان و در دراز مدت آشکار و نمایان می‌شود.

4. در نظم برونی اصلاحاتی که خواست مردم جامعه است، با انسداد روبرو میشود. ولی، در نظم درونی خواست مردم اصلاحات را تعریف میکند، بدون انسداد و بدون مانع است.

5. در نظم برونی اگر مردم خواهان تغییر و تحول در ساختار حاکمیت (یا مخالف تصمیم حاکمیت در بعضی امور) باشند، باید راهی خسارت آور و ویرانگر را طی کنند. که معمولاً رفتاری آشوبگرانه و با تحریکات اجتماعی و همراه با خسارات مادی، معنوی و انسانی است. ولی، در نظم درونی مردم برای تغییر و تحول در ساختار نظام، با انجام اصلاحات نیازی به بروز رفتارهای قهرآمیز، خشن و خسارت آور ندارند. قوانین مدنی راه را برای تعامل آراء و نظرات متکثر باز گذاشته است. مردم احساس نیاز به تحریکات اجتماعی نمیکنند.

6. در نظم برونی، تعویض حاکمان و انجام اصلاحات در رأس حاکمیت، و ساختار نظام امکان پذیر نیست. راه مسدود است. و انجام اصلاحات در سطوح پایین نظام نیز با مانع و دردسر فراوان روبرو است. انجام اصلاحات راهی جز آشوب و تحریکات اجتماعی خسارت آور و خونین ندارد. ولی، در نظم درونی تعویض ناظران و مقتنین، بدون دردسر، بدون تحریکات اجتماعی و بدون خسارت و خون ریزی، امکان پذیر است. راه مدنی و قانونی دارد.

7. در نظم برونی اگر مردم شهری خواهان تعویض یک یا چند نفر از مسئولین نظم شهر خود باشند باید درخواست خود را با آشوب و رفتارهای خسارت آور و خونین به گوش مسئولین رده بالایی نظام برسانند. راهی جز این ندارند. مسئولین بالا با راههای مسالمت آمیز حرف مردم را تحویل نمیگیرند. همچنین اگر مردم بخواهند مسئولین حکومتی در مرکز و مخصوصاً رهبر رأس نظم را تعویض نمایند. باید دست به یک مبارزه خونین و خسارت آور بزنند.

بعنوان مثال:

در حاکمیت سلسله قاجاریه تغییر حکومت یا تعویض شاه، راهی جز مبارزه، کودتا و قیام خونین نداشت. اگر خوانین قاجار توسط مردم ایران، و با روشهای مدنی و برای مدتی کوتاه برای تنظیم امور کشور انتخاب میشدند در این صورت پس از پایان دوره شاهی (خاقانی) بدون هیچگونه خسارتی کنار میرفتند. مردم برای تغییر آنها نیازی به آشوب، قیام و تحریکات اجتماعی خسارت آور نداشتند. در نظم برونی، مسئله کودتا منتفی است. معنی پیدا نمیکند. مسئله قیام مردم، منتفی است، معنی پیدا نمیکند. اگر حکومت خوانین ترک قاجار در ایران نظم درونی می بود، در این صورت سقوط حکومت قاجاریه و ظهور حکومت پهلوی بجای آن بی معنی میشد. رخ نمیداد. به همین ترتیب، نظام شاهنشاهی پهلوی را در نظر بگیرید، اگر نظام پهلوی از نظم درونی برخوردار بود، دچار قیام مردم و انقلاب نمیشد. گسست بین مردم و حاکمیت رخ نمیداد. گسست بین مردم و حاکمیت در صورتی رخ میدهد که نظام حاکم بر جامعه حکومت (نظم برونی) باشد. از جمهوریت و مردم سالاری برخوردار نباشد. در آن رأی و نظر مردم ابزاری باشد.

به همین ترتیب، نظام جمهوری اسلامی ایران را در نظر بگیرید. این نظام از رأی مردم برخوردار است ولی رأی مردم در آن ابزاری و زینت المجالس است. از نظم برونی برخوردار است. حکومت روحانیان (سلطه گروهی) است که برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش رأی مردم را دست آویز قرارداده است. کسانی را به مردم معرفی میکند، و با دست آویز قراردادن دین از مردم میخواهد که به بعضی از آنها رأی دهند. حاکمیت، مشارکت مردم در انتخابات را وظیفه شرعی آنها میداند. در این نظام اگر مثلاً مردم شهر شیروان (زیرجامعه) خواهان تغییر امام جمعه شهرشان که از مرکز منصوب میشود، باشند، باید این تقاضا را از طریق تحرکات اجتماعی خسارت آور، و آشوبهای خیابانی و تحمل خسارات جانی و مالی به گوش بالا برسانند. اگر بخواهند رهبر رأس هرم نظام را تعویض نمایند، باید راهی پر زحمت، خسارت آور، خونین و همراه با ناامنی اجتماعی را طی کنند. راهی جز این ندارند. همچنین است تغییر اعضای شورای نگهبان، تغییر اعضای شورای تشخیص مصلحت، تغییر اعضای مجلس خبرگان (مجلس مختص روحانیان)، انجام اصلاحات در قوه قضائیه و تعویض ریاست آن، به سختی میتوان چنین کاری کرد. تعویض رئیس جمهور (رئیس بخشی از قوه مجریه) و نمایندگان مجلس شورای اسلامی (بخشی از قوه مقننه) با روشهای مدنی امکان پذیر است، اما تشخیص جایگزین باید با رضایت ناحیه قدرت باشد. مردم باید به کسانی برای این دو جایگاه رأی دهند که مورد تأیید ناحیه قدرت باشند. یعنی تعویض افراد این دو جایگاه نیز براساس خواست ملت نیست. بلکه افرادی از سوی ناحیه قدرت به مردم برای رأی دادن معرفی میشوند و مردم باید به آنها رأی دهند که مصلحت ناحیه قدرت است. اگر مردم به کسانی از همان افراد مورد تأیید حاکمیت، که ناحیه قدرت از آنها خوششان نمی آید رأی دهند در عملکرد خود دچار ناکارآمدی میشوند. مجلس و ریاست جمهوری دچار ناکارآمدی میشوند. افرادی که مورد تأیید ناحیه قدرت نباشند، نمیتوانند وارد عرصه رقابت انتخاباتی شوند. اگر وارد شده و موفق شوند نیز در ادامه کار خود دچار ناکارآمدی میشوند. مردم به دو گروه مخالف نظام (مخالف و بیطرف) و موافق نظام تقسیم شده اند. اگر نظام جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی باشد، نباید مردم در تعویض حتی رهبر نظام نیازی به تحرکات اجتماعی خسارت آور داشته باشند. در واقع قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جمهوریت اسلامی را بیان نکرده است. جمهوریت در آن ناقص و بسیار کم رنگ است. به همین دلیل اسلامیت آن نیز دچار کم رنگی است. کم رنگ بودن جمهوریت و اسلامیت به هر دوی آنها ضربات مهلك وارد می کند.

8. در نظم برونی مجموعه حاکمیت در ابتدا متوجه نارضایتی مردم از حکومت و تحرکات لایه های زیرین جامعه نیست. با خیال خوش به راه خود ادامه میدهد. و پس از آگاهی، دست به اصلاحات روبنایی ساختمان حاکمیت میزند. گج و کاهگل و نمایی ساختمان حکومت را در دستخوش تغییر و اصلاح قرار میدهد. مبارزه با فساد، تبعیض و تبارگرایی را با فدا کردن تعدادی از مسئولان سطوح پایین شروع میکند. سعی در کسب اعتماد بین مردم میکند. اما اصلاحات بدلیل به خطر افتادن ارکان نظام و موقعیت

حاکمان و احتمال برملا شدن اعمال و رفتارهای پنهان حاکمیت شامل مهندسی مجدد ساختار حاکمیت نمیشود. یعنی حاکمیت بدون توجه به اینکه خانه از پای بست ویران است، به نقش ایوان مشغول میشود. ولی، در نظم درونی خواجه ای که به نقش ایوان پردازد وجود ندارد. انجام اصلاحات در اختیار مردم و شورای مردم است.

19. امنیت از دیدگاه نظم برونی و از دیدگاه نظم درونی:

امنیت اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی، و غیره از جمله مقوله های بسیار مهم اند، که دولتها برای برقراری آن شکل گرفته و به خودسازمان میدهند. اساساً چه نظم برونی و چه نظم درونی هر دو با هدف برقراری امنیت (اجتماعی اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی و غیره) تشکیل میشوند. هدف اصلی تشکیل نظام سیاسی چه بانظم برونی و چه با نظم درونی برقراری امنیت است. اما تعریف و شیوه برقراری امنیت در آنها با هم فرق دارد. در این بخش به فرقه‌های بین امنیت در نظم برونی و امنیت در نظم درونی می پردازیم.

1. در نظم برونی، شخص یا گروه خاصی از درون یا برون جامعه بر مردم جامعه تسلط یافته و اقدام به برقراری امنیت در آن میکنند، و در این گیرودار بهره بیشتری از کمالات، سروری، آقایی، مال و منال، لذات دنیوی، آسایش، آرامش، رفاه و غیره می برند. ولی در نظم درونی همه مردم جامعه با هدف برقراری امنیت برای همه و بهره مندی همه مردم از آن و با تشکیل شورای دموکراتیک به برقراری امنیت در سرزمین خود اقدام میکنند. و در این راستا شرایط بهره مندی همه مردم را از کمالات، آسایش، آرامش، مال و منال لذات دنیوی و معنوی و غیره فراهم میشود. نظم درونی مانع بهره گیری نامشروع گروه‌های خاص از زحمات سایر مردم و نعمات طبیعی میشود.

2. در نظم برونی، امنیت ملی، به معنی امنیت حاکمان و امنیت، نظامی است که توسط آنها بر جامعه حکمفرما شده است. چنانچه امنیت نظام و ساختار ایجاد شده به هر طریق، خدشه دار شود، امنیت حاکمان نیز خدشه دار میشود. ولی، در نظم درونی امنیت ملی به معنی امنیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و دینی مردم جامعه است. مردمان که نیاز به امنیت دارند، و برای رفع نیاز خود اقدام به تشکیل نظام (تأمین امنیت اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی، و غیره) میکنند. مردم با تشکیل شورای قانونگذاری و پرداخت حق عضویت (مالیات) به ایجاد نظام تأمین امنیت عمومی اقدام میکنند.

3. در نظم برونی، مجموعه حاکمیت با هدف تحکیم ساختار نظام، و با هدف تأمین امنیت نظام و مجموعه حاکمیت اقدام به ایجاد نهادهای تأمین امنیت میکند. مجموعه حاکمیت سعی میکند نظام خود را در برابر تحركات اجتماعی مردم جامعه و در برابر دشمنان داخلی و همچنین دشمنان خارجی مستحکم نماید. ولی، در نظم درونی مردم برای تأمین امنیت خود اقدام به تشکیل نظام تأمین امنیت میکنند. و نظام تأمین امنیت جامعه خود را با نظم درونی و با نظام شورایی شکل میدهند.

4. در نظم برونی امنیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی و غیره در تمام شهرها (زیرجامعه ها) به امنیت مرکز حاکمیت و به امنیت مجموعه حاکمیت وابستگی مطلق دارد. ولی در نظم درونی امنیت زیرجامعه ها به امنیت مرکز وابستگی مطلق ندارد.

5. در نظم برونی، اگر امنیت حکومت مرکزی به خطر افتد، امنیت تمام زیرجامعه های آن نیز به خطر می افتد. اگر جامعه ای با نظم برونی باشد در این صورت یا فاقد نهادهای مردمی و شوراهای

محله، شهر و ایالت است یا شوراهای آن ابزاری، و از اختیارات محدودی برخوردارند، در صورتیکه حکومت مرکزی دچار ناکارآمدی شود (که میشود) تمام شهرها و زیرجامعه های آن دچار بحران، هرج و مرج، غارت، چپاول و ناامنی شدید داخلی میشوند. در شهرها و زیرجامعه ها شوراهای محلی، که منتخب مردم باشند، و مسئولین نظم داخلی در اختیار آنها باشند وجود ندارد. مردم نیز از تجربه نظام شورایی و دموکراسی برخوردار نیستند. بلکه نظام ریش سفیدی دارند. در اکثر موارد قادر به تأمین امنیت خود نیستند. ابزارهای لازم را برای تأمین امنیت خود در مواقع بحرانی در اختیار ندارند. ولی در نظم درونی امنیت ملی از درون به خطر نمی افتد. چنانچه امنیت با تعرض خارجی به خطر افتد امنیت زیرجامعه ها وابستگی مطلق به امنیت مرکز ندارد. هر زیر جامعه در برقراری نظم داخلی خود مستقل است. مردم دارای تجربه نظام شورایی هستند. و قادرند در کوتاهترین مدت نظام شورایی خود را بکار اندازند، و از هرج و مرج و غارت اموال عمومی و خصوصی جلوگیری نمایند.

6. در نظم برونی دماسازی مصنوعی و ساختگی برای به دام انداختن مخالفان داخلی، فعالان سیاسی مخالف، دشمنان داخلی و کارگزاران خاطی نظام توسط باندهای حاکمیت و نهادهای حاکمیت صورت میگیرد. این روش با هدف از دور خارج کردن مخالفان انجام میگیرد. ولی، در نظم درونی دام سازی مصنوعی برای مخالفان لزوم پیدا نمیکند.

7. **نظم برونی دارای مخالف خشن داخلی است.** از این ناحیه بسیار نگران و مضطرب است. برای سرکوبی آنها برنامه ریزی و هزینه میکند. مخفیانه مخالفان را به قتل میرساند. ولی، **نظم درونی فاقد دشمن خشن داخلی است.** دشمن خشن نظام که برای براندازی آن تلاش کند وجود ندارد.

9. در نظم برونی هر آن مسئله کودتا، انقلاب و فروپاشی از درون محتمل است، و بالآخره رخ میدهد. ولی، نظم درونی با مسئله کودتا و فروپاشی از درون روبرو نمیشود.

10. دشمن داخلی از نظر حاکمیت نظم برونی، نگران کننده تر از دشمن خارجی است. حاکمان در نظم برونی معمولاً قادراند از طریق باج دهی به دشمن خارجی با آنها کنار بیایند. ولی، در نظم درونی فقط دشمن خارجی وجود دارد.

11. نظم برونی چه از نوع حکومت شاهان ایرانی باشد، چه از نوع حکومت خلفا عرب باشد، چه از نوع خوانین ترك باشد، چه از نوع حکومت سرمایه داران باشد، چه از نوع حکومت مستضعفان باشد، چه از نوع حکومت روحانیان باشد، چه از نوع حکومت کشیشان باشد، همه دارای یکسری ویژگی یکسان هستند. نوع مهره در رأس یا محل استقرار آنها زیاد مهم نیست. همه آنها دچار سقوطی خونین میشوند. انتهای همه آنها کربلا است. همه آنها بدون استثناء با استحاله سیاسی، فرهنگی و غیره روبرو میشوند. ولی نظم درونی نه از نوع حکومت شاهان ایرانی است، نه از نوع حکومت خلفا عرب است، نه از نوع خوانین ترك است، نه از نوع حکومت سرمایه داران است، نه از نوع حکومت مستضعفان است، نه از نوع حکومت روحانیان است، نه از نوع حکومت کشیشان است و نه از نوع حکومت مردم

بر مردم است، بلکه نظم درونی خودساماندهی ملّتی هم سرزمین است که امور عمومی خود را بر اساس وفاق و قرار داد و بر اساس فرهنگ، سنت، دین و علم سازماندهی و نظم میدهند. لذا فاقد دشمن داخلی بوده و دچار سقوط از درون نمیشود.

12. در کشورهای که با نظم برونی اداره میشوند در صورت سقوط حاکمیت مرکزی احتمال چند تکه شدن کشور و از هم پاشیدگی (جدایی بخشها) وجود دارد و معمولاً رخ میدهد. ولی، در نظم درونی جدایی طلبی وجود ندارد. جوامع کوچکتر با چسبیدن بهم اقدام به تشکیل جوامع بزرگتر میکنند. بطوریکه هیچ عضوی تحت تسلط عضو دیگر نیست.

13. در نظم برونی امنیت جامعه ناپایدار است. پائین ترین حد نامنی در آن زمانی است که حاکمیت به اوج ناکار آمدی و پایان عمر خود میرسد. ولی، در نظم درونی امنیت جامعه از وضعیتی پایدار و مستمر برخوردار است. مگر اینکه توسط دشمن خارجی به خطر افتد.

14. در تصور مردم کشورهاییکه عمدتاً تحت تسلط حکومت‌های استبدادی قرار داشته اند، وجود نظم و برقراری امنیت، به حکومت یک فرد یا گروه (شاه، سلطان، خان، ...) وابسته است. مردم تصویری از جمهوریت و نظم درونی ندارند. مردم همواره منتظر منجی نجاتی هستند که بیاید و امنیت جامعه آنها را برقرار نماید. بدون توجه به اینکه خداوند به آنها فرمان «وامرهم شوری بینهم» و «لا حکم الا لله» داده است از خداوند تقاضای یک حاکم عادل میکنند. ولی، در تصور مردم کشورهاییکه با جمهوریت آشنا هستند. حکومت هیچ شخص یا گروهی بر جامعه جایز نیست. حاکم عادل وجود ندارد. نظم و امنیت عمومی با مشارکت فعال مؤثر و دائمی مردم و از طریق نظام شورایی و تأسیس نهادهایی که تحت نظارت شورایی مردم و نظارت عمومی قرار دارند ایجاد میشود.

15. در نظم برونی رهبر رأس حاکمیت (شاه، خلیفه، خان، ...) پس از اینکه متوجه نارضایتی مردم از حاکمیت شده و احتمال سقوط نظام و مجموعه حاکمیت را میدهند، دست به جابجایی و تعویض مهره های نظام و عزل تعدادی از مسئولین نهادهای حاکمیت میزند. معمولاً فرمان رفع تبعیض، مبارزه با فساد و رشوه خواری و رسیدگی به امور مردم را صادر میکند. اما بدلیل گسترش تدریجی فساد و ارتباط مستقیم گسترش آن با عمر نظام، با عدم موفقیت روبرو میشود. این شیوه در اکثر حکومتها به شکلهای تقریباً مشابه انجام می پذیرد. چه حکومت توسط شاهان آریایی ایجاد شده باشد، چه توسط روحانیان، و چه توسط خوانین ترک، چه توسط سرمایه داران ایجاد شده باشد یا توسط مستضعفان ایجاد شده باشد، فرقی در محل استقرار یا فرد حاکم ندارد. ولی، در نظم درونی اگر مردم از انتخاب خود ناراضی باشند، آنرا از طریق انتخابات مجدد در دوره بعدی و یا از طریق دادگاههای مدنی به رضایت تبدیل میکنند. ناظران در نظم درونی در صورت نارضایتی اکثریت مردم از عملکردشان قادر به ادامه کار نخواهند بود. نظم درونی با هدف رفع تبعیض و جلوگیری از فساد شکل می گیرد

16. در نظم برونی، تشکیل هر گونه اجتماعات، گردهمایی، راهپیمایی و غیره توسط موافقان و طرفداران حاکمیت (با مجوز یا بدون مجوز) محل مبانی نظم شمرده نمیشود. اما تشکیل آنها از طرف مخالفان حاکمیت محل مبانی نظم بشمار می آید. ولی، در نظم درونی تشکیل اجتماعات، گردهماییها و راهپیماییهای مسالمت آمیز توسط مخالفین و موافقین قراردادها (مخالفین قوانین نظم) محل مبانی نظم شمرده نمیشود. مردم حق دارند در مخالفت یا موافقت با یک قرارداد اجتماعی تجمع، گردهمایی و راهپیمایی مسالمت آمیز داشته باشند. عملاً و به موجب قانون محلهایی برای ابراز مخالفت یا موافقت گروههای مخالف و موافق در نظر گرفته میشود. مخالف در نظم درونی به معنی مخالف نظام نیست.

17. در نظم برونی تشکیل هر گونه اجتماعات، گردهمایی، راهپیمایی و غیره توسط موافقان و طرفداران حاکمیت (با مجوز یا بدون مجوز) از امنیت لازم برخوردار میشود. پلیس نظم برونی، آنها را کمک و راهنمایی میکند. اما تشکیل آنها از طرف مخالفان حاکمیت از امنیت لازم برخوردار نمیشود. ولی، در نظم درونی تشکیل هر گونه اجتماعات چه توسط مخالفین و چه توسط موافقین از امنیت لازم برخوردار میشود.

19. حاکمان در نظم برونی همواره قادرند افرادی مانند شعبان بی مخ (گروه فشار) را برای کوبیدن مخالفان ساخته و از آنها به عنوان ابزار (غیر رسمی) کوبیدن مخالفان، استفاده نمایند. همه حاکمیتها، دارای گروه فشار هستند. گروههای فشار در برابر قانون با سایر گروهها یکسان نیستند و به عنوان حامیان مردمی حاکمیت عمل میکنند.

18. در نظم برونی افراد دگراندیش، احزاب دگراندیش، ایالات دگراندیش، اقوام دگراندیش، ملت‌های دگراندیش و کشورهای دگراندیش از نظر حاکمیت محور شرارت، طغیان و ترور هستند. زمینه ساز شرارت، یاغی گری و ترور هستند. لذا باید با قدرت و زور خاموش شوند. مجموعه حاکمیت نیز از نظر دگراندیشان قلدرمآب، گردن کلفت، زورگو، شیطان صفت، حیله گر، درنده خوی، گرگ صفت و روبه مزاج است. حاکمان مجموعه ای زورگو هستند که خواهان سروری و آقایی بر سایر مردم هستند. برتری طلب، نژادپرست و خودی پرستانی هستند که میخواهند صاحب مال و منال سروری، رفاه، آسایش، قدرت و حکومت بر سایر مخلوقات خداوند شوند. همه تحت فرمان آنها باشند. لذا باید این قدرت نامشروع از دست آنها خارج شود. ولی، در نظم درونی چنین واژه هایی یافت نمیشود. نظم درونی مجموعه ای متکثر از اندیشه هاست که با تشکیل شورا و پارلمان دموکراتیک تکرر خود را به وحدت و یکتایی مبدل میکنند. با تشکیل شورا و پارلمان محله، اندیشه های متکثر محلی را به وحدت مبدل میکنند. و با تشکیل شورا و پارلمان شهر اندیشه های متکثر شهر را به وحدت مبدل میکنند. و با تشکیل شورا و پارلمان ایالات اندیشه های متکثر یک ایالت را به وحدت مبدل میکنند. با تشکیل شورا و پارلمان کشور اندیشه های متکثر یک کشور را به وحدت مبدل میکنند. و با تشکیل شورا و پارلمان قاره

اندیشه های متکثر يك قاره را به وحدت مبدل میکند. با تشکیل شورا و پارلمان جهان اندیشه های متکثر مردم جهان را به وحدت و یکدلی مبدل میکند. در این حالت، حاکمی بر محله، شهر، ایالت، کشور، قاره و جهان که قدرت به طور مطلق و دائمی در دست او باشد وجود ندارد که در مقابل او یاغی و سرکشی وجود داشته باشد. به عنوان مثال در جامعه جهانی اگر جمهوری اسلامی ایران آمریکا را شیطان بزرگ، گرگ صفت، درنده خوی، دروغگو، زورگو، و قلدرد جهان می نامد و آنرا در لیست کشورهای مستکبر جهان قرار میدهد. و در مقابل، آمریکا، جمهوری اسلامی ایران را محور شرارت، ترور و یاغی گری و غیره میخواند و آنرا در لیست کشورهای یاغی قرار میدهد. بدلیل وجود نظم برونی بر سازمان و مقررات جهانی است. حاکمیت آمریکا بر جهان دقیقاً همانند حاکمیت يك خان بر يك دهکده است و یاغیان مقابل آمریکا دقیقاً همانند یاغیان يك دهکده در مقابل خان هستند. هر جا حاکمیت باشد، یاغی در مقابلش خواهد بود. اگر در دهکده جهانی حاکمی وجود داشته باشد (آمریکا) و بخواهد جهان را مطابق میل و سلیقه خود (نه میل شورای جهان) سازماندهی و نظم دهد. قطعاً در مقابل او یاغی و سرکش (ایران، و چند کشور دیگر) که از نظر حاکمیت محور شرارت اند وجود خواهد داشت. تذکر: سازمان ملل فعلی سازمانی دموکراتیک برای جهان نیست.

20. در نظم برونی، وقتی حاکمیت با نارضایتی و تحرکات اجتماعی مردم روبرو میشود برای ادب کردن آنها و تفهیم «مفهوم امنیت به آنها» عمداً محیط زندگی مردم را برای ناامن شدن باز میگذارد تا دست اشرار، دزدان و نا امن کنندگان محیط اجتماعی مردم، در ایجاد ناامنی باز شود. این رفتار حاکمیت، برای این است که مردم در مورد حذف حاکمیت و در نتیجه دچار ناامنی و هرج و مرج شدن، قدری تأمل نمایند. حاکمیت میخواهد بگوید که اگر آنها بروند امنیت جامعه نیز میرود. جامعه دچار ناامنی و هرج و مرج میشود. اینکار برای ترساندن مردم انجام میشود. ولی، در نظم درونی امنیت جامعه توسط مردم (شورای دموکراتیک مردم) حاصل میشود. مردم با هدف ایجاد امنیت و خودسازماندهی آنرا محقق میکنند. با رفتن ناظران قبلی و آمدن ناظران جدید امنیت از بین نمی رود.

21. نظم برونی در نیمه دوم عمر خود، روز به روز نزد مردم بسیار زننده، مبتذل و تنفر آمیز میشود. بطوریکه وقتی مردم عکس رهبران و منصوبان آنها را می بینند، لبهایشان آویزان میشود. آرزو میکنند که هر چه زودتر مرگشان فرا رسد و مردم از شرشان خلاص شوند. ولی در نظم درونی بدلیل مادام العمر نبودن ناظران، وجود تنوع و تکثر چنین وضعی رخ نمیدهد.

22. در جوامعی که با نظم برونی، نظم می یابند، بدلیل گسترش تدریجی تنفر مردم از حاکمیت و اهمیت ساقط شدن آن و بدلیل مسدود بودن راه اصلاحات، مردم با دست خود، زمینه ناامنی محیط زندگی خود را فراهم میکنند. یعنی زمینه هم ناامن شدن از داخل و هم زمینه ناامن شدن از خارج ناامنی توسط خود مردم فراهم میشود. مردم با دست خود خانه خود را خراب میکنند. با دست خود خانه خود ناامن کرده و آنرا آتش میزنند. چاره ای جز این ندارند. «اگر شخصی روی يك سکوی بلند در داخل دریا

ایستاده باشد و بداند که دریای اطراف سکو کوسه هم دارد قطعاً خودش را به داخل دریا پرتاب نخواهد کرد. ولی اگر سکو آتش گرفته باشد قطعاً خودش را پرتاب خواهد کرد.» در نظم برونی سکوی اسکان آنقدر ناامن و حاکمیت آنقدر ناکارآمد و تنفرآمیز میشود که ساکنان سکو مجبور میشوند خودشان را از بالای آن به دریا پرتاب کنند. امنیت خود را به خطر اندازند. عده ای طعمه کوسه ها شوند. و عده ای نجات یافته و سکوی ویران شده را مجدداً بسازند. خانه آنقدر ناامن و ناکارآمد و تنفرآمیز میشود که ساکنان خانه مجبورند آنرا آتش زده و دو باره بسازند.

23. در نظم برونی بدلیل گسترش تدریجی تنفر مردم از حاکمیت، فساد، نارضایتی، ناکارآمدی دیکتاتوری، زورگویی و غیره مردم به تدریج به تضعیف نهادهای امنیتی و بازوهای آهنین امنیت میپردازند. به این ترتیب پس از سست شدن بازوهای آهنین حاکمیت و در نهایت سقوط آن دچار ناامنی داخلی و خارجی میشوند. زمینه جدایی و تجزیه کشور فراهم میشود. زمینه دخالت کشورهای بیگانه و ناامنی از خارج فراهم میشود. سرتاسر تاریخ مملو از نمونه هایی است که در فوق ذکر شد. مانند:

ایران پس از سقوط نظام خاقانی قاجاریه (حکومت خانهای ترک مغولی بر ملت ایران)

ایران پس از سقوط نظام شاهنشاهی پهلوی

افغانستان پس از سقوط نظام کمونیستی نجیب الله

جامعه شوروی پس از سقوط نظام کمونیستی

یوگسلاوی پس از سقوط حکومت آن در دهه 1990 میلادی

نوع نظام جامعه ایران در عصر پهلوی نظم برونی است. مردم ایران پس از اعلام نارضایتی از حکومت پهلوی، بدون توجه به وجود قومیت هاییکه سالها تحت تسلط حکومت مرکزی بوده اند. و بدون توجه به وجود قومیت های قدرتمند داخلی، وجود انسانهای شرور و چپاولگر، وجود دشمن خارجی (عراق، ...) و غیره دست به تضعیف نهادهای امنیتی و ارتش کشور خود زدند. و پس از سقوط نظام پهلوی دچار ناامنی شدید داخلی و ناامنی خارجی (حمله عراق) در مرزهای غربی کشور شدند. بسیاری از نخبگان و جوانان برومند خود را از دست دادند. خسارات مالی و جانی فراوانی را متحمل شدند. برای کسب امنیت دو باره مجبور به حمایت و قبول حکومتی شدند که از نظر ساختاری فرقی با نظام شاهنشاهی پهلوی ندارد. فقط مهره های آن فرق کرده است. روند ظهور و سقوط حکومتها در ایران، امنیت ناپایدار آنرا سبب شده است. این روند تا زمانی که نظام حاکم بر جامعه ایران نظم برونی باشد به تواتر ادامه خواهد یافت. نظام ایران پس از سقوط نظام پهلوی مجدداً نظم برونی است. و از جهت اینکه در آن مردم تاحدودی با رأی آشنا شده و رأی آنها به رهبران رأس حکومت به صورت مشروط پذیرفته شده است. جامعه ای در حال گذر از حکومت به جمهوریّت محسوب میشود. در عین حال ممکن است در این مسیر دچار ناامنی شدید دیگری شده و مجدداً اسیر دیکتاتوری و حکومت شاهان یا روحانیان بشود. خصوصاً اینکه ذهن مردم ایران با مفهوم جمهوریّت و

نظم درونی چندان آشنا نیست. نظام فعلی ایران را جمهوری اسلامی میدانند. در حالیکه جمهوری اسلامی نیست. ملت ایران در تجربه تاریخی خود، به حکومت شخص یا اشخاص عادت کرده است. در ذهن و تجربه تاریخی خود با جمهوریت آشنا نیست. آنها اغلب ناگزیرند از بین دیکتاتوری مذهبی و لائیک که هر دو دیکتاتوری نظامی اند، یکی را برگزینند. ممکن است هر قانون اساسی را به عنوان جمهوریت و بر اساس اعتماد به رهبر و اشخاص با نفوذ، یا با زور و بدون مطالعه بپذیرد. همانگونه که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را بدون مطالعه پذیرفت و به آن رأی مثبت داد. هیچ تحقیق و مطالعه ای در مورد آن نکرد. بدون توجه به اینکه قانون اساسی تدوین شده جمهوریت دینی را بیان کرده است یا حکومت روحانیان را بر اساس اعتماد به لباس روحانیت به عنوان جمهوری اسلامی پذیرفت. گروهی که نپذیرفت هم با زور منزوی شد. اگر رهبران نظام جمهوری اسلامی ایران در نسل اول که افراد صالحی هستند، مانع اصلاحات و مهندسی مجدد در ساختار نظام شوند قطعاً استحاله سیاسی در ایران رخ خواهد داد. ولی اگر در زمان وجود امنیت مجموعه نظام را از نظم برونی به نظم درونی تغییری شکل دهند. بر جمهوریت و اسلامیت در اذهان عمومی خدشه ای وارد نخواهد شد. مردم از ناامنیهای آتیه خلاص خواهند شد. هر جامعه بزرگ و چند ملیتی مانند ایران باید در زمان وجود امنیت از نظم برونی به نظم درونی تغییر شکل دهد تا دچار فروپاشی نشود. در تدوین قانون اساسی باید همه ملیتها و همه اقوام گرد، لر، فارس، بلوچ، ارمنی، آذری، کرمانج و غیره شراکت داشته باشند. باید از هر شهر و ایالت گروهی برای تدوین قانون اساسی انتخاب شوند و آنرا تدوین، تنظیم و تصویب کنند و در نهایت به همه پرسیده بگذارند. تا حداقلی از جمهوریت اسلامی برقرار شود و در آتیه با بازنگری معایب آن برطرف شود. نباید مسیر بازنگری در قانون اساسی بسته و یا در اختیار شخص یا گروهی خاص باشد. بازنگری در قانون اساسی باید حداکثر هر ده سال یکبار انجام گیرد. اگر بازنگری در قانون اساسی فقط در اختیار روحانیان باشد قطعاً دیکتاتوری روحانیان را برقرار خواهند کرد. مسدود بودن راه اصلاحات ساختاری، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اسلام و روحانیت را همانند آنچه در اروپا قبل از رنسانس رخ داده است به قم خواهد برد. آنرا همانند مسیحیت به انزوا خواهد کشانید. همانگونه که مسیحیت به واتیکان رفت، اسلام نیز به قم خواهد رفت. اگر ناحیه قدرت در جمهوری اسلامی مانع انجام اصلاحات مطرح شده پس از انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری شود، و همچنان ریاست جمهوری و مجلس برای زینت در ساختار جمهوری اسلامی باقی بمانند، و طفیلی و تدارکاتچی دست حاکمیت باشند و فقط مجاز باشند با ساز حاکمیت برقصند، قطعاً جامعه ایران در معرض دین گریزی و دین ستیزی و گسترش نظریه جدایی دین از سیاست قرار خواهد گرفت. قطعاً جمهوری اسلامی همانند جد خود «خلفا راشدین» دچار سقوطی خونین خواهد شد. و انتهای آن جز کربلا نخواهد بود. جمهوری اسلامی ایران برای اینکه آسیب نبیند باید تن به اصلاحات بدهد. برای اینکه

اسلام آسیب نبیند باید جمهوریت و مردم سالاری را برقرار نماید و ساختار نظام را با نظم درونی محقق نماید. نظم برونی چه از نوع حکومت شاهان باشد، چه از نوع حکومت خلفا باشد، چه از نوع حکومت موبدان باشد، چه از نوع حکومت روحانیان شیعه باشد، چه از نوع حکومت خاندانهای ترک باشد، چه از نوع حکومت فئودالها باشد، چه از نوع حکومت سرمایه داران باشد، چه از نوع حکومت مستضعفان باشد، همه و همه ساختار مشترکی دارند. همه آنها دارای یکسری ویژگیها و صفات مشترک هستند. از همه آنها یکسری رفتارهای یکسان منعکس میشود. نوع مهره در رأس، ویژگیهای مشترک آنها را تغییر نمیدهد. محل استقرار نیز، ویژگیهای مشترک آنها را تغییر نمیدهد. نوع مهره در رأس و محل استقرار، عملکرد آنها را چندان تغییر نمیدهد. در ساختار حاکمیت با نظم برونی چه «پیربوتا» حاکم باشد و چه «ماندلا» فرقی نمیکند. چه صالح و روحانی حاکم باشد و چه ناصالح فرقی ندارد. آخر همه آنها کربلاست. همه آنها بدون استثناء با استحاله و سقوط روبرو میشوند. همه آنها سقوطی خونین دارند. ولی نظم درونی، نه از نوع حکومت شاهان است و نه از نوع حکومت روحانیان، نه از نوع حکومت خلفا عرب است و نه از نوع حکومت خوانین ترک، نه از نوع حکومت سرمایه داران است و نه از نوع حکومت مستضعفان، حکومت مردم بر مردم هم نیست. بلکه خودساماندهی ملّتی هم سرزمین، بر اساس قوانین وفاقی و قراردادی است. وفاقی که بر مبنای دین، فرهنگ، سنت و علم استوار است. ملّتی هم سرزمین با هدف ایجاد امنیت در تمام زمینه ها امور خود را بر اساس دین، فرهنگ، سنت و علم سازماندهی و نظم میدهد.

20. آزادی بیان و اندیشه در نظم برونی و در نظم درونی:

تاریخ سرشار از مقابله حاکمان با اندیشه، بیان، مطبوعات و دگر اندیشانی است که نسبت به آنها احساس تهدید داشته است. در این قسمت به آزادی بیان و اندیشه در نظم برونی و در نظم درونی می پردازیم.

1. در نظم برونی، حاکمیت؛ اندیشه، بیان و مطبوعات دگر اندیشان را برای خود تهدید دانسته و با آن مقابله می کنند. ولی نظم درونی ذاتاً مجموعه ای متکثر از اندیشه است و بدون آن بی معنی است.
2. در نظم برونی، حاکمان؛ با تهدیدهای فکری دگر اندیشان روبرو هستند و با آن مقابله می کنند. ولی نظم درونی با تهدید فکری درونی مواجه نیست. اندیشه، بیان و مطبوعات متکثر اسباب توسعه نظم درونی و جامعه را فراهم می کند.
3. در نظم برونی مقابله فیزیکی و قلع و قمع فکر، اندیشه و بیان وجود عملی دارد. حاکمان؛ برای مقابله با تهدیدهای فکری به قلع و قمع دگر اندیشان رو می آورند و با آن مقابله می کنند. ولی در نظم درونی چیزی به نام تهدید فکری درونی وجود ندارد.
4. در نظم برونی «بیان و اندیشه» برای آزادی خود با حاکمیت در نبرد دائمی است. ولی در نظم درونی در تعامل دائمی با جهل است. «بیان و اندیشه» برای آزادی خود نیازی به نبرد با ناظران ندارد.
5. حاکمیت در نظم برونی، بیان اندیشه های مخالف حاکمیت را جرم تلقی کرده و با آن برخورد خشن دارد. ولی در نظم درونی اندیشه ها ذاتاً متکثر و متفاوت اند و با هم در تعامل و تقابل اند. نظم درونی بدون پذیرش و وجود اندیشه های مخالف و قرآنتهای متفاوت بی معنی است.
6. نظم برونی، با نویسندگان، روزنامه نگاران و اندیشمندان که در جهت مخالف حاکمیت می نویسند برخورد خشن دارد. در حالیکه اندیشه و آراء متفاوت از سازوکارهای نظم درونی اند.
7. برخورد نظم برونی با دگر اندیشان و اندیشمندان مخالف حاکمیت، خشن و بی رحمانه است. ولی نظم درونی فاقد این رفتار است. در نظم درونی اندیشه ها و قرآنتهای متفاوت با هم در تعامل و تقابل اند.
8. نظم برونی با هنرمندان، روشنفکران، نویسندگان، اندیشمندان و روزنامه نگاران موافق حاکمیت مهربان و با هنرمندان، روشنفکران، نویسندگان، اندیشمندان و روزنامه نگاران مخالف حاکمیت نامهربان است. ولی نظم درونی فاقد این رفتار است.
9. ادبیات نظم برونی نسبت به هنرمندان روشنفکران، نویسندگان، اندیشمندان و روزنامه نگاران مخالف حاکمیت بسیار هتاک بی پروا، سربالا و زشت است. ولی نظم درونی فاقد این رفتار است.
10. نظم برونی، فاقد آزادی بیان و اندیشه است. ولی نظم درونی دارای آزادی بیان و اندیشه است.

11. درنظم بروني هنرمندان، روشنفکران، نویسندگان، اندیشمندان، روزنامه نگاران، نشریات و مطبوعات (حتی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر حق آزادی بیان داشته باشند) از آزادی لازم برای بیان مطالب و دیدگاه‌های خود برخوردار نبوده و در بیان مطالب خود نیازمند محافظه کاری و خود سانسوری هستند. ولی در نظم درونی نشریات، مطبوعات، نویسندگان و روزنامه نگاران عملاً از آزادی لازم برای بیان مطالب و دیدگاه‌های خود برخوردارند. در آن نیازی به دادن این آزادی با تصویب قوانین در جهت تثبیت آزادی بیان نیست.

12. در نظم بروني هنرمندان، روشنفکران، نویسندگان، اندیشمندان، روزنامه نگاران، نشریات و مطبوعات حق ندارند جزء آنچه که حاکمیت میگوید و می اندیشد را به رشته تحریر درآورد. آنچه هنرمندان، روشنفکران، نویسندگان، اندیشمندان، روزنامه نگاران نشریات و مطبوعات بیان میکنند، باید مطابق سلیقه و خواست حاکمیت باشد. حاکمیت خلاف اندیشه خود را بر نمی تابد و آنرا به حساب خدشه دار شدن امنیت ملی میگذارد. ولی در نظم درونی اندیشه های متکثر جامعه در تعامل و تقابل دائمی اسباب رشد جامعه را فراهم میکنند.

13. حاکمان در نظم بروني اگر چه ممکن است قبل از به حکومت رسیدن، خود برای آزادی جنگیده باشند، اما پس از به حکومت رسیدن به موانع آزادی تبدیل میشوند. دوران جنگیدن خود برای آزادی را فراموش میکنند. خودشان آزادی را بدست آورده مانع آزادی دیگران میشوند.

14. حاکمان درنظم بروني در توهم جلوگیری از فروپاشی آنچه بر پا کرده اند، آزادی دیگران را محدود میکنند. ولی در نظم درونی ناظران، نظام را برپا کرده اند، بلکه مردم آنرا بر پا کرده اند.

21. اقتصاد، در نظم برونی و در نظم درونی:

از دیدگاه علم اقتصاد که در واقع شعبه ای از علم ریاضی است: «اگر در رأس هرم يك نظام، يك شخص یا يك گروه یا يك مجلس مشورتی در مورد اینکه چه تولید شود، چگونه تولید شود، برای چه تولید شود و غیره تصمیم گیری کند، کارایی ندارد.» اگر همه یا اکثر امور اقتصادی يك کشور بر اساس اراده هیأت حاکمه برنامه ریزی و اجرا گردد، به نتیجه مطلوب و کارا نخواهد رسید. چنین جوامعی نخواهند توانست از لحاظ اقتصادی خود را در مقابل کشورهای که اقتصاد علمی دارند سر پا نگهدارند. عین این وضعیت در مورد امور اجتماعی، فرهنگی، علمی، آموزشی، دینی و غیره نیز وجود دارد. یعنی: «اگر در رأس هرم يك نظام يك شخص یا يك گروه در مورد همه امور فرهنگی، علمی، آموزشی دینی، سیاسی، یا هر امور دیگری تصمیم گیری کند، کارایی ندارد.» در این قسمت به فرقه‌های بین اقتصاد با نظم برونی و اقتصاد با نظم درونی می‌پردازیم:

1. در نظم برونی اکثر امور اقتصادی توسط مجموعه حاکمیت سازماندهی میشوند. يك شخص یا يك گروه در رأس هرم نظام امور اقتصادی را سازماندهی کرده و برنامه‌ها را به اجرا در می‌آورند. ولی در نظم درونی تقریباً اکثر امور اقتصادی بر اساس اصول علم اقتصاد (عرضه و تقاضا، ...) و با نظام شورایی حل و فصل میشوند.

2. در نظم برونی بیشتر منابع اقتصادی شامل عوامل تولید، تجهیزات، سرمایه، تشکیلات تولیدی بنگاه‌های اقتصادی و غیره در اختیار مجموعه حاکمیت، و یا تحت کنترل آنها است. ولی در نظم درونی اکثر منابع اقتصادی در اختیار مردم قرار دارد. بیشتر امور اقتصادی بصورت خصوصی و بر اساس اصل عرضه و تقاضا کنترل و هدایت میشوند.

3. حاکمیت نظم برونی برای تأمین هزینه‌های حاکمیت و تنظیم امور جامعه و سایر مقاصد تقریباً اکثر منابع درآمد را به انحصار حاکمیت در می‌آورد. ولی در نظم درونی تقریباً همه منابع درآمد در دست مردم قرار دارند. مردم برای تنظیم امور عمومی جامعه نظام شورایی و دموکراتیک خود را تشکیل داده و با پرداخت حق عضویت (مالیات) به آن هزینه‌های آنرا تأمین میکنند.

4. در نظم برونی بیشتر منابع اقتصادی در انحصار خواص حاکمیت قرار می‌گیرد. خواص حاکمیت، در گیرودار حکومت، بیشترین مواهب نظام را به خود اختصاص میدهند. ولی در نظم درونی خواص حاکمیت وجود ندارد. منابع بر اساس اصول علم اقتصاد دست به دست میشود.

5. در نظم برونی چرخه‌های اقتصادی جامعه بر محور منافع، خواص حاکمیت می‌چرخد. ولی در نظم درونی چرخه‌های اقتصادی جامعه بر محور علم اقتصاد می‌چرخد. و همه مردم در چرخاندن محور اقتصاد سهیم اند و به میزان تلاش و کوشش خود بهره می‌برند.

6. در نظم برونی همه منابع طبیعی، درآمدهای ملی و مالیاتها در مرکز جمع آوری شده سپس با صلاحیت حاکمیت، بیشتر منابع کسب شده در مرکز به مصرف میرسد. به همین دلیل مرکز حاکمیت نسبت به سایر نقاط کشور از مواهب بیشتری برخوردار بوده و در آن آثار تمدن پدیدار میگردد. ولی در نظم درونی بهره برداری از منابع طبیعی و ملی و مالیاتها مرکزگرا نیست هر نقطه به فراخور نیازها و استعدادها رشد و نمو میکند، و آثار تمدن در همه جای کشور پدیدار میشود. همه سرمایه ها و امکانات عمومی در دسترس مرکز نیست.

7. نظم برونی همواره با فرار سرمایه، عدم سرمایه گذاری مردم در تولید و گرایش به دلالتی روبرو است. ولی نظم درونی همواره با جذب سرمایه و سرمایه گذاری در جهت تولید روبرو است.

8. اگر نظم برونی با اهداف متعالی (نظیر حمایت از اقشار مستضعف و کم درآمد، تأمین معیشت و زندگی اجتماعی مردم، ریشه کن کردن فقر و محرومیت، تأمین نیازهای اساسی مردم، ایجاد کار برای همه و غیره) در یک جامعه استقرار یابد، نه تنها قادر به برقراری اهداف متعالی خود نخواهد شد بلکه دردی بر دردهای فوق خواهد افزود. با گذشت زمان و افزایش عمر نظام معضلات اجتماعی صورت حادثتری پیدا خواهند کرد. یعنی: نظم برونی حتی اگر با اهداف خیرخواهانه و متعالی استقرار یابد، قادر نخواهد بود اهداف خیرخواهانه و متعالی خود را محقق نماید. ولی نظم درونی در رسیدن به اهداف متعالی و خیرخواهانه خود روندی تدریجی و قطعی دارد. نظم برونی (حتی اگر با هدف برقراری آزادی و استقلال و کوتاه کردن دست مستکبران از جامعه استقرار یابد) در ادامه کار خود به مانع آزادی تبدیل میشود. آزادیخواهان دیروز به مستبدان امروز تبدیل شده و در جایگاه مستبدان دیروز جلوس میکنند. نظم برونی (حتی اگر توسط مستضعفان و با هدف حمایت از اقشار مستضعف استقرار یابد) در ادامه کار خود به مانع حمایت از مستضعفان تبدیل میشود. مستضعفان دیروز به مستکبران امروز تبدیل شده و در جایگاه مستکبران دیروز جلوس میکنند. نظم برونی (حتی اگر با هدف افزایش تولید و رونق اقتصاد جامعه استقرار یابد) در آینده خود به مانع رونق اقتصادی و تولید تبدیل شده و استقلال جامعه را مخدوش میکند. در آن به مرور زمینه کاهش تولید فراهم میشود. نظم برونی (حتی اگر با هدف برقراری امنیت اقتصادی استقرار یابد) در ادامه کار خود به موانع امنیت اقتصادی تبدیل میشود. در نظم برونی تأسیس بنگاههای اقتصادی بدون دریافت مجوز از نهادهای حاکمیت فاقد جاهت قانونی و رسمی است. مؤسسات اقتصادی در صورتی دارای صلاحیت و اعتبار قانونی اند که با مجوز و موافقت حاکمیت مرکزی تأسیس و فعالیت کنند. دریافت مجوز نیز همواره با مانع روبرو است و نیازمند دادن رشوه و پارتی بازی است.

9. در نظم برونی، دولت و حاکمیت، سرمایه دار، و همه چیزدار است. و در مقابل، عموم مردم فقیر، بیکار و بحران زده اند. دولت به مردم فقیر یارانه پرداخت میکند. ولی در نظم درونی مردم جامعه، سرمایه دار، مرفه و همه چیزدار و در مقابل دولت فقیر و بی چیز است. مردم به دولت فقیر، حق عضویت (مالیات) می پردازند. یک وقتی با یکی از دوستانم که جانماز آب میکشید، به محله فقیر نشین و بی سروسامانی رفتیم، به او گفتم، ای مستجاب الدعا برای این مردم فقیر دعایی بخوان، تا از این فقر و فلاکت نجات یابند. دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا پولی برسان و مرا یاری کن تا امور این مردم فقیر و فلاکت زده را سروسامان دهم و آنها را از فقر و فلاکت نجات بخشم.» در پاسخ دوستم گفتم: «خدایا به این مردم را کمک کن، تا از فقر و فلاکت نجات یافته، امور خود را سروسامان دهند و محتاج امثال من و دوستم نشوند.» در واقع دوستم از خدا خواست که به اموال و منال و داریت و عقل و قدرت و حکومت و سروری بدهد تا او، واسطه فیض الهی و سایه یزدان شده و با حکومت بر مردم آنجا، امورشان را سروسامان داده آنها را از فقر و فلاکت نجات دهد. ولی من از خدا خواستم که آنقدر به مردم آنجا مال و منال و ثروت و درایت و عقل عطا کند تا آنها با تشکیل شورا و بدون واسطه امور خود را با جمهوریّت و خود ساماندهی تنظیم و سازماندهی کنند و گرفتار شاه و رهبری مثل دوستم نشوند. دوستم خواهان حکومت شد و من خواهان جمهوریّت شدم. دوستم خواهان نظم برونی شد و من خواهان نظم درونی شدم. این دو خواسته با هم بسیار متفاوت اند. به واقع در نظم برونی گروهی تحت عنوان شاه شاهان، خان خانان، رهبر رهبران و غیره، خود را واسطه فیض الهی و سایه یزدان دانسته، مال و منال و عقل مردم را می ربایند که بعداً به آنها به صورت یارانه برگردانند. در نظم برونی حاکمان همواره از خداوند می خواهند که: «خدایا به ما بده، که ما، به این مردم عقلاً و مالاً فقیر را کمک کنیم.» ولی در نظم درونی هر آنچه خداوند به مردم عطا کرده بدون واسطه در دست مردم است و آنها از خداوند می خواهند که: «خدایا به ما کمک کن تا خود امور خود را سروسامان دهیم و کسی بر ما حکومت و فرمان نراند.» «خدایا به من بده، که من همسایه و اقوام فقیرم را کمک کنم.» با «خدایا به همسایه و اقوام فقیرم بده تا از فقر رهایی یابند.» فرق اساسی دارند. فرقیشان از زمین تا آسمان است. در حالت اول در واقع از خداوند می خواهیم که: «ما سرمایه دار باشیم، همسایگان و اقوامان فقیر و محتاج ما باشند، و ما آنها را کمک کنیم. یعنی خداوند با واسطه ما به همسایگان و اقوام فقیرمان کمک کند.» در حالت دوم از خداوند می خواهیم که: «همسایگان و اقواممان مانند خودمان سرمایه داشته باشند و هیچکس محتاج دیگری نباشد. یعنی خداوند بدون واسطه به همسایگان و اقوام فقیرمان کمک کند، تا آنها محتاج ما نباشند.» در نظم برونی باور بر این است که «تا دولت نداشته باشد، نمیتواند برای مردم نظم، امنیت آموزش، رفاه و غیره را مهیا کند. باید اول دولت سرمایه، داشته باشد تا بتواند عدالت و دادگری حاکمیت را برقرار کرده، مردم نادر را کمک و یاری کند. تا دولت نداشته باشد که نمیتواند امنیت رفاه، غذا و مسکن مردم را تأمین کند.»

ولي، در نظم دروني باور بر اين است که «تا مردم نداشته باشد که نمیتوانند ماليات براي، نظم، امنيت، آموزش و رفاه عمومي بدهند. بايد مردم، سرمايه داشته باشد تا بتوانند، با پرداخت حق عضويت (ماليات) هزينه هاي عمومي دولت را تأمين کنند. مردم ندار که نمیتوانند ماليات بپردازند. تا مردم نداشته باشند که نمیتوانند امنيت، رفاه، غذا و مسکن خویش را تأمين کنند. يعني بايد تقريباً همه منابع اقتصادي در دست مردم باشد، مردم، سرمايه و درآمد لازم براي زندگي مطلوب در اختيار داشته باشند تا بتوانند مقداري از آنها براي تأمين امنيت و رفاه عمومي به نظام پارلماني خود بپردازند.» حاکميت در نظم برون، با نظر خير خواهانه يا غير خير خواهانه، و با بدست گرفتن منابع اقتصادي جامعه، مردم را از لحاظ اقتصادي به فلاکت میکشاند، که بعداً از فلاکت نجات دهد. منابع اقتصادي، امنيت، رفاه، مسکن، غذا و غيره را از مردم ميگيرد که بعداً آنها را به مردم بدهد. روش کار آن بدينگونه است که ابتدا همه چيز را از دست مردم گرفته به حاکميت و دولت ميدهد، سپس مردم فقير و بيچيز را تا حدودي کمک ميکند. مردم را به فقر و فلاکت میکشاند، دولت را سرمايه دار ميکند تا دولت سرمايه دار بتواند در آينده براي مردم فقير، امنيت، رفاه، مسکن، غذا و غيره تأمين کند. ديدگاهشان بر اين است که دولت صاحب همه چيز، و مردم صاحب هيچ باشند تا دولت همه چيزدار بتواند ملت بيچيز را کمک و ياري (يارانه) کند. باور کلي حاکميت بر اين است که تا دولت نداشته باشد نمیتواند ملت فقير و بي چيز را نجات دهد. بر همين اساس تقريباً همه منابع اقتصادي را از دست مردم خارج کرده به خود ميدهد. اين وضعيت در اقتصاد شوروي و اقتصاد جمهوري اسلامي ايران و کشورهاي شرقي کاملاً مشهود است. سياست اقتصادي آمريکا و اروپا (سياست استعماري) در جهان نيز به همين گونه است. آمريکا و انگليس نيز ميخواهند همه چيز داشته باشند سرور دنيا باشند، همه سرمايه ها در اختيار آنها باشد تا بتوانند با نظر خير خواهانه و استعماري ملتهاي فقير را نجات دهند. اين وضعيت را نظام حاکم بر سازمان ملل که فاقد دموکراسي است ايجاد نموده است. اما ديدگاه نظم دروني در اين مورد فرق دارد. در نظم دروني باور بر اين است که، هر آنچه هست، بايد در دست ملت باشد، تا ملت سرمايه دار و همه چيزدار با تشکيل پارلمان دموکراتيک و پرداخت ماليات، دولت دموکراتيک خود را تشکيل داده و از منافع، دين و سرمايه خود دفاع کنند. همه منابع اقتصادي در دست مردم باشد، مردم از طريق تشکيل پارلمان و پرداخت ماليات براي خود دولتي تشکيل دهند که امور عمومي، روابط بين الملل، امور دفاعي و غيره آنها را سازماندهي کرده و از آنها در مقابل زياده خواهي ساير ملتها دفاع کند. حافظ منافع آنها باشد. حافظ دين آنها باشد. در ارتباطات اقتصاديشان با ساير ملل حافظ منافع آنها باشد. و...

10. در نظم برونی مردم از امنیت اقتصادی برخوردار نیستند. حاکمیت قادر است با بهانه های مختلف (باقانون سازسی و بدون آن) امنیت اقتصادی مردم را به خطر اندازد. راه به خطر انداختن امنیت اقتصادی مردم و صاحبان سرمایه در نزد حاکمیت باز است. در این جوامع معمولاً صاحبان سرمایه نیز از طریق نامشروع سرمایه دار شده اند. حاکمیت قادر است همواره دلائل و مدارک کافی را (جعلی یا حقیقی) برای ناامن کردن محیط اقتصادی صاحبان سرمایه فراهم کند. آنها را به محاکمه کشانده و حتی دلائل جعلی خود را به اثبات برساند، و دو چندان در معرض عموم قرار دهد. ولی در نظم درونی ناظران قادر به، بخطر انداختن امنیت اقتصادی مردم نیستند. اساساً مردم برای امن کردن محیط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دینی خود و با جمهوریت، نظام (پارلمان، دولت، دستگاه قضایی) را تشکیل میدهند. دولت موظف است علاوه بر تامین امنیت داخلی (امنیت اقتصادی، فرهنگی، ...) از مردم در خارج کشور نیز حمایت و دفاع کند. دولت موظف است که در صورت ضایع شدن حقوق مردم در خارج کشور از آنها دفاع کند. اگر می بینید که دولت بعضی کشورهای اروپایی و آمریکایی وقتی فرد یا افرادی از کشورشان در سایر کشورها دچار مشکل میشوند با شدت و دقت تمام پیگیری میکنند بخاطر این است که این کشورها تا حدود زیادی از نظم درونی برخوردارند. مردم در این کشورها، دولت را برای دفاع از خودشان تشکیل داده اند. و اگر کشورهای شرقی در مقابل به خطر افتادن مردمشان در خارج هیچ حرکتی نمیکند بخاطر این است که حکومت را مردم تشکیل نداده اند. دولت در دست مردم و در اختیار مردم نیست که برای آن تعیین تکلیف کنند. اگر شهروندان نظم برونی در خارج کشور تحت هر ظلمی قرار گیرند هیچ دفاعی از طرف دولتشان برای آنها صورت نمیگیرد. گاهی برای حفظ ظاهر صداهایی از خود در می آورند. اگر صدها شهروند نظم برونی در کشور دیگری به زندان بیافتند از نظر حاکمیتشان، حقشان همین بوده است. ولی در مقابل اگر يك شهروند کشورهای با نظم درونی در کشور دیگری به زندان افتد دولت آنها پیگیری میکند. حتی شهروندان کشورهای با نظم برونی در کشورهای با نظم درونی از امنیت بیشتری نسبت کشور خودشان برخوردار هستند. همچنین شهروندان کشورهای با نظم درونی در کشورهای با نظم برونی از امنیت بیشتری نسبت مردم همان کشور برخوردار هستند.

11. قیمت تولید کالا با نظم برونی همواره بیشتر از قیمت تولید کالا با نظم درونی است.

12. در نظم برونی اگر چند نفر از اعضای جامعه متقاضی تأسیس يك مؤسسه (مثلاً تور سیاحتی، آموزشگاه علمی، ...) باشند و همه آنها شرایط تأسیس آنرا داشته باشند، حاکمیت با صلاحدید خود مجوز تأسیس را به صورت انحصاری و با امتیازبندی متقاضیان به يك یا چند نفر از آنها واگذار میکند. در واگذاریها معمولاً پارتی بازی و رشوه حرف اول را میزند. ولی در نظم درونی هر فردی که شرایط تأسیس يك مؤسسه را داشته باشد، حق تأسیس آنرا دارد. اما در شرایط رقابت و تعامل با سایر مؤسسات و شرکتهای قرار میگیرد.

13. در نظم برونی توزیع بودجه سالانه کشور که در مرکز تنظیم میشود با عدالت همراه نیست و نمیتواند با عدالت همراه باشد. مرکز حاکمیت و جوامع نزدیک به مرکز بهره بیشتری از آن میبرند. بودجه مانند یک گلوله برفی است که وقتی از بالا به پایین دست به دست میشود، در آخر چیزی از آن باقی نمی ماند. سهم شهرهای کوچک و دور بسیار اندک است. سهم روستاها قابل ذکر نیست. ولی در نظم درونی بودجه محلی مجزا از بودجه مرکزی است. دست بدست شدن ندارد.

14. ساختار نظم برونی در تمام زمینه های اقتصادی نظیر تولید، هزینه، مصرف، توزیع، سرمایه و غیره زمینه اسراف و حیف میل شدن اموال عمومی را فراهم میکند. اسراف و تبذیر در نظم برونی ربطی به نظارت حاکمیت ندارد. نظارت حاکمیت نمیتواند کارساز باشد. سطوح پایین نظام به هر ترتیب کار خود را میکنند. نظارت امکان پذیر نیست. یکی از نزدیکانم که چند وقت پیش به شوروی رفته بودمی گفت وقتی وارد ترکمنستان شدم تراکتورهای بی صاحب این طرف و آنطرف در فضای باز و در داخل مزارع زیر برف و باران رها شده بود، وقتی سؤال کردم چرا این تراکتورها در فضای باز رها شده اند، گفتند که، این تراکتورها خراب شده و دولتی است (شخصی نیست) با کوچکترین خرابی در داخل مزارع رها میشوند کشاورز و راننده در قبال آن مسئولیتی ندارند. دور ریزی یک تراکتور در شوروی با دور ریزی یک تکه نان در ایران یکی است. هر دو اسراف اند، یکی کم و یکی زیاد، این و ضعیف در نظم برونی قطعاً رخ میدهد. نمیتوان در آن جلو اسراف را گرفت.

15. در نظم برونی مجموعه حاکمیت و خواص آن به مرور از مواهب بیشتر، و در مقابل، عموم مردم از مواهب کمتری برخوردار میشوند. خواص حاکمیت مرفه تر، و در مقابل عموم مردم فقیرتر بیکارتر و بحران زده تر میشوند. ولی در نظم درونی خواص حاکمیت وجود ندارند. همه مردم به میزان تلاش و کوشش خود از مواهب نظام بهره مند میشوند.

22. منابع درآمد در نظم برونی و در نظم درونی:

نظم برونی و همچنین نظم درونی هر دو برای تأمین امنیت عمومی نیازمند کسب درآمد هستند. اما منابع درآمد و روش کسب درآمد در آنها با هم فرق دارند. در این قسمت به بیان منابع درآمد، و روشهای کسب آن در نظم برونی و همچنین در نظم درونی می پردازیم.

1. در نظم برونی اکثر منابع اقتصادی و درآمدزا مانند تجارت، صنعت، خدمات، بانک، نفت، گاز، مخابرات، راه و راه آهن، هواپیمایی، منابع زیرزمینی و زیردریایی، و غیره به صورت انحصاری در اختیار حاکمیت است. بیشتر درآمد دولت از این طریق بدست می آید. ولی، در نظم درونی تقریباً صد درصد منابع اقتصادی در دست مردم است. تنها منبع درآمد دولت مالیات است. یعنی تقریباً صد درصد درآمد دولت از منابع مالیاتی تأمین میشود.

2. نظم برونی به مالیات وابسته نیست. ولی، نظم درونی کاملاً به مالیات وابسته است.

3. نظم برونی علاوه بر اینکه اکثر منابع اقتصادی و درآمدزا را در انحصار خود دارد و از آنها کسب درآمد میکند، سیری ناپذیر از آنچه در دست مردم باقی مانده است نیز، مالیات و عوارض دریافت میکند. ولی، نظم درونی فقط به مالیات وابسته است.

4. مالیات در نظم برونی، زورگیری حاکمیت از ملت محسوب میشود. مخصوصاً اینکه ملت همه منابع اقتصادی را در اختیار ندارد و تهی دست اند. ولی، مالیات در نظم درونی به معنی حق عضویت، حق اشتراک و حق بهرمندی از امنیت است. مردم به اندازه کافی منابع درآمدزا را در اختیار دارند و توانایی پرداخت حق عضویت را دارا هستند.

5. در نظم برونی کلیه درآمدهای دولتی اعم از درآمدهای ناشی از منابع انحصاری و مالیاتی در یک یا چند حساب مرکزی تحت عنوان خزانه، متمرکز شده سپس با صلاحدید حاکمیت هزینه میشود. حاکمیت مرکزی بر کلیه دریافتها و پرداختهای دولتی نظارت دارد. ولی، در نظم درونی حسابهای محلی، شهری، ایالتی، کشوری، قاره ای و جهانی وجود دارند که تحت نظارت شوراهای محله شهر ایالت، کشور، قاره و جهان قرار دارند.

6. در بعضی از جوامع مانند اتحاد جماهیر شوروی (اقتصاد سوسیالیستی) که از نظم برونی مطلق برخوردارند صد درصد (100%) منابع اقتصادی در دست دولت و صفر درصد (0%) آن در دست مردم است. دولت صاحب همه چیز و مردم صاحب هیچ اند. دولت سرمایه دار مطلق و مردم فقیر مطلق اند. مردم برده «نان زکه» دولت اند. (نان زکه واژه ای کُردی است به معنی کار در عوض سیری شکم) همه زمینها، رودها، آبها، کارخانه ها، صنایع، فروشگاهها، منابع زیرزمینی و روزمینی، منازل و غیره از آن دولت است. هیچ چیزی در دست مردم نیست. حتی نیروی کار مردم، دین مردم، فرهنگ

مردم و غیره نیز از آن مردم نیست، بلکه جزء اموال دولت است. حتی مردم صاحب خویش نیستند. بلکه دولت صاحب آنها و مسئول تأمین غذا، مسکن، رفاه و امنیت آنهاست.

مردم	دولت سوسیالیستی	
0%	100%	سهم از منابع اقتصادی

در چنین نظامی: دریافت مالیات از مردم منتفی است. مالیات واژه ای بی معنی است. مالیات قابل تعریف نیست. مالیات از تعریف ریاضی و منطقی برخوردار نیست. دولت قادر به دریافت مالیات از مردم نیست. اگر دولت قصد دریافت مالیات از مردم داشته باشد، قادر به دریافت آن نخواهد بود، حتی اگر یک میخ در آسمان بکوبد و با آن خود را حلق آویز کند نیز نمیتواند مالیات دریافت کند. مردم قادر به پرداخت مالیات نیستند. مردم چیزی در اختیار ندارند که از آن مالیات پردازند. پرداخت زکات، خمس، عوارض و غیره نیز منتفی است. قابل تعریف نیستند. خصوصی سازی از طریق فروش اموال دولتی به مردم نیز منتفی است. مردم قادر به خرید اموال دولتی نیستند. خرید توسط مردم بی معنی است. مردم چیزی در اختیار ندارند که با جابجا کردن آن اموال دولتی را خریداری کنند. دولت کمونیستی اگر قصد خصوصی سازی داشته باشد، باید همانطور که اموال را بدون خریدن از آن خود کرده است، آنها را بدون فروش، و به صورت سهام رایگان به مردم برگرداند. به عبارت دیگر، اگر دولت قصد خصوصی سازی داشته باشد باید اموال دولتی را به صورت سهام رایگان در اختیار مردم قرار دهد، سپس از محل درآمدهای مردم، مالیات دریافت کرده و در امور عمومی هزینه کند. در این صورت است که وضعیت زندگی مردم به حالت عادی برگشته، مردم از فقر رهایی یافته و قادر به پرداخت مالیات خواهند شد. اگر دولت طرح خصوصی سازی راه بیاندازد، و سرمایه های خارجی اقدام به خرید اموال دولت نمایند، وضع زندگی مردم بهبود نخواهد یافت بلکه مردم ابتدا دچار گرسنگی و بی غذایی شده سپس بجای کار برای دولت (کارمندی) به نیروی کار سرمایه داران خارجی مبدل خواهند شد. از صد درصد منابع دست دولت فقط نیروی کار مردم به آنها برگردانده میشود و بقیه منابع به دست گروهی خاص می افتد. مردم بجای بردگی دولت کمونیستی، برده گروهی خاص سرمایه دار خواهند شد. در صورتی که خصوصی سازی محقق شود و اموال عمومی بدست خواص یا سرمایه خارجی بیافتد، مردم فقط به نیروی کار خود وابسته میشوند و در کوتاه مدت دچار فقر شدید (در حد گرسنگی) میشوند. در نظام کمونیستی، مردم نمیتوانند بدون یارانه دولت (غذا، مسکن، رفاه، امنیت) زندگی کنند. چنین نظامی نمیتواند خودش را با کشورهای بی که تقریباً همه منابع اقتصادی آنها در دست مردم است مقایسه کند. مثلاً نمیتواند بگوید چون در آمریکا 100% هزینه های دولت از مالیات تأمین میشود پس ما هم چگونه رفتار کنیم و درآمدها را با دریافت مالیات بدست آوریم. شبیه نظام اقتصادی

کمونستی، در کشورهای دیگر نیز وجود دارد. مثلاً در جمهوری اسلامی ایران با گذشت زمان سهم دولت از منابع موجود در ایران به 80% افزایش و سهم مردم به 20% کاهش یافته است. 20% مذکور نیز بطور کامل در اختیار مردم نیست بلکه قسمت اعظم آن در اختیار شرکتهای نه دولتی و نه مردمی نظیر آستان قدس رضوی و غیره است. یعنی در نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران: 80% منابع اقتصادی در دست دولت و کمتر از 20% آن در دست مردم است.

سایر	مردم	دولت	
مقداری	کمتر از 20%	80%	سهم از منابع اقتصادی

در چنین نظامی: دریافت 80% مالیات (مالیات، عوارض، زکات، خمس، ...) از مردم و سایر شرکتهای منتفی است. تنها 20% مالیات، زکات و غیره قابل تعریف است. دولت قادر به دریافت بیشتر از 20% مالیات، زکات و غیره نخواهد بود. حتی اگر بخواهد نمیتواند دریافت کند. خصوصی سازی از طریق فروش اموال دولتی به مردم بیش از 20% منتفی است. مردم قادر به خرید اموال دولتی بیش از 20% نیستند. خرید توسط مردم بیش از 20% بی معنی است. مردم بیش از 20% در اختیار ندارند که با اجابجا کردن آن همه اموال دولتی را خریداری کنند. با فروش اموال دولتی (به خواص و سرمایه های خارجی) و تبدیل آن به پول در واقع خصوصی سازی صورت نمیگیرد، بلکه صورت و شکل اموال دولت عوض میشود. دولت ایران همانطور که 80% اموال را بدون خریدن از آن خود کرده است، باید آنها را بدون فروش و به صورت سهام رایگان به مردم برگرداند. به عبارت دیگر اگر دولت قصد خصوصی سازی داشته باشد باید اموال دولتی را به صورت رایگان و به شکل سهام در اختیار مردم قرار دهد، سپس از محل درآمدهای ایجاد شده مالیات دریافت کرده و در امور عمومی هزینه کند. در این صورت است که وضعیت زندگی مردم به حالت عادی برگشته، از فقر رهایی یافته و قادر به پرداخت مالیات میشوند. اگر دولت ایران طرح خصوصی سازی راه بیاندازد و خواص حاکمیت با قانون سازی قسمتی از اموال دولتی را برداشته، سپس با آن، اموال دولت را خریداری نمایند یا سرمایه های خارجی اقدام به خرید اموال دولت نمایند، وضع زندگی مردم بهبود نخواهد یافت. بلکه مردم دچار بی غذایی و گرسنگی خواهند شد. در این حالت اکثر مردم بجای کامندی دولت به نیروی کار (مزدور) گروه کوچک سرمایه دار مبدل خواهند شد. بدون خصوصی سازی، باید اکثر مردم نیروی کار دولت (کارمند) باشند تا دچار فقر شدید نشوند. مردم نمیتوانند بدون یارانه دولت غذا، مسکن، رفاه و امنیت خود را تأمین کرده و زندگی کنند. خصوصی سازی میزان یارانه دولت به مردم را کاهش میدهد. مردم بجای پردگی (کارمندی) دولت، برده گروهی خاص سرمایه دار خواهند شد. در صورتی که

خصوصی سازی محقق شود و اموال عمومی بدست گروهی از خواص یا سرمایه خارجی بیافتد. اکثر مردم فقط به نیروی کار خود وابسته میشوند و در کوتاه مدت دچار فقر شدید (در حد گرسنگی) میشوند. در نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران 80% منابع اقتصادی و 80% کارها در دست دولت است ولی: 80% مردم در استخدام (عضو) دولت نیستند. دولت 80% رفاه، غذا، امنیت، مسکن، و غیره را برای مردم تأمین نمیکند. دولت میخواهد تعداد کارمندان خود را کاهش دهد. اما میخواهد منابع اقتصادی خود را کاهش دهد. در این حالت لزوماً جمعیت مغازه داران، تاکسی داران، بیکاران، کشاورزان، کارگران، قاچاقچیان، خودفروشان، و غیره بیش از حد معمول خواهد بود. مثلاً بجای اینکه برای هر 200 خانوار یک مغازه وجود داشته باشد برای هر 20 خانوار یک مغازه وجود خواهد داشت. نظام جمهوری اسلامی ایران از لحاظ اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره بسیار شبیه اتحاد جماهیر شوروی است. در هر دو نظام همه یا اکثر منابع درآمد، در مرکز مجتمع شده سپس از مرکز بین مردم توزیع میگردد. (در اتحاد جماهیر شوروی به تساوی و در جمهوری اسلامی بدون رعایت تساوی توزیع میگردد.) حتی دین و ایدئولوژی نیز از مرکز حاکمیت بین مردم توزیع می گردد. دین و ایدئولوژی مردم نیز از مرکز حاکمیت به مردم القاء میشود. تقریباً همه چیز متمرکز است. بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکای شمالی از نظام سیاسی اجتماعی و اقتصادی ویژه ای برخوردار هستند. رفتارهای اقتصادی آنها برخاسته از نوع نظام آنهاست. کشورهایی که مانند آنها نیستند نباید خود را با این کشورها مقایسه کنند. مثلاً اگر در یک کشور اروپایی یا آمریکایی 100% درآمد دولت از طریق دریافت مالیات تأمین میشود بخاطر این است که در این کشورها 100% منابع اقتصادی در دست مردم است. در یک کشور مانند جمهوری اسلامی ایران که حدود 80% منابع اقتصادی در دست دولت است، نمیتوان 100% درآمدهای دولت را از مالیات تأمین کرد. متأسفانه مقامات جمهوری اسلامی ایران همواره سعی میکنند بر اساس معیارها و ملاکهای غربی رفتارهای حاکمیت را بسنجند. بدون توجه به اینکه ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران با ساختار نظام کشورهای اروپا و آمریکا فرق دارد. اگر کشورهایی در جهان وجود دارند که در آنها 100% درآمدهای دولت از طریق منابع مالیاتی تأمین میشود بخاطر این است که در این گونه کشورها 100% منابع اقتصادی در دست مردم است. دولتهایی مانند دولت ایران که قسمت اعظم منابع اقتصادی را بدون خریدن در اختیار خود گرفته اند و چیزی در دست مردم باقی نگذاشته اند، نباید خود را در زمینه مالیات با دولتهای اروپا و آمریکا مقایسه کنند. در ایران عمده ترین منابع دست مردم، نیروی کار انسانی، و قسمتی از مسکن، بنگاه های دلالی، زمین های کشاورزی و دامداری است. از مزد ناچیز کارگر نمیتوان مالیات گرفت و اگر گرفته شود به معنی مالیات نیست، چون مالیات تعریف دارد. نباید درآمد شهرداریها به مسکن مردم نداد و وابسته شود. اگر چنین شود، ظلم است و نه مالیات.

23. فساد در نظم برونی و فساد در نظم درونی:

فساد از جمله مقوله هایی است که همواره روح بشر را آزرده میسازد و بدلیل استوار بودن عالم بر تکثر نمیتوان آنرا حذف کرد ولی میتوان آنرا کم یا زیاد کرد. نوع نظام و ساختار حاکم بر یک جامعه میتواند عامل افزایش یا کاهش فساد باشد. در این قسمت به مقایسه فساد در نظم برونی و فساد در نظم درونی میپردازیم.

1. در نظم برونی حاکمان، کارگزاران و مجریان نظم بدلیل شکل ساختمان و شکل نظام، در معرض فسادهایی نظیر رشوه خواری، اختلاس، تبانی، بایکوت، تبارگرایی، حق کشی، اسراف، ریخت و پاش اموال عمومی، راحت طلبی، تجملگرایی، ناکارآمدی، استکبار و غرور قدرت، حق ناپذیری، ثروت اندوزی، ضعفهای اخلاقی، حسادت، جاه طلبی، تملق، چاپلوسی، پیروی از هوای نفس و غیره قرار میگیرند. رواج تدریجی مفاسد مذکور امری محتوم است، و قطعاً رخ میدهد. مبارزه با آن بدلیل رواج تدریجی امری ناشدنی و غیرممکن است. مفاسد در نظم برونی با افزایش عمر نظام رو به تزايد است. روز بروز دامنه آن گسترده میشود. تا جایی پیش میرود که به ناکارآمدی کامل برسد و سقوط کند. ولی، در نظم درونی بدلیل استقلال هر محله و شهر در تنظیم امور خود، وجود نظارت اجتماعی، مردمی بودن نظم وجود انتخابات دوره ای و غیره مفاسد مذکور در حداقل ممکن قرار میگیرند. با افزایش عمر نظم درونی مفاسد روبه کاهش میروند. حتی احتکار و خرید بیش از حد نیاز رو به کاهش میرود. جو همکاری و تعاون و یآوری حاکم میشود. فساد به حداقل خود میرسد.

2. در نظم برونی افزایش انحراف، فاصله طبقاتی، فاصله بین مردم و حکومت، شکاف بین مردم و حاکمیت و غیره روندی تدریجی دارد. یک شبه و یک روزه رخ نمیدهد. این افزایش و تزايد امری حتمی است. در همه حاکمیت های با نظم برونی رخ میدهد. راه علاج ندارد. ولی، در نظم درونی بدلیل برقرار بودن انتخابات دروه ای و نبودن حاکمیت فردی یا گروهی و وجود مردم سالاری چنین واژه هایی وجود ندارد.

3. در نظم برونی روحیه استکباری مجموعه حاکمیت با افزایش عمر نظام روبه تزايد است. با گذشت زمان، باد دغب غب گلوی نسلهای بعدی حاکمیت افزایش می یابد. حاکمیت به سمت اقتدار مطلق پیش میرود به حدی میرسد که مردم را در مقابل خود حقیر و پست می شمارد. قتل آنها مانند کشتن پشه ها، بی ارزش میشود. وقتی مردم را می بینند و اظهارات آنها را میشنوند صدای پیف پیف آنها بلند میشود. تنها عاملی که باعث میشود تا مردم را تحمل کنند احساس نیاز به آنها است. و اینکه اگر مردم نباشند آنها نیز در سروری و آقایی نخواهند بود. ولی، در نظم درونی حکومتی وجود ندارد که روحیه استکباری ناشی از آن وجود داشته باشد. گروهی که مادام العمر بر مسند قدرت و حکومت باقی باشند، وجود ندارد. انتخابات دوره ای، مدت دار و شورایی مانع ساخته شدن این واژه ها است.

4. فساد تدریجی کارگزاران و حاکمان در نظم برونی از ویژگیهای ساختاری و شکل ساختمان دستگاهها و نهادهای آن است. ولی سلامت تدریجی، افزایش تقوا و درستکاری و صداقت از ویژگیهای ساختاری نظم برونی است.

5. نظم برونی مولد و زاینده طبقه خواص و طبقه ممتازی است که مواهب نظام را بیشتر به خود اختصاص میدهند. یعنی ساختمان نظم برونی تولید کننده خواص است. ولی در نظم برونی طبقه خاصه که از دسترنج دیگران به مرتبه بالاتر از سایر مردم رسیده باشند وجود ندارد. ساختمان و ساختار آن بالا و پایین ندارد. رهبر یا سرور با مفهوم شرقی ها وجود ندارد. مسئولان تنظیم امور مأمورانی از طرف مردم، از مردم، بامردم و در مردم و عین مردم هستند. هر نظامی که ساختار آن مولد طبقه خاصه و طبقه ممتاز باشد قطعاً نظم برونی نیست. جمهوریّت نیست. جمهوریّت دینی هم نیست. جمهوریّت کفار هم نیست. حکومت است.

6. نظم برونی، مولد خود هیچ پنداری و بیگانگی پرستی است. زاینده استکبار صفتی حاکمان است. ولی، نظم برونی مولد و زاینده خود باوری و اعتماد به خویشتن است. در آن مردم و مسئولان نظم بر تجربه گذشته خود تکیه دارند و روز بروز بر تجربه آنها افزوده میشود.

7. در نظم برونی مجموعه حاکمیت دچار مفت خوری، رانت خواهی، رانت خواری، قدرت طلبی، رجحان و برتری طلبی، جنون قدرت و غرور قدرت میشوند. راه فرار ندارد. با گذشت زمان فرزندان مردم عادی به غلامزاده، رعیت زاده و چپ چپ زاده تبدیل میشوند و فرزندان حاکمان به آقازاده، شاه زاده، خان زاده و غیره تبدیل میشوند. ولی ساختار نظم برونی مانع مفت خوری رانت خواهی، رانت خواری، قدرت طلبی، رجحان و برتری طلبی، جنون و غرور قدرت است. نظم برونی مولد چنین واژه هایی نیست. واژه های آقازاده، غلامزاده و رعیت زاده فقط در نظم برونی ساخته میشوند.

8. در نظم برونی مجموعه حاکمیت همواره برای پیش برد اهداف و افزایش اعتبار خود از حاکمیت قبلی بسیار بدگویی میکنند. هر حاکمیتی از حاکمیت قبل از خود بسیار متنفر و نسبت به آن بسیار هتاک است. مردمانی هستند که گذشته خود را قبول نداشته و به آن افتخار نمیکنند. ولی، در نظم برونی تجربه گذشته بسیار ارزشمند است. تجربه گذشته هر چه باشد از آن خود آنان است. بر تجربه گذشته خویش استوار، و مفتخر به آن است.

9. نظم برونی همواره ظهور و سقوطی تنفرآمیز و همراه با کینه دارد. در آن همواره کینه ورزان حاکمیت قبلی، به سرکار می آیند که نسبت به سلسله قبل شدیداً متنفراند. همواره سعی میکنند تجربه های حاکمیت قبلی را به فراموشی بسپارند. نمیتوانند رفتارهای حاکمیت قبلی را در ابتدا بپذیرند اما به مرور زمان همان رفتارهای حاکمیت قبلی را تکرار میکنند. ولی، در نظم برونی بدلیل نبودن سلطه و تدریجی بودن اصلاحات، تجربه های گذشته تجربه هایی ارزشمند هستند. تجربهای گذشته اکثراً خوش بو و افتخار آمیزند. حرکت به جلو بر اساس تجربه های گذشته است.

10. نظم برونی در روند شکل گیری و تحکیم بنیادهای نظام به تجملگرایی، تجمل پرستی و خوشگذرانی طبقه ممتاز حاکمیت منجر میشود. و با گذشت عمر نظام گسترشی تدریجی دارد. کسی قادر به جلوگیری از آن نیست. راه گریزی ندارد. پس از دست یابی طبقه ممتاز و خواص نظام به تجمل و خوشگذرانی و اختصاص بیشتر مواهب نظام به خود و اطرافیان خود و گسترش تبارگرایی و آگاهی یافتن طبقه عامه از وضع زندگی طبقه خاصه نظام به سمت انفکاک و انحطاط پیش میرود. طبقه ممتاز خواهان کرامات و احترام بیشتر برای خود میشود. و طبقه عامه خواهان کاهش کرامات و احترامات طبقه ممتاز شده و با افزایش آن مبارزه میکند. طبقه عامه شروع به کاستن تکریم خواص میکند. خواص از گستاخی عوام که از نظر آنها دون پایه، حقیر، حسود و غیره هستند بسیار عبوس، عصبانی و غمگین میشود و درصدد احترام خواهی برمی آید. این وضعیت حتی در مقیاس بزرگتر و در دهکده جهانی نیز رخ میدهد. مثلاً در وضعیت حاضر جهان که حاکمیت آمریکا بر جهان با نظم برونی رقم خورده است آمریکائیان نیز دچار آن خواهند شد. ولی، نظم برونی در روند شکل گیری و تحکیم بنیادهای نظم، به رفاه عمومی و بهره مندی همه مردم از مواهب نظام منجر میشود. با افزایش عمر نظام رفاه فردی و اجتماعی نیز افزایش می یابد. طبقه ممتاز که با اختصاص بیشتر مواهب نظام به خود و استفاده از دسترنج عمومی به مال و منال، سروری و آقایی رسیده باشند و فرزندانشان به شاهزاده، خانزاده و آقازاده تبدیل شده باشند وجود ندارند.

11. در نظم برونی معمولاً نسل اولیه حاکمیت (مخصوصاً در نظامهایی که با یاری مردم شکل گرفته باشند) نسلی تمامیت خواه نیست. معمولاً نسل اول حاکمیت، مردمی و ساده زیست اند. ولی زمینه تمامیت خواهی نسلهای بعدی حاکمیت را فراهم میکنند. با افزایش عمر نظام، نسلهای بعدی حاکمیت به نسلی تمامیت خواه، خودمحور، برتری طلب، احترام خواه، پول دوست، تجمل پرست و مقامخواه مبدل میشوند. ولی، در نظم برونی، حاکمیت نسلی (فردی یا گروهی) وجود ندارد، فاقد ویژگیهای مذکور است.

12. در نظم برونی معمولاً حاکمان نسل اول و جبهه ای عامه پسند مردمی، خاکی و تو دل برو دارند. اما به مرور زمان و در نسلهای آتی به نظامی سرکوبگر، مستبد تمامیت خواه، رانت خواه، زیاده طلب، زالو صفت، مکار، فاسد، تبعیض گر، باجگیر، باند باز، تبار گرا، احترام خواه، تملق پرور، زورگو و متمایل به طبقه فوق متوسط تبدیل میشود. نسلهای اول حاکمیت سعی میکنند مانند مردم زندگی کنند و مانند آنها، بی آایش، ساده زیست و خاکی باشند. اما نسلهای بعدی حاکمیت به شاهزاده، خانزاده و آقازاده، مرفه، عیاش و در مقابل نسلهای عامه به رعیت زاده، بنده زاده، غلامزاده، چپی زاده و فقیرزاده تبدیل میشوند. نسلهای بعدی حاکمیت آنقدر دچار برتری طلبی و رجحان میشوند که هنگام برخورد با عامه مردم صدای پیف پیف شان بلند میشود. نسل و ریشه خود را بالاتر، والاتر، بی نقد، بی عیب، پاک، آقا، وهاب و بخشنده میدانند. ولی، در نظم برونی طبقه حاکم که از ابتدای عمر خود بر اریکه قدرت باقی بمانند وجود ندارد و ناظران فاقد ویژگیهای حاکمان در نظم برونی هستند.

24. نظام طبقاتی در نظم برونی و در نظم درونی:

نظام طبقاتی در تمام جوامع وجود دارد اما شکل و ساختار آن در نظم برونی با نظم درونی

فرق دارد در این قسمت به بیان ویژگیهای نظام طبقاتی می پردازیم:

1. در نظم برونی مردم جامعه به دو گروه کلی خودی (محرم) و غیر خودی (نامحرم) تقسیم میشوند. همه خودیها به يك اندازه خودی نیستند، همه غیر خودیها نیز به يك اندازه غیر خودی نیستند. یعنی در نظم برونی شهروندان درجه بندی شده و طبقه بندی شده هستند. ولی در نظم درونی شهروند درجه 1 و شهروند درجه 2 ... وجود ندارد. همه مردم در امور عمومی جامعه خودی هستند. یعنی شهروندان در بهره مندی از مواهب نظام درجه بندی شده نیستند.

2. در نظم برونی داشتن شغل منوط به گرفتن مجوز از حاکمیت است. مجوز مشاغل، بنگاههای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی خدماتی و غیره به صورت انحصاری به خواص، طرفداران نظام تبارگرایان و رشوه دهندگان واگذار میشود. ولی در نظم درونی داشتن شغل نیازی به داشتن مجوز دولتی ندارد.

3. در نظم برونی هر تصمیمی در سطوح پایین نظام و تأسیس هر مؤسسه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، خدماتی، آموزشی و غیره توسط مردم باید با مجوز مرکز و نهادهای حاکمیت در مرکز باشد. ولی نظم درونی سطوح بالا و پایین ندارد. تصمیم گیری در مورد امور داخلی زیر جامعه ها (محلها شهرها، ایالات، ...) نیازی به موافقت یا عدم موافقت مرکز ندارد. مردم هر شهر و محله در تنظیم امور داخلی خود مستقل اند. تأسیس هر مؤسسه (بجز موارد خاص عمومی که تحت نظر شورای شهر قرار دارند) با داشتن شرایط بر مبنای اصل عرضه و تقاضا و رقابت امکانپذیر است. این موارد نیز در صورت وجود شرایط و تقاضای چند نفر مانند نظم برونی با امتیازبندی متقاضیان و به صورت انحصاری در اختیار يك یا چند نفر خاص قرار داده نمیشود. بلکه همه آنهايي که شرایط تأسیس داشته باشند حق تأسیس آنرا دارند و در يك شرایط رقابتی میتوانند مؤسسه مورد نظر خود را تأسیس نمایند.

4. نظم برونی از نابرابریهای اجتماعی، شغلی، و اختلاف طبقاتی بالایی برخوردار است. مشاغلی که درآمد بیشتری دارند در انحصار گروههای تبارگرا و خواص حاکمیت قرار داشته و از جایگاه ارزشی بالایی برخوردارند.

5. در نظم برونی مردم و زیرجامعه های آن از حقوق مساوی و برابر برخوردار نیستند. وجود نابرابری در آن بدلیل تصمیم گیریهای متمرکز و سازماندهی امور از مرکز حاکمیت است. حتی اگر فردی خیرخواه و نیکوکار هم بر رأس نظام نظم برونی جلوس کند قادر به از بین بردن نابرابریها نخواهد بود.

6. در نظم برونی اگر در شهر A شخصی بخواهد يك مؤسسه آموزشی (یا هر مؤسسه دیگر) تأسیس کند و شرایط عمومی و تخصصی تأسیس آنرا داشته باشد ولی نهادهای حاکمیت یا حاکمیت مرکزی به وی مجوز ندهند از دست کسی کاری ساخته نیست. فقط میتوان به ابزارهایی مانند رشوه، پارتی، تحرکات اجتماعی و آشوب رضایت آنها را جلب کرد. در نظم برونی: تأسیس مؤسسه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره با مجوز نهادهای حاکمیت به افراد خاص تعلق میگیرد. تأسیس اکثر مؤسسه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره در انحصار دولت است. مردم در محدوده بسیار کمی مجاز به فعالیت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره هستند. مؤسسه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و غیره از رقابت برخوردار نیستند. شرکتهای انحصاری نیازی به جلب رضایت مشتری ندارند. مردم برای بقاء، کسب شغل و استخدام در دولت یا دریافت مجوزهای انحصاری تأسیس شرکت راهی جزء رشوه دادن، پارتی بازی، تبارگرایی و غیره ندارند.

7. اگر گروهی با هدف ریشه کن کردن فقر و ناداری و حذف اختلافات طبقاتی، نظم برونی را شکل داده و بر مردم حکومت نمایند، نه تنها به مقصود خود نخواهند رسید، بلکه فقر و اختلافات طبقاتی را افزایش خواهند داد. به عنوان مثال اگر در کشوری حکومت سرمایه داران بر مستضعفان برقرار باشد، و مستضعفین با شورش و انقلاب آنرا ساقط کرده و خود به جای آنها بر تخت بنشینند و کوههای سرمایه را خراب کرده، در دره های فقیر بریزند تا یکسانی و عدالت کمونیستی حاصل شود، نه تنها دره ها پر نخواهد شد، بلکه دره های جدیدتر بوجود خواهند آمد. گروهی از مستضعفین دیروز (نه همه) به مستکبرین امروز تبدیل خواهند شد.

8. در نظم برونی موقعیتهای اجتماعی تفاوت ارزشی بالایی دارند. ولی در نظم درونی جایگاه های اجتماعی تفاوت ارزشی ندارند.

9. در نظم برونی اکثر منابع اقتصادی در اختیار حاکمیت است و مردم در حوزه بسیار محدودی فعالیت اقتصادی دارند، لذا از درآمد مختصری بر خوردار بوده و اکثراً در فقر بسر میبرند و قادر به پرداخت مالیات و عوارض نیستند. به عنوان نمونه در ایران 80 درصد منابع در اختیار دولت است لذا مردم در محدوده ای 20 درصدی به همراه شرکتهای نه مردمی و نه دولتی (نظیر آستان قدس و غیره) فعالیت دارند. چون 80 درصد مردم در استخدام دولت نیستند، لذا در محدوده 20% دچار ازدحام در مشاغل و بیکاری میشوند. اجباراً تعداد کسانی که در یک محدوده خاص فعالیت اقتصادی دارند، بیشتر از حد معمول است. مثلاً جمعیت مغازه داران، تاکسی داران، کشاورزان خرد، گدایان، قاچاقچیان، خود فروشان و غیره جبراً بیشتر از حد معمول خواهد بود.

10. نظم برونی، زمینه ساز مشاغل انحصاری است. شرایط کسب درآمدهای انحصاری و باد آورده را برای گروههای خاص فراهم میکند. زمینه ساز شکل گیری نظام طبقاتی است. فراهم کننده شرایطی است که در آن گروهی به راحتی کسب درآمد کرده و گروهی به سختی به زندگی مشغول اند.
11. نظم برونی، زمینه ساز مفاصل اجتماعی است. گروهی را به سیری مفرط میرساند که از سر سیری به دنبال فساد میروند و گروهی را به فقر میکشانند که از سر فقر به دنبال فساد میروند.
12. در نظم برونی مشاغل و موقعیتهای اجتماعی تفاوتی ارزشی و جایگاهی زیادی با هم دارند. از نابرابری اجتماعی و اختلاف طبقاتی بالایی برخوردار است. کسانی که مشاغل انحصاری و با درآمدهای بالا را در اختیار دارند از جایگاه ارزشی بالایی برخوردارند. ساختمان نظم برونی مروج فاصله طبقاتی و توسعه دهنده آن است. این گسترش روندی تدریجی دارد.

25. دستگاه قضایی در نظم برونی و در نظم درونی:

هر جامعه به قضاوت و داوری قضات عادل و بیطرف و نهاد مجری آراء قضات برای جلوگیری از تعدی و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی جامعه و جلوگیری از تظلم، خصومت و دشمنی افراد و قبایل و سایر موارد نیاز دارد. وجود دستگاه داوری و نهادی که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی جامعه باشد از ضروریات زندگی اجتماعی انسانها است. نظم برونی و نظم درونی هر دو دارای دستگاه داوری و قضاوت و نهاد مجری آراء داوران هستند، اما شیوه و روش کار آنها با هم فرق دارد. سازوکار و مکانیسم های متفاوتی دارند. روند کار هر یک از آنها در قضاوت و داوری با هم فرق دارد. این تفاوتها عبارتند از:

1. در نظم برونی دستگاه قضایی از بالا به پایین شکل گرفته و به خودسازمان میدهد. یعنی دستگاه قضایی نظم برونی خود نظم برونی دارد. ساختمان آن از بالا به پایین ساخته میشود. در نظام اداری و چارت سازمانی آن، ابتدا رأس هرم نظام قضایی، سپس بدنه و پایه های آن ساخته میشوند. ابتدا سقف ساختمان و سپس دیوارها و پایه های آن ساخته میشوند. ولی، در نظم درونی شکل گیری دستگاه قضایی روندی خلاف شکل گیری دستگاه قضایی نظم برونی دارد. در آن ابتدا پایه ها سپس بدنه و در نهایت نوک پیکان دستگاه قضایی ساخته میشوند. یعنی دستگاه قضایی نظم درونی نیز نظامی درونی دارد.

2. در نظم برونی دستگاه قضایی وابسته به حاکمان نظام و تابع مرکز تصمیم گیری در رأس هرم نظام است. یعنی دستگاه قضایی نظم برونی، وابسته و تابع دسته یا گروهی خاص است. ولی در نظم درونی دستگاه قضایی وابسته به هیچ دسته یا گروه نیست. دستگاه قضایی به طور مستقیم یا غیر مستقیم و با نظم درونی توسط مردم شکل میگیرد. شورای داوری یا هیئت منصفه ای منتخب مردم اند. مردم پس از انتخاب آنها برای مدتی معین خود را موظف به تمکین در برابر آراء آنها میکنند.

3. در نظم برونی، حاکمیت مرکزی در رأس نظام اجتماعی قرار دارد و اهداف سیستمی و منویات خود را از طریق نهاد سازی رسمی، غیر رسمی، آشکار و پنهان به جامعه تزریق میکند. دستگاه قضایی مهمترین دستگاهی است که حاکمیت را در این راستا کمک، یاری و مساعدت میکند. دستگاه قضایی به حاکمان رأس هرم نظام قدرت، اقتدار، سروری و آقایی می بخشد. ولی در نظم درونی مردم در رأس نظام اجتماعی جامعه قرار دارند و اهداف سیستمی و منویات جمعی خود را از طریق نهاد سازی به پیش میبرند. دستگاه قضایی، مردم را در این راستا کمک و یاری میکند. مانع فروپاشی نظم بین آنها میشود. به مردم اقتدار و سروری میبخشد. مانع فساد زورگویی، دشمنی و عدم رعایت حقوق فردی و اجتماعی میشود.

4. در نظم برونی، سازماندهی، هدایت و رهبری دستگاه قضایی توسط رهبر نظام (با واسطه یا بی واسطه) انجام میگیرد. ولی در نظم درونی دستگاه قضایی هر شهر و محله توسط مردم (شورای شهر) همان شهر و محله سازماندهی و نظم می یابد. و دستگاه قضایی ایالات توسط شورای ایالت سازماندهی و نظم می یابد. و دستگاه قضایی کشور توسط شورای کشور سازماندهی و نظم می یابد. و دستگاه قضایی قاره توسط شورای قاره و دستگاه قضایی جهان توسط شورای جهان سازماندهی و نظم می یابد. یعنی ابتدا دستگاههای قضایی زیرجامعه ها شکل گرفته و سپس دستگاه قضایی جامعه در مقیاس بزرگتر شکل میگیرد. در هر صورت اعضای شوراها یا پارلمانها برای مدت معینی مثلاً 5 سال توسط مردم انتخاب میشوند. دائمی و مادام العمر نیستند.
5. در نظم برونی دستگاه قضایی بازوی آهین مجموعه حاکمیت است. حاکمیت برای پیش برد منویات و اهداف سیستمی خود از آن بهره میگیرد. ولی در نظم درونی دستگاه قضایی فقط برای داوری و قضاوت عادلانه بر اساس قوانین مدنی است. هیأتی منصف برای داوری است.
6. در نظم برونی هر چند استقلال قوا در قانون اساسی نظام ذکر شده باشد. اما استقلال قوای سه گانه عملاً وجود ندارد. تفکیک و استقلال قوای مقننه قضائیه، مجریه و ارتش غیر واقعی، صوری و ظاهری است. ممکن است در عمل قوای مقننه قضائیه، مجریه و ارتش از ساختاری مجزا برخوردار باشند اما ساختار و هیکل نظام از استقلال قوا برخوردار نیست بلکه همه قوا تحت نظارت رهبری نظام قرار دارند. رهبر نظام (شاه خلیفه، خان، امپراتور، ...) در رأس هرم نظام سیاسی قرار دارد و همه قوا تحت هدایت و رهبری وی هستند و از مرکز حکومت سازماندهی و هدایت میشوند. ولی در نظم درونی قوای سه گانه مقننه، قضائیه، مجریه عملاً از هم مجزا و منفک هستند و همدیگر را هدایت و کنترل میکنند.
7. در نظم برونی دستگاه قضایی وابستگی تام به مجموعه حاکمیت و حاکمان رأس هرم نظام دارد. لذا نمیتواند بدون غرض حکومتی و بدون پیش داوری حاکمیت و خلاف رأی حاکمان (مخصوصاً در محاکمه و در بند کردن مخالفین حکومت) به داوری و قضاوت بپردازد. ولی در نظم درونی دستگاه قضایی وابسته به حاکمیت مرکزی نیست. حاکمیت مرکزی وجود ندارد. دستگاه قضایی وابسته به هیچ دسته یا گروه نیست.
8. در نظم برونی و دستگاه قضایی آن معمولاً حق با رعیت قویتر و با نفوذتر است. ولی در نظم درونی و دستگاه قضایی آن معمولاً حق با حق دار است.
9. دستگاه قضایی نظم برونی هر گاه اراده کند قادر است، جرم ناکرده را مجرم اعلام و آنرا محاکمه و مجازات کند. ولی دستگاه قضایی نظم درونی قادر نیست جرم ناکرده را مجرم اعلام کرده و آنرا محاکمه و مجازات کند.

10. در نظم برونی دستگاه قضایی قادر است بعضی قوانین را مسکوت گذاشته و در موقع لازم برای بعضی اشخاص و گروهها آنها را اجرا نماید. ولی در نظم درونی دستگاه قضایی قادر نیست بعضی قوانین را مسکوت گذاشته و بعضی را اجرا نماید. وضع کنونی جهان و نظام فعلی حاکم بر جهان (سازمان ملل) نیز چنین وضعیتی دارد. اگر جهان سومی مرتکب جرم شود آنرا محاکمه میکند ولی اگر آمریکایی یا اروپایی مرتکب جرم شود در مقابل محاکمه او مقاومت میشود و معمولاً مسکوت می ماند. اگر اسرائیلی جنایت کند پیگرد جهانی ندارد ولی اگر فلسطینی مرتکب شود پیگرد جهانی دارد. عین وضعیت مذکور در جهان در جوامع کوچکتر نیز وجود دارد. این وضعیت از شاخصه های مهم نظم برونی است. چه نظم برونی در یک کشور کوچک و چه در کل جهان برقرار باشد دچار این وضعیت میشود.

11. دستگاه قضایی نظم برونی برای اثبات جرم مخالفان حاکمیت و در آنجایی که بخواهد یا اراده کند به روشهای مختلف متوسل میشود. در جهت جمع آوری مدارک و اثبات جرم تلاش میکند. مجرمان را در هر جا که باشند به چنگ می آورد. در حالیکه همان روشها را برای اثبات جرم فردی عادی علیه فرد عادی دیگر بکار نمی برد. ولی در نظم درونی اینگونه نیست.

12. دستگاه قضایی نظم برونی برای دستگیری مخالفان نظام از هر وسیله و ابزاری استفاده میکند. آنها را از هر سوراخی که قایم شده باشند بیرون کشیده و محاکمه میکند. اما برای دستگیری مجرمان و متجاوزان به حقوق مردم عادی و افراد عادی جامعه از آن روشها و ابزارها استفاده نمیکند. او را به حال خود رها میکند. به دنبال یافتن مجرم، خود را به در دسر نمی اندازد و کمتر تلاش میکند. ولی در نظم درونی اینگونه نیست.

13. در نظم برونی دادخواهی مردم علیه حاکمان و نهادهای حکومتی (بجز در ابتدای نظم) تقریباً امری ناشدنی، غیرممکن و پرخطر است. در اکثر موارد با مانع و تهدید پشت پرده حاکمان و نهادهای حکومتی روبرو شده به نتیجه نمی رسد. دادخواه نگران عاقبت دادخواهی است. ولی در نظم درونی هر گونه دادخواهی بصورت عملی قابل پیگیری و به سر انجام رساندن است.

14. در نظم برونی دستگاه قضایی قادر است پرونده ای را پیگیری نکند و سر بدواند. قادر است پرونده ای را از هیچ درست کند و به نتیجه برساند. دستگاه قضایی خداوند مردم است میتواند حتی پیامبر را هم از هستی ساقط کند. ولی در نظم درونی اینگونه نیست.

15. در نظم برونی دستگاه قضایی متولی دادگری حاکمیت است! سازنده حاکم عادل است! بازوی حاکم دادگر، عادل، رحیم و رحمان است! ولی در نظم درونی دستگاه قضایی مسئول قضاوت و داوری است. از طرف مردم برای این کار انتخاب شده است. شورایی برای داوری است که از طرف مردم انتخاب میشوند.

16. تعداد جرائم قانونی در نظم برونی بسیار زیادتز از نظم درونی است.

17. در نظم برونی جرائم فراقانونی وجود دارد. ولی در نظم درونی فقط جرائم قانونی وجود دارد.
18. تعداد زندانیان در نظم برونی بسیار زیادتر از نظم درونی است.
19. در نظم برونی زندانی سیاسی و مخالف حاکمیت وجود دارد. ولی در نظم درونی زندانی سیاسی و مخالف نظام وجود ندارد.
20. در نظم برونی بازداشتگاههای فراقانونی وجود دارند. ولی در نظم درونی فقط بازداشتگاههای قانونی وجود دارند.
21. دستگاه قضایی نظم برونی با افزایش عمر آن دچار ناکارآمدی تدریجی میشود. ولی دستگاه قضایی نظم درونی با افزایش عمر آن دچار ناکارآمدی تدریجی نمیشود.
22. دستگاه قضایی نظم برونی به مرور زمان از تأمین خواست عمومی به مسیرخواست حکومت تغییر مسیر میدهد. ولی در نظم درونی اینگونه نیست.
23. در نظم برونی حتی اگر مردم از حقوق فردی و اجتماعی خود با خبر و از قوانین هم مطلع باشند باز هم حاکمیت قادر است در موقع لازم حقوق آنها را نادیده بگیرد. مردم درک میکنند که نباید با نظامیان، دستگاه قضایی، ناحیه قدرت و وابستگان آنها در افتند. مردم میدانند که باید در مقابل آنها سکوت یا تعظیم نمایند حتی اگر حق با آنها باشد. حداقل باید در ظاهر احترام ناحیه قدرت محفوظ بماند. احترام رئیس بودن وابستگان به حاکمیت و مأموران آنها باید محفوظ باشد. ولی در نظم درونی مردم نگران کارشکنی مسئولان نظام در آتیه زندگی خود نیستند. احترام متقابل است.
24. در نظم برونی حتی اگر به موجب قانون دادخواهی حق مسلم هر فرد باشد و دادگاهها در دسترس همه افراد جامعه باشند، باز هم رعایای ضعیف در مقابل رعایای قویتر قادر به احقاق حق خود نخواهند شد.
25. بطور کلی دستگاه قضایی نظم برونی: از مرکز هدایت میشود. وابسته به حاکمیت است. وابسته به یک دسته و گروه خاص (گروه حاکم) است. مسئول گسترش دادگستری حاکم و عدالت وی است. واژه دادگستری در آن مطرح است. منصوب حاکمیت مرکزی است. علاوه بر داوری و رسیدگی به شکایات مردم از همدیگر مسئول حراست و حفاظت از نظام و حاکمان است. و در این زمینه حساسیت بیشتری دارد. بازوی آهنین حاکمیت در مقابل مخالفین است. استقلال عملی ندارد. در همه موارد بیطرفی خود را حفظ نمیکند. به نفع حاکمیت بر علیه مخالفان حاکمیت وارد عمل میشود. به نفع حاکمیت بر علیه مخالفان حاکمیت هم شاکي و هم قاضي است. در مواردی که حاکمیت بخواهد اصرار بر اثبات جرم دارد و آنرا اثبات میکند. در مواردی که حاکمیت بخواهد کتمان جرم میکند یا خاموش می ماند. در مواردی که حاکمیت بخواهد قوانین را مسکوت میگذارد. ولی در نظم درونی: از مرکز هدایت نمیشود. وابسته به هیچ دسته و گروه نیست. شورایی داوری (هیأت منصفه) و منتخب مردم است. واژه دادگستری در آن مطرح نیست، بلکه واژه داوری در آن مطرح است. داور

اختلافات بین مردم است. خودش مدعی العموم نیست. مردم و شوراهای مردم مدعی العموم اند. استقلال عملی دارد و در همه موارد بیطرفی خود را حفظ میکند. قادر به کتمان جرم یا مسکوت گذاشتن آن نیست. قادر به کتمان قانون یا مسکوت گذاشتن آن نیست. در هیچ موردی اصرار بر اثبات جرم ندارد مگر اینکه جرم با شواهد و مدارک اثبات شود. مأمور گسترش عدل دادگر نیست. بلکه وفاق بین مردم برای جلوگیری از جنگ و خونریزی است. در آن مردم به توافق رسیده اند که اگر یکی از دیگری شکایت داشته باشد به داور مراجعه کنند.

26. قانون شکنی در نظم برونی و در نظم درونی:

قانون شکنی (جرم) یکی از معضلات جوامع بشری است که هم در نظم برونی و هم در نظم درونی وجود دارد. اما میزان و نوع آنها و افراد قانون شکن با هم فرق دارند. در این قسمت به بیان تفاوت‌های بین قانون شکنی در نظم برونی و قانون شکنی در نظم درونی و نوع مکانیسم‌های مقابله آنها با جرائم در آنها می‌پردازیم.

1. قانون شکنی در نظم برونی بسیار گسترده‌تر از نظم درونی است.
2. در نظم برونی مجریان قانون خود در عمل قانون شکن هستند. حاکمیت و مجموعه نهادهای ریز و درشت آن و کارگزاران نظام بزرگترین قانون شکنان جامعه هستند. حتی اگر بر اساس قانون اساسی یا قوانین دیگر انجام اعمالی مانند شکنجه، تفتیش عقاید، هتک حرمت، هتک حیثیت، ترور شخصیت و غیره ممنوع و جرم باشد نیز، بنابر مصلحت و تشخیص حاکمیت توسط مجریان قانون در عمل انجام می‌گیرد. اشخاص هتک حرمت شده یا شکنجه شده توسط نهادهای قدرت، قادر به اعاده حیثیت خود نیستند و نمیتوانند آنرا در دادگاه‌ها پیگیری نمایند. حتی اگر به موجب قانون حق اعاده حیثیت داشته باشند. ولی در نظم درونی، قانون شکنی ناظران گسترده نیست. اشخاص هتک حرمت شده یا شکنجه شده توسط ناظران، قادر به اعاده حیثیت خود هستند و میتوانند آنرا در دادگاه‌ها پیگیری نمایند.
3. در نظم برونی رفتار تحکم آمیز کارگزاران با مردم حتی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر ممنوع و جرم باشد رایج است.
4. در نظم برونی حتی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر تعرض به جان، مال، ناموس و حیثیت مردم ممنوع و جرم باشد، باز هم، جان، مال، ناموس و حیثیت مردم از تعرض حاکمان و کارگزاران نظم در امان نیست. ولی در نظم درونی مردم برای حفظ جان، مال، ناموس و حیثیت خود نظام را برپا میکنند.
2. در نظم برونی حتی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر دادخواهی حق مسلم هر فرد از جامعه باشد و دادگاه‌ها در دسترس همه مردم باشند، باز هم، حاکمیت قادر است مانع دادخواهی شود. ولی در نظم درونی دادخواهی منعی ندارد.
3. در نظم برونی حتی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر نشریات، مطبوعات، نویسندگان و غیره حق آزادی بیان داشته باشند باز هم برای بیان مطالب خود نیازمند سانسور و محافظه کاری هستند. ولی در نظم درونی نشریات، مطبوعات، نویسندگان عملاً آزادی بیان دارند. بیان و اندیشه، متعامل، متقابل و آزاد است.

4. در نظم برون‌ی حَتّی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر، مردم از حقوق مساوی برخوردار باشند باز در عمل فاقد حقوق مساوی هستند. ولی در نظم درونی مردم از حقوق مساوی برخوردار هستند.

5. در نظم برون‌ی مردم جامعه بر سرنوشت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، نظامی، و غیره خود حاکم نیستند حَتّی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر چنین حقی برای مردم وجود داشته باشد. ولی در نظم درونی مردم جامعه بر سرنوشت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، نظامی، و غیره خود حاکم هستند.

6. در نظم برون‌ی حَتّی اگر به موجب قانون اساسی یا قوانین دیگر، مجلس حق تحقیق و تفحص از تمام امور کشور را داشته باشد باز هم در عمل و آنجایی که حاکمیت مصلحت بداند قادر به انجام تحقیق و تفحص نخواهد شد. ولی در نظم درونی مجلس حق تحقیق و تفحص از تمام امور کشور را عملاً داراست.

27. چاپلوسی و تملق در نظم برونی و رفتار متقابل در نظم درونی:

آقای دکتر محسنیان راد مدرس و محقق ارتباطات در سخنرانی خود در پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت فرهنگ و آموزش عالی که در صفحه اجتماعی روزنامه همشهری مورخ 1378/10/6 به چاپ رسید آورده است: «مونتسکیو معتقد بود برای آنکه در یابیم يك جامعه تاجه اندازه اسیر استبداد و اقتدار حکومت است به تعداد القابی که در آن جامعه بکار میرود توجه کنید. ما برای این منظور به تحقیق پرداختیم و برای نمونه وقایع اتفاقیه را مرور کردیم و در آن القاب ناصرالدین شاه را شمردیم، محشر است، سر به فلک میکشد. ایشان ادامه میدهد: وقتی شما در باره کسی لقب ملوکانه بکار میبرید باعث میشوید که ایشان خودشان را دو متر بالاتر از شما ببینند.» در این قسمت به بیان چگونگی تملق و چاپلوسی در نظم برونی و در نظم درونی می پردازیم:

1. در نظم برونی چاپلوسی و تملق حاکمان، کارگزاران نظم، مجموعه حاکمیت و شخص رهبر نظم از نیازهای اجتماعی مردم جامعه و از ضروریات زندگی آنهاست. ضرورتاً انجام میگیرد. ولی در نظم درونی مردم نیازی به چاپلوسی و تملق مجریان و ناظران امور ندارند.
2. در نظم برونی رواج تملق و چاپلوسی روندی تدریجی دارد. به مرور زمان و با گذشت عمر نظام به هنجار تبدیل میشود. ولی در نظم درونی احترام متقابل حکم فرماست.
3. در نظم برونی تملق و چاپلوسی بگونه ای رواج و گسترش می یابد که تملق کمتر از حد معمول حمل بر بی احترامی و بی ادبی است. ولی در نظم درونی اینگونه نیست.
4. در نظم برونی بکار بردن القاب برای حاکمان و ارزش گزارى بیش از حد برای مقامات حکومتی و رهبران نظام امری عادی و لازم است. ولی در نظم درونی القاب بر اساس تخصص و ویژگیهای فردی افراد، برای همه وجود دارد.
5. در نظم برونی دسته ای از افراد به بزرگی و دسته ای دیگر به کوچکی می رسند. گروهی (حاکمان) با القاب مثبت، بزرگ با شخصیت و گروهی (مردم و مخصوصاً مخالفان) با القاب منفی، حقیر، دون صفت و پست میشوند. گروهی با اصل و نسب و دارای کرامات و بزرگی و گروهی دچار بی هویتی و بی اصل و نسبی میشوند. خون گروهی پاک و گروهی دیگر ناپاک محسوب میشود.
6. تملق و چاپلوسی نماد بارز عدم هویت در يك جامعه است. در نظامهای متمرکز و دولتی تملق و چاپلوسی به تدریج رشد و تکامل یافته و جامعه را دچار عدم هویت میکند. ولی در نظم درونی احترام متقابل و تعامل مانع رواج تملق و چاپلوسی است. هویت مردم در مسیر انحراف و نابودی نیست بلکه در مسیر رشد و توسعه قرار میگیرد.

7. نظم بروني مولد و توليد كننده جامعه اي متملق، چاپلوس، ریاكار و دورو است. در آن حتي اگر بموجب قانون هيچكس حق تملق و چاپلوسي نداشته باشد باز هم چاپلوسي و تملق رواج داشته و رواج خواهد يافت و به مرور زمان به هنجار تبديل ميشود. در آغاز شكل گيري نظام حاکمان، مردمی، خاکی و از القاب و کرامات کمتری برخوردار هستند. و با گذشت عمر نظام تملق به يکي از نيازهاي اجتماعي تبديل ميشود. الزاماً رونق و گسترش مي يابد. ولي در نظم دروني رفتارها متقابل است.

8. در نظم بروني نقطه رأس حاکمیت تملق را صفا و محبت زیر دستان خود تصور میکند و از آن به خود مي بالد و با کاهش آن صورتي عبوس پيدا میکند. صدایش دو رگه و گرفتار توهم ميشود. اگر روزنامه يا مجله يا شخصي از عملکرد حاکمیت و ناحیه قدرت و شخص رهبر نظام ایراد بگیرد و آنرا زیر سؤال ببرد و انتقاد خود را آشکارا بيان کند با روشهاي مختلف مورد اذیت و آزار و بي مهري و بي احترامی قرار ميگیرد. ولي اگر از عملکرد حاکمیت تمجید و تعريف کند و از آنها با احترام و تملق یاد نماید شایسته ارتقاء درجه و مهر و محبت و دستگیری است. بر فهم و درک او احسنت گفته ميشود. به اطلاع عموم ميرسد تا الگوي خوبي براي ديگران باشد.

28. خلاصه و یژگیهای اتحاد بخشی با نظم برونی:

بطور خلاصه در نظم برونی:

- همه شهرها و ایالات تحت تسلط مرکز با هم متحد میشوند و مرکز حاکمیت به آنها اتحاد می بخشد.
- همه شهرها و ایالات تحت تسلط مرکز نظام قرار دارند.
- همه شهرها و ایالات از مرکز هدایت و رهبری میشوند.
- اتحاد بر مبنای قدرت و اقتدار مرکز است.
- اتحادی تصنعی و ساختگی است. ساخته و پرداخته مرکز است.
- اتحادیه از یکپارچگی و یکسانی ظاهری برخوردار است.
- نظام، دارای تلاطم و تحرکات جدایی خواهانه است.
- ایالات (اعضای اتحادیه) درصاف فرار (گریز) از اتحادیه قرار دارند.
- ایالت مرکزی بهرمندتر، فربه تر، قدرتمندتر، ثروتمندتر، و متمدن تر از سایر ایالات است.
- قدرت (سیاسی، نظامی، اقتصادی و...) در دست ایالت مرکزی است و سایر ایالات فاقد قدرت هستند.
- مجموعه نظم، تک قطبی است. نظام حاکم تک قطبی است.
- توقعات اجتماعی و اعتراضهای مردمی متوجه مرکز و رأس هرم نظام است.
- توقعات اجتماعی و خواسته های مردم با توانایی ها و خواسته های مرکز همخوانی ندارد.
- مردم از وضعیت اجتماعی جامعه خود اطلاعات و آگاهی جامع و صحیح ندارند.
- سرمایه ایالات به سمت مرکز روانه است.
- ایالت مرکزی مهاجر پذیر و سایر ایالات مهاجر خیزاند.
- دشمن داخلی دارد.
- در آن رفتارهای براندازانه و کودتا گرانه وجود دارد.
- مرکز حاکمیت دارای رفتاری سرکوبگرانه است.
- شفاف و پاسخگونیست. محافظه کار و پنهان کار است.
- رفتاری فرمانی و بخشنامه ایی دارد.
- منجی گراست. رهبر گراست.
- رهبران مادام العمر دارد.
- دچار فروپاشی درونی میشود.
- نمودار قدرت و اقتدار آن سهمیگون است.
- اتحادیه ایی یکطرفه است.
- مروج چاپلوسی و تملق است.

زاینده و مولد خواص است.

اعضای اتحادیه، ز متحد شدن و بهم چسبیدن لذت نمی برند. بهم چسبیدن آنها لذیذ، زیبا و قشنگ نیست. همه حکومت‌های با نظم برونی عملاً ماکیاولیست هستند. چه حکومت‌های قبل از ماکیاول و چه حکومت‌های بعد از ماکیاول همگی رفتارهای ماکیاولیستی داشته و دارند. و این ویژگی ذاتی نظم برونی است و به رهبر رأس آن بستگی ندارد. فاقد آزادی بیان و اندیشه است. دارای اعضای جدایی طلب است.

29. خلاصه ویژگی‌های اتحاد بخشی با نظم درونی:

بطور خلاصه نظم درونی:

مجموعه ای از چند ایالت یا قومیت یا چند کشور است که در یک مرکز فرضی جمع شده و با تشکیل پارلمان و تشکیل جامعه مدنی، خود را به اتحاد، همدلی، هم سخنی، یکنواختی و یکپارچگی نزدیک و نزدیکتر میکنند.

همه ایالات، شهرها یا کشورها بر اساس احساس غریزی و طبیعی که از زیبایی و قشنگی، اتحاد و یکتایی دارند، خواهان همدلی، هم سخنی، واحد شدن و یکتایی میشوند و سعی در محقق کردن آن میکنند. مرکز هماهنگی آن مانند ایالت مرکزی در نظم برونی که بر سایر ایالات (اعضاء) مسلط باشد نیست. مجموعه ای از چند چوب نازک است که با هم متحد شده، به خود توانایی و قدرت بیشتر می بخشند. قدرت اتحادیه ناشی از قدرت همه اعضای آن است. پوشاننده ضعف قدرت همدیگر هستند. ایالت‌های خارج از اتحادیه در صف پیوستن به آن قرار دارند. خواهان پیوستن به اتحادیه هستند. (مانند کشورهای که در صف پیوستن به اتحادیه اروپا قرار دارند.)

زیرا در صورت پیوستن، تحت تسلط هیچ عضوی از اعضای اتحادیه قرار نمی گیرند. بلکه از مزایای اتحادیه بهره مند شده و از آن لذت می برند.

قدرت اعضای اتحادیه بدلیل برخورداری آنها از خرد جمعی روبه فزونی است.

اعضای اتحادیه تحت تسلط هیچ عضوی از اتحادیه قرار نمی گیرند.

از یکپارچگی و یکسانی مدنی برخوردار است.

فاقد تلاطم و تحرکات جدایی خواهانه است.

اعضای اتحادیه نیازی به تحرکات استقلال طلبانه نداشته و احساس نیاز نمی کنند.

ایالت مرکزی ایالتی فرضی است. فیزیکی نیست.

بحث بهر مندتر، فربه تر، قدرتمندتر و ثروتمندتر بودن مرکز منتفی است.

مجموعه ای از اندیشه های متکثر با تشکیل جامعه مدنی به خود یکتایی و یکسانی می بخشند.

توقعات اجتماعی و اعتراض‌های مردم متوجه مرکز فرضی اتحادیه نیست. هرایالت پاسخگویی توقعات درونی خویش است.

مردم از وضعیت اجتماعی جامعه خود با اطلاع و آگاه هستند.

سرمایه ایالات به سمت مرکز فرضی روانه نیست.

فاقد دشمن داخلی است.

فاقد رفتار سرکوبگرانه است.

فاقد رفتار براندازانه است.

فاقد کودتا است. مبحث کودتا و براندازی در آن منتفی است.

شفاف و پاسخگوست. محافظه کار و پنهانکار نیست.
رفتار فرماني و بخشنامه ايي ندارد.
عهد و پيماني قراردادي است.
در آن وفاداري به پيمان مطرح است.
منجي گرا نیست.
رهبر گرا نیست.
رهبران مادام العمر ندارد.
دچار فروپاشي دروني نميشود. فروپاشي دروني ندارد.
انسانها بر اساس نياز فطري نياز مند واحد شدن هستند. و از يكي شدن لذت مي برند مشروط به اينکه
در واحد شدن سلطه يكي بر ديگري مطرح نباشد.
نمودار قدرت و اقتدار آن صعودي است.
اتحاديه ايي يکطرفه نیست.
اتحاد و يکتايي براي همه اعضا لذت بخش و قشنگ است.
همه اعضاي اتحاديه از مواهب متحد شدن و بهم چسبیدن بهره مند شده و از آن لذت مي برند.
نظم اتحاديه بر اساس قرارداد جمعي و پارلماني بين اجزاء اتحاديه برقرار ميشود و حافظ منافع تک
تک اعضاي اتحاديه است.
مجموعه نظم چند قطبي است.

30. ایالات متحد کرده و ایالات متحد شده در جهان:

همانطور که گفته شد در نظم برونی، همه ایالات، تحت تسلط یک ایالت، با هم متحد و یکپارچه شده، تحت عنوانی واحد بنام کشور یا اتحادیه در می آیند، اما در نظم درونی ایالات (یا کشورها) بدون تحت تسلط قرار گرفتن و بر اساس نیاز فطری و با تشکیل پارلمان و جامعه مدنی با هم متحد و یکپارچه شده خود را تحت عنوانی واحد بنام ایالات متحده یا اتحادیه در می آورند. به عنوان مثال:

الف) اتحادیه جماهیر شوروی و در مقابل آن اتحادیه اروپایی:

اتحادیه جماهیر شوروی و در مقابل آن اتحادیه اروپایی را در نظر بگیرید.

اتحادیه جماهیر شوروی هم اتحادیه است، اتحادیه اروپا هم اتحادیه است. در اتحادیه جماهیر شوروی اعضای اتحادیه، چند ایالت یا کشور یا چند قومیت روس، آذری، ارمنی، ترکمنی، قزاقی، ازبکی، تاجیکی، قرقیزی، چچنی و غیره هستند و در اتحادیه اروپایی اعضای اتحادیه چند ایالت یا کشور یا چند قومیت فرانسوی آلمانی، بلژیکی هلندی، انگلیسی، فنلاندی، ایتالیایی، رومی و غیره هستند. هر دو دارای پارلمان واحد، ارتش واحد، پول واحد، بازار مشترک و غیره هستند. اما با هم فرق دارند. یکی با نظم برونی و یکی با نظم درونی است. در یکی اعضای اتحادیه تحت تسلط قدرتی مرکزی به هم چسبانده شده و تحت عنوانی واحد در آمده اند، و در دیگری اعضای اتحادیه با تشکیل پارلمان و تصویب قوانین وفاقی با هم متحد شده و خود را تحت عنوانی واحد در آورده اند. در اتحادیه جماهیر شوروی چند ایالت یا چند کشور یا چند قومیت تحت تسلط روسیه با هم متحد شده و اتحادیه جماهیر شوروی تشکیل شده است، اما در اتحادیه اروپایی چند ایالت یا چند کشور یا چند قومیت (بدون تحت تسلط قرار گرفتن) با هم متحد شده و اتحادیه اروپایی را تشکیل داده اند. در اتحادیه شوروی تسلط روسیه و تسلط قوم روس بر سایر اقوام مطرح، و عملاً وجود دارد، اما در اتحادیه اروپایی تسلط هیچیک از اعضاء بر سایر اعضای اتحادیه مطرح نیست و عملاً وجود ندارد. در اتحادیه اروپا هیچ قومی از اقوام اروپایی بر سایر اقوام عضو اتحادیه مسلط نیست. اما در اتحادیه شوروی همه اعضاء در تسلط روسیه قرار دارند. اعضای اتحادیه شوروی احساس تحت تسلط بودن دارند و در صف گریز و فرار از اتحادیه و جدا شدن (خلاص شدن) از آن قرار گرفته و در این جهت تلاش و مبارزه میکنند، اما اعضای اتحادیه اروپایی احساس تحت تسلط بودن ندارند، و در صف گریز و فرار از اتحادیه و جدا شدن از آن قرار نگرفته و در این جهت تلاش و مبارزه نمیکنند. علاوه بر آن اقوام و ایالات خارج از اتحادیه (مانند ترکیه، ...) در صف پیوستن به آن قرار گرفته اند.

اتحادیه شوروی و هر اتحایه مانند آن (مثلاً ایران، چین، هند، ترکیه، ...) که از نظم برونی برخوردارند قطعاً دچار فروپاشی درونی میشوند. اما اتحادیه اروپایی و هر اتحایه مانند آن که از نظم درونی برخوردارند قطعاً دچار فروپاشی درونی نمیشوند.

اتحادیه شوروی و هر اتحادیه مانند آن قطعاً دارای دشمن داخلی هستند، اما اتحادیه اروپا و هر اتحادیه مانند آن فاقد دشمن داخلی اند.

اتحادیه شوروی و هر اتحادیه مانند آن قطعاً دارای توسعه ای ناپایدار هستند، اما اتحادیه اروپایی و هر اتحادیه مانند آن دارای توسعه ای پایدار هستند.

ویژگیهای اتحادیه با نظم برونی با ویژگیهای اتحادیه با نظم درونی فرق دارند. اتحادیه جماهیر شوروی از جمله اتحادیه هایی است که در آن يك قدرت مركزي بنام روسیه، با زور و با تسلط بر کشورهای دیگر شوروی (آذربایجان، ترکمنستان، ارمنستان، چچنستان، قزاقستان، اوکراین، ...) به آنها اتحاد، یکپارچگی و یکنواختی داده است. در آن همه ایالات تحت تسلط روسیه از کاخ کرملین در روسیه بهم چسبانده شده و به نوعی یکپارچگی ظاهری و ساختگی رسیده اند. قوم روس با تسلط یافتن بر اقوام آذری، ارمنی، ترکمنی، قزاقی، چچنی، اوکراینی، قرقیزی، تاجیکی، و غیره آنها را با خود هماهنگ و متحد ساخته و تحت عنوان کشوری واحد بنام اتحاد جماهیر شوروی در آورده است. همه تصمیم گیریها در مرکز و توسط ایالت مرکزی اتخاذ شده و سایر ایالات مجبور به اطاعت از آن هستند. ایالت مرکزی برای همه آنها يك پارلمان مشترك، واحد پول مشترك (کوپن) ارتش مشترك (ارتش سرخ)، نظام مالیاتی مشترك، ایدئولوژی مشترك و غیره ایجاد نموده است. بطورکلی اتحاد جماهیر شوروی با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی نیز به خود سازمان داده است. اما در مقابل آن اتحادیه اروپایی از جمله اتحادیه هایی است که در آن چندین جمهوری (فرانسه، آلمان، بلژیک، و غیره) خواهان اتحاد و یکپارچگی شده و با تشکیل پارلمان اروپا امور بین خود را سازمان میدهند. هر يك در تنظیم امور داخلی خود، مستقل اند و بعضی موارد را با وفاق و قرارداد به مرکز سپرده اند. مثلاً با تشکیل پارلمان و جامعه مدنی اقدام به تشکیل ارتش واحد (ناتو)، اسکناس واحد (یورو)، بازار مشترك و غیره نموده اند و به سمت یکنواختی و یکتایی در حرکت اند. تکرر و تنوع درونی دارند. یعنی اتحادیه اروپا با نظم درونی تشکیل شده و با نظم درونی به خود سازمان میدهد. با زور و تسلط يك کشور یا يك قوم بر سایر اقوام اروپایی بوجود نیامده است. بلکه در آن همه اقوام فرانسوی، آلمانی بلژیکی، هلندی و غیره با هم به صورت وفاقی و قراردادی متحد شده و خود را به سمت واحد شدن هدایت میکنند. قومیت‌های اتحادیه اروپا بیشتر از قومیت‌های هندوستان یا ایران یا اتحاد شوروی یا چین... نیست. جمهوریه‌ها و قومیت‌های عضو اتحادیه اروپا از بالا و توسط يك قومیت بهم چسبانده نشده اند. بلکه این قومیت‌ها خودشان خواهان اتحاد و جذب شدن در هم شده اند. خودشان خواهان یکپارچگی یکنواختی شده و با تشکیل ارتش واحد (ناتو) از خود در مقابل غیر اروپایی دفاع و مانع جنگ‌های داخلی بین خود میشوند. با تشکیل پول واحد اروپایی (یورو) وارد مبارزه اقتصادی با سایر اتحادیه ها و از جمله ایالات متحده آمریکا (دلار) شده اند. اکثر جمهوریه‌های اتحادیه اروپا خود نیز نظم درونی دارند. بعضی نیز مانند

بریتانیا مخلوطی از نظم درونی و نظم برونی هستند. بطور کلی شکل گیری اتحادیه اروپا متحد شدن چند ایالت یا چند قومیت با نظم درونی است. اما در هنگام شکل گیری آن، بعضی از اعضاء از نظم درونی کامل برخوردار نبوده اند. شاید تنها نقطه تاریک آن همین باشد که منجر به ناهماهنگی‌هایی در آن شده و خواهد شد ولی به فروپاشی نخواهد رسید. به مرور بسیاری از نواقص خود را برطرف خواهد کرد. بسیاری از اعضای اتحادیه اروپا تا حدود قابل قبولی از نظم درونی برخوردار هستند. اگر آنها پذیرش ترکیه را منوط به تغییر قانون اساسی و تغییر ساختار حاکمیت و حل مشکل کرده اند بخاطر این است که قانون اساسی ترکیه فاقد جمهوریت و نظم درونی است، **کردها باید در تدوین قانون اساسی نظام حاکم بر ترکیه شراکت داشته باشند تا نظام حاکم بر ترکیه لیاقت پیوستن به کشورهای که از نظم درونی برخوردارند (اتحادیه اروپا) بشود.** چون ترکیه در وضع حاضر از نظم برونی برخوردار است و حقوق کردها را نادیده میگیرد، لذا لیاقت و شرایط پیوستن به اتحادیه اروپا را ندارد. ترکیه، تنها، کشور ترکها نیست برای پیوستن به اتحادیه اروپا باید حتی نام آن تغییر کند.

(ب) ایالات متحده آمریکا (U.S.A)

ایالات متحده آمریکا از نوع اتحادیه‌هایی است که با نظم برونی شکل گرفته، به ایالات خود اتحاد بخشیده و تحت عنوانی واحد بنام U.S.A درآمده است. اما در زمان شکل گیری تا حد زیادی از نظم برونی به نظم درونی گریز زده است. در عین حال از نظم درونی کامل برخوردار نیست. نظام سیاسی دو حزبی آمریکا تا حدودی حکومت سرمایه داران سفید را که در جنگ‌های داخلی، بیشتر مواهب طبیعی و زمینها را به خود اختصاص داده اند در جامعه آمریکا برقرار کرده است. ایالات متحده آمریکا اتحادی وفاقی بین اقوام سفید، سرخ، سیاه و آسیایی ساکن آمریکا نیست. نمیتوان گفت که در آمریکا اقوام سفید، سرخ، سیاه، و غیره گردهم آمده و ایالات متحده را شکل داده اند. زیرا در تنظیم امور سهم سفیدهای مهاجر اروپایی از سهم سایر مهاجرین و ساکنین بومی سرخ بیشتر است. میتوان گفت که اتحادیه اروپایی از نظم درونی کاملتری نسبت به ایالات متحده آمریکا برخوردار است. در ایالات متحده آمریکا آثار نظم برونی و حکومت سرمایه داران مهاجر اروپایی وجود دارد. در عین حال مجموعه‌ای از چند ایالت است که هر ایالت در تنظیم امور داخلی خود مستقل هستند. حتی در بعضی ایالات حکم اعدام هست و در بعضی نیست. بطور کلی، ایالات متحده آمریکا، مخلوطی از نظم برونی و نظم درونی است. اما نظم درونی در آن بر نظم برونی فزونی دارد. آمریکا در وضعیت حاضر مجموعه‌ای از چند ایالت است که با هم جمع شده و با تشکیل ارتش واحد (پنتاگون)، نظام اطلاعاتی واحد (سیا)، واحد پول یکسان (دلار) بازار مشترک و غیره جامعه آمریکا را سازماندهی و نظم میدهند. ایالات آمریکا، در سازماندهی امور داخلی خود، تا حدود زیادی مستقل و خود مختار هستند.

با این حال ایالات متحده توانسته است به عنوان جامعه پیروز در جنگ جهانی دوم، با تشکیل سازمان ملل بر جامعه جهانی نظم برونی و حکومت خویش را برقرار نماید. با تقویت دلار و معرفی شدن واحد پول آمریکا به عنوان واحد پول جهانی به درجه ای از قدرت و ثروت رسیده است که مانع قدرت یابی سایر کشورها بشود. به درجه ایی از قدرت و ثروت رسیده است که با مطرح کردن نظام تک قطبی خواهان سروری و آقایی بر جهان باشد. قادر است همانند یک خان در یک ده بر دهکده جهانی فرمان براند و همه اقوام جهان را تحت تسلط خود در آورده و آنها را متحد و یکسان نماید. مدعی است که هر که با ما نیست بر ماست و هر کس با ما نیست دشمن ماست. هر کس با ما نیست یاغی و سرکش است و از دستورات ما سرپیچی میکند. توانسته است بر سازمان ملل تسلط خویش را برقرار نموده و آنرا به ابزار و آلت دست خود مبدل کند. اینکه جمهوری اسلامی ایران آمریکا را شیطان بزرگ و آمریکا ایران را محور شرارت و یاغیگری معرفی میکند واقعیتی انکارناپذیر از وجود نظم برونی در ساختار سازمان ملل و نظم جهانی است. قطعاً در وضعیت حاضر آمریکا همانند یک خان بر یک ده، شیطان بزرگ و ایران در مقابل آمریکا سرکش و یاغی است که از دستورات و فرمایشات ملوکانه آمریکا سرپیچی میکند. امروز از نظر ایران «خان زورگو بر دهکده جهان» آمریکا و از نظر آمریکا یاغی و محور شرارتها ایران است. امروز آمریکا همانند یک خان بر یک ده می خواهد دست به هر کاری بزند و کسی به او نه نگوید. هر جنایتکاری در دادگاههای بین المللی محاکمه شود اما آمریکایی محاکمه نشود. فرا قانونی عمل کردن آمریکا نیز بدلیل نظم برونی بودن نظام جهانی سازمان ملل است.

پ) سازمان ملل متحد (پارلمان غیردموکراتیک جهان)

سازمان ملل متحد از جمله اتحادیه هایی است که با نظم برونی، بین کشورهای جهان شکل گرفته و امور جهانی را تا حدودی سازماندهی می کند. ایالات متحده آمریکا و چند کشور اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، بعنوان کشورهای پیروز و مسلط بر اکثر کشورهای جهان با متحد کردن کشورهای مغلوب و تحت سلطه در سازمان ملل و بخشیدن حق و توبه به کشورهای قدرتمند اروپایی (آمریکا، فرانسه، انگلیس، روسیه) و یک کشور آسیایی (چین) و در اختیار گرفتن نظم و امنیت جهان، سازمانی با نظم برونی شکل داده و نام جامعه ملل را بر آن نهادند. حکومت جهانی پنج کشور عضو دائم شورای امنیت، در مقیاسی بزرگتر عین حکومت یک خان بر یک ده است. اگر چه همه کشورهای جهان عضو سازمان ملل هستند و بسیاری از رفتارهای آن مبتنی بر آراء همه کشورهاست ولی حق و توبه و عضویت دائم پنج کشور در شورای امنیت جهان، مانع دموکراتیک بودن آن است. آراء کشورهای جهان در آن، ابزاری است. و خصایص نظم برونی را دارد. جامعه جهانی میتواند با دموکراتیک کردن سازمان ملل فعلی و یا خروج از آن و تشکیل سازمان ملل جدید شبیه اتحادیه اروپا اما در مقیاسی بزرگتر امور بین الملل را با تشکیل ارتش جهانی، بانک جهانی، پول واحد جهانی، بازار آزاد جهانی و غیره سازماندهی و تنظیم نماید. سازمان ملل فعلی فاقد دموکراسی و جمهوریت

است. بانظم بروني شکل گرفته و با نظم بروني امور بين الملل را سازماندهي و امنيت جهان را برقرار مي نمايد. تحت تسلط چند کشور قدرتمند اروپايي و آمريکا است. شورايي ابزاري است. در آن کشورهاي جهان آلت دست کشورهای قدرتمند اروپايي و آمريکا هستند. شورايي فرمايشي همانند مجلس کشورهای شرقي است. گر سازمان ملل، شبیه اتحادیه اروپا، اما در مقياس بزرگتر براي کل جهان تشكيل شود و ارتشي مانند ناتو، پارلماني مانند پارلمان اروپا، واحد پولی مانند يورو، بانک جهاني و غيره براي کل جهان داشته باشد. قطعاً بسياري از معضلات فعلي جهان حل خواهد شد. شوراي جهان از حالت ابزاري فعلي خارج و به شورايي دموکراتيك براي جهان تبديل خواهد شد. سازمان ملل فعلي فاقد ارتش جهاني، اسکناس جهاني، بانک جهاني و غيره است. ارتش آمريکا نمیتواند و نبايد بعنوان ارتش جهاني عمل کند. واحد پول آمريکا (دلار) نمیتواند و نبايد بعنوان پول واحد جهاني عمل کند. بانک جهاني که واحد پول آن دلار آمريکا يا يورو اروپا باشد نمی تواند بعنوان بانک جهاني عمل نمايد. بانک جهاني فعلي تحت تسلط دلار آمريکا است. بانک جهاني فاقد واحد پولی مجزاي جهاني است. بانک جهاني فعلي نمیتواند بانکی جهاني باشد. بانکی آمريکايي است که خود را تحت عنوان بانک جهاني به ملت جهان غالب کرده است. واحد پول بانک جهاني نبايد واحد پول يك کشور (دلار آمريکا) يا واحد پول چند کشور (يورو اروپا) باشد. بلکه بايد خودش واحد پول مجزا و جهاني داشته باشد و تحت نظر شوراي جهان باشد. ارتش سازمان ملل جهان نبايد ارتش يك کشور (ارتش آمريکا) يا ارتش چند کشور (ارتش اروپا) باشد. بلکه بايد ارتشي مجزا و جهاني داشته باشد و تحت نظر شوراي جهان باشد. و به همين ترتيب است دادگاه جهاني سازمان ملل، سازمان ملل بايد داراي دستگاه قضايي که تحت نظر شوراي جهان عمل نمايد باشد. قطعاً ميتوان با خروج از سازمان ملل فعلي و تشكيل شوراي جهان و يك اتحاديه جهاني شبیه اتحاديه اروپا که داراي ارتش جهاني، واحد پول جهاني، بانک جهاني، دستگاه قضايي جهاني و غيره باشد دنيايي بدون جنگ و خونريزي، بدون فقر و تنگدستي، بدون نژاد پرستي و برتری طلبی، بدون بيماري و رنج، و بدون نابودي درست کرد. دنيايي که به سمت اتحاد همدلی، صلح، آرامش، یکسانی و کمونيزم قشنگ حرکت نمايد. و به وحدت وجود برسد. بطوریکه همه از واحد شدن لذت کافي ببرند. با وضع فعلي سازمان ملل، شرايط براي محقق شدن گفتگوي تمدنها و اتحاد براي صلح آقاي سيدمحمد خاتمي فراهم نيست. بلکه شرايط براي جنگ تمدنهای هانتیگتون آماده است. براي جلوگیری از جنگ تمدنها و برقراري گفتگوي تمدنها و براي جلوگیری از تسلط يك يا چند کشور و قدرت مطلق (آمريکا و اروپا) بر جهان و براي جلوگیری از نابودي جهان و تکرر بايد سازمان ملل فعلي را تغيير ماهيت داد و آنرا مانند اتحاديه اروپا به سازماني دموکراتيك مبدل کرد. بايد با تشكيل بانک جهاني و چاپ اسکاس واحد جهاني به تسلط دلار آمريکا بر اقتصاد جهان پايان داد. و از تسلط يورو بر آن جلوگیری کرد. بانک جهاني بايد واحد پول جهاني داشته باشد.

قطعاً میتوان با تشکیل سازمان دموکراتیک ملل جهان، ارتش دنیا، بانک جهانی دنیا دستگاه قضایی دنیا، واحد پول دنیا و غیره امور جهان را به نحو شایسته ای سازماندهی کرد و از این طریق میتوان:

مانع تسلط اقتصادی يك يا چند کشور بر اقتصاد جهان شد.

مانع تولید سلاحهای هسته ای، میکروبی، شیمیایی، و سلاحهای کشتار جمعی

شده و تحقیقات هسته ای، میکروبی و شیمیایی را سازماندهی کرد.

مانع اختلافات طبقاتی شدید جهانی شد. و فاصله بین فقیر و غنی را کم کرد.

مانع تسلط پول واحد يك يا چند کشور بر اقتصاد جهان شد.

مانع تسلط يك يا چند کشور بر فضا شد و امور فضایی و ماهواره ای را سازماندهی کرد.

کره زمین را از نابودی نجات داده و امور زیست محیطی را سازماندهی کرد.

شرایط گفتگوی تمدنها و صلح جهانی را فراهم کرده و مانع جنگ تمدنها شد.

مانع خروج یکجانبه کشورهای قدرتمند از اتحادیههای جهانی و پیمانهای هسته ایی و زیست محیطی شد.

ت) جمهوری اسلامی ایران:

جمهوری اسلامی ایران اتحادیه ای است که در آن، مجموعه ای از چند استان (خراسان، تهران، کردستان، گیلان، مازندران، اصفهان، خوزستان، بلوچستان، فارس، آذربایجان و غیره) تحت تسلط يك قدرت مرکزی به اتحاد رسیده و تحت عنوایی واحد بنام کشور ایران درآمده است. ایران، مجموعه ای از چند قومیت یا ملیت (کرد، لر، فارس، آذری، کرمانج، بلوچ، گیلکی، مازنی، و غیره) است که تحت تسلط حاکمیت مرکزی متحد شده، و کشور ایران شکل گرفته است. یعنی اتحادیه ایران تحت عنوان «جمهوری اسلامی ایران» از جمله اتحادیه هایی است که در آن يك قدرت مرکزی با زور و با تسلط بر همه اقوام ایرانی به جامعه ایران اتحاد، یکپارچگی و یکنواختی داده است. همه استانها و قومیتها تحت تسلط حاکمیت مرکزی (تهران) بهم چسبانده شده و به نوعی یکپارچگی ظاهری و ساختگی رسیده است. همه تصمیم گیرها در مرکز (توسط حکومت مرکزی) اتخاذ شده و سایر استانها مجبور به اطاعت از آن هستند. ایالت مرکزی برای همه استانها يك پارلمان مشترك، نظام مالیاتی مشترك واحد پول مشترك، ارتش مشترك، ایدئولوژی مشترك و غیره ایجاد نموده و همه قومیت ها را مجبور به پیروی از نظام مرکزی کرده است. بنابراین: جمهوری اسلامی ایران نیز از نوع اتحادیه هایی است که با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی به جامعه ایران سازمان داده و میدهد. بطورکلی جمهوری اسلامی ایران و همه نظامهای قبل از آن در ایران با نظم برونی شکل گرفته و با نظم برونی نیز به جامعه سازمان داده اند. در جمهوری اسلامی ایران و همه نظام های سیاسی قبل از آن هیچ استانی در تنظیم امور داخلی خود، مستقل نبوده و همواره تحت تسلط مرکز حکومت نظم یافته اند. همیشه، استانداران و حاکمان استانی از مرکز منصوب، هدایت و رهبری شده

اند. جمهوری اسلامی ایران همانند همه نظام‌های قبلی برای متحد نگه داشتن استانها و حفظ تمامیت ارضی ایران از بالا به پایین عمل میکند. همه تصمیمات و تنظیمات اداری، سازمانی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، دینی، ایدئولوژیکی، نظامی و غیره در مرکز حاکمیت (تهران) اتخاذ میشود. یکپارچگی ظاهری و ساختگی آن ساخته و پرداخته مرکز حاکمیت است. هر استان یکی از حوزه‌های تحت نفوذ حاکمیت مرکزی بشمار آمده و حق تصمیم‌گیری در مورد تنظیم امور داخلی خود را ندارد. با نظم برونی، یکنواختی و اتحاد استانها ایجاد و تمامیت ارضی حفظ میشود. در نظام جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب سال 1357 شمسی اکثر امور جامعه از مرکز سازماندهی میشوند. ساختاری بسیار پیچیده و حجیم دارد. نظامی شدیداً دولتی (شبه کمونیستی) است. نزدیک به نظم برونی مطلق و نظام کمونیستی شوروی است. پیچیدگی آن، از پیچیدگی نظام پهلوی بیشتر است. بسیاری از اموری که در نظام پهلوی در اختیار بخش خصوصی بوده و نظم درونی داشته‌اند، از دست بخش خصوصی خارج و به نظام دولتی واگذار شده و به نظم برونی تبدیل شده‌اند. اموری مانند نان، انرژی، دین و ایدئولوژی، تولید بسیاری از کالاهای مصرفی، توزیع کالا، خدمات و غیره به دولت سپرده شده است. تولید و توزیع نان از نظم درونی به نظم برونی تغییر ماهیت داده است. ایدئولوژی و دین مردم از نظم درونی به نظم برونی تغییر ماهیت داده است. تولید و توزیع بسیاری از کالاها از نظم درونی به نظم برونی تغییر یافته است. کوپن (مهمترین اختراع کمونیستها) رواج یافته و تقریباً همه امور در مرکز حاکمیت سازماندهی و اجرا میشود. جمهوری اسلامی ایران اگر چه با مشارکت ایثارگران و فعال گروه کثیری از مردم و مخصوصاً مرکز نشینان شکل گرفته و در 12 فروردین 1358 شمسی با رأی اکثریت مردم (98/2 درصد) به جمهوری اسلامی، برخود نام جمهوری اسلامی نهاده است. اما در روند شکل‌گیری و تدوین قانون اساسی، حکومت روحانیان را بجای جمهوری اسلامی به مردم ایران غالب شده است. اگر قانون اساسی یک کشور یا یک اتحادیه توسط یک قشر یا یک قوم تدوین و تنظیم شود قطعاً غیر از حکومت آن قشر یا قوم برقرار نخواهد شد. تدوین کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که عمدتاً روحانیان و افراد تحت نفوذ روحانیت بوده‌اند، جمهوری اسلامی را به معنی دلخواه روحانیت به گونه‌ای طراحی کرده‌اند که حکومت روحانیان جایگزین حکومت نظامیان دوره پهلوی شده است. تعبیر و تفسیر روحانیان از جمهوری اسلامی با تصور مردم از جمهوری اسلامی یکسان نبوده و با هم اختلاف دارد. روحانیان سلطه گروهی خود را جایگزین سلطه فردی (شاه) کرده و حکومت روحانیان جایگزین حکومت شاه شده است. تدوین قانون اساسی بدون مشارکت کردها، لرها، پارسها، آذریها، بلوچها و سایر اقوام ساکن ایران انجام شده است. مردم ایران قبل از رأی‌گیری حتی یک اصل از اصول قانون اساسی را مطالعه نکرده و لی به پای صندوق‌های رأی رفته و به آن رأی مثبت داده‌اند. مردم بدون اینکه بدانند قانون اساسی مبنای حکومت است یا مبنای جمهوریت، به پای صندوق‌های رأی رفته و به آن رأی مثبت داده‌اند. اعتماد به لباس روحانیت و روحانیان، مردم را

از چاهی به چاهی دیگر انداخته است. مردم فقط بخاطر اعتماد به لباس روحانیت به پای صندوقها رفته و به قانون اساسی رأی مثبت داده اند. در نظام جمهوری اسلامی ایران آنچه بجای نظام شاهنشاهی کاشته شده است از لحاظ ساختاری با نظام شاهنشاهی فرقی اساسی ندارد. در آن فقط نام مهره ها عوض شده و نوع آنها تغییر کرده است. تدوین کنندگان قانون اساسی در جایگاه شاه، رهبری روحانی، و در جایگاه نخست وزیر، رئیس جمهور را قرار داده اند. مجلس با تسلط بیشتر از زمان پهلوی تحت تسلط روحانیان (شورای نگهبان) در جایگاه خود قرار گرفته است. در قوه قضائیه دادگاههای ویژه (دادگاه انقلاب و سایر دادگاههای ویژه) جایگزین دادگاههای نظامی شاه شده است. ارتش، نیروی انتظامی و قوه قضائیه که در دست شاه قرار داشت به رهبر سپرده شده و تغییر اساسی در ساختار آن رخ نداده است. سپاه پاسداران در سطحی بسیار گسترده تر، جایگزین گارد شاهنشاهی شده و برای استفاده ابزاری از نوجوانان زیر 18 سال وارد مدارس گشته است و آنها را در بسیج سازماندهی کرده است. هیأت دولت تقریباً به همان شکل قبلی باقی مانده است. تنها فرق ایجاد شده برقرار شدن رأی مردم به مهرهای اصلی نظام یعنی رهبر (غیرمستقیم) و رئیس جمهور (مستقیم) است. اما در ورود افراد به عرصه انتخابات و کسب آراء مردم، نظارت استصوابی روحانیان (شورای نگهبان) را بر ورود افراد به انتخابات مجلس خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس برقرار کرده، در دستگاه رهبر ساز (مجلس خبرگان) فقط روحانیان مجاز شده اند. کسانی حق ورود به عرصه انتخابات را دارند که روحانیت آنها را مجاز و پیرو خود بدانند، در غیر اینصورت حق ورود به انتخابات را ندارد. با تشکیل مجلس انتصابی خواص (شورای تشخیص مصلحت نظام) که عمدتاً روحانی و یا تحت نفوذ روحانیان هستند مجلسی انتصابی جایگزین مجلس سنا شده و از این طریق ریاست جمهوری و مجلس مسئول اجرای دستورات و برنامه های مافوق گردیده است. ریاست جمهوری از مقام ریاست جمهوری ایران به ریاست بخشی از قوه مجریه تقلیل یافت است. مجلس نیز تحت فرمان رهبری و شورای نگهبان قرار گرفته تا راهی برود که حاکمیت و روحانیت مسیر آنرا تعیین کرده است. مجلس به راحتی توسط رهبر و شورای نگهبان از تصویب قوانینی که برای حاکمیت خوشایند نباشد منع میشود. واژه «مقام رهبری فرموده است» جایگزین واژه «اعلاء حضرت فرموده است» گردیده است. روحانیت شمشیر خود را بر پشت گردن مقتنین و مجریان، تیغ رأفت و مهربانی و تیغ خداوند بدست خویش محسوب کرده، تا در صورت نفوذ عناصر نامطمئن، متمرد و نامحرم به حوزه حکومت، آنرا جراحی کرده و از پیکر نظام خارج سازد. یعنی در هر صورت تشخیص خوبی، نیکی و مصلحت نظام و مردم در اختیار روحانیت قرار دارد.

در نظام جمهوری اسلامی ایران ریاست جمهوری، رئیس همه قوه مجریه نیست، بلکه رئیس قسمتی از قوه مجریه است. قسمت اعظم قوه مجریه نظیر ارتش، حدود 30 تا 40 درصد اقتصاد نهادهاییکه تحت پوشش قوه مجریه نیستند، رادیو و تلویزیون و غیره در اختیار ریاست جمهوری نیست. 30 تا 40 درصد اقتصاد در اختیار نهادها و بنیادهایی است که تحت نظر دولت و مجلس قرار ندارند و دستگاههای تحت نظر مستقیم رهبری نام گرفته اند. اگر مجلس بخواهد از این دستگاهها تحقیق و تفحص کند باید از رهبر اجازه بگیرد. با این وضع نمیتوان گفت که رأی و برگزاری انتخابات در ایران ابزاری نیست. قطعاً مشارکت مردم مشارکتی ابزاری است. رأی مردم هم ابزاری است. بسیج مردم نیز ابزاری است. در وقت صلح سرداران و امیران لشکری و سپاهی، کارشناس و دانا به اموراند و در وقت جنگ مردم باید بسیج شده و دشمن را از خاک و خانه خود بیرون کنند. در وقت صلح و بهرمندي از بودجه، امیران لشکری و سپاهی سردارند! اما در وقت جنگ بسیجیان بر خاسته از دل مردم بر سردارند! در وقت صلح امیران لشکری و کشوری بر همه امور واقف، آگاه و جلودارند! اما در وقت جنگ چوپانان و روستائیان راهها و کوهها را بهتر از کف دست خود می شناسند!. بسیج برای بقاء روحانیت بر قدرت، به صورت ابزاری مورد استفاده قرار میگیرد. مجلس خبرگان مختص روحانیان است. اعضای آن نیز توسط روحانیت تعیین و برای مشروعیت بخشیدن به آن، به آراء مردم سپرده میشود. مردم قادر به تغییر اعضای مجلس خبرگان نیستند. ناحیه قدرت که اصل نظام را تشکیل میدهد و دیکتاتوری از آن نشأت میگیرد در رأس مجلس قرار دارد. ارتش و نیروی انتظامی که باید جزء قوه مجریه باشد به همراه قوه قضائیه و حدود 30 تا 40 درصد اقتصاد کشور (نهادهای و بنیادها) در دست رهبری است. ناحیه قدرت و دستگاه رهبری (ارتش و سپاه، نیروی انتظامی، دستگاه قضایی، دستگاههای اطلاعاتی تحت نظر رهبری، شورای نگهبان، رسانه همگانی رادیو و تلویزیون، نهادها و بنیادهای اقتصادی تحت نظر رهبری، شورای انتصابی تشخیص مصلحت نظام بخشی از وزراء دولت که به انتخاب رئیس جمهور نیستند) به تنهایی در ساختار جمهوری اسلامی همه ابزارهای يك حکومت را دارا هستند. مجلس و ریاست جمهوری در این ساختار، اضافی، طفیلی و زینت المجالس اند. ناحیه قدرت بدون مجلس و ریاست جمهوری هم، همه نهادهای حکومتی را داراست و قادر است بدون مجلس و ریاست جمهوری نیز به حکومت خود تا موعده مقرر ادامه دهد. قوه مقننه از طریق شورای نگهبان (منصوب رهبر) کنترل و هدایت میشود. تعداد نمایندگان مرکز حاکمیت در مجلس از سایر شهرها بیشتر است. در 20 سال گذشته، همواره ریاست قوه مقننه يك روحانی از نمایندگان تهران بوده است. نظام جمهوری اسلامی حاکم بر جامعه ایران پس از انقلاب 1357 اگر چه واژه جمهوری اسلامی را با خود یدک میکشد اما در واقع الزامات، جمهوری اسلامی را دارا نیست. از نظم برونی برخوردار است. سلطه گروهی است. از جمهوریت و اسلامیت در آن خبری نیست. به دلایل ساختاری نمیتواند جمهوری اسلامی یا مردم سالاری دینی باشد. قادر به برقراری احکام اسلام نخواهد شد. در

اولین قدم خود نظام بنابر مصلحت، احکام اسلام را نادیده خواهد گرفت. این خاصیت نظم برونی است و ربطی به نوع مهره بر رأس آن ندارد. چه روحانی بر رأس نظام، نظم برونی باشد چه شاه با هم فرقی نمیکنند. در نظم برونی مصلحت حاکمیت از هر اصلی اولتر و بالاتر است. مصلحت از هر حقی، حق تر است. مصلحت از خدا و پیغمبر هم بالاتر است. این خاصیت مخصوص جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه ویژگی ذاتی و مشترک همه نظم برونی هاست. به حاشیه رفتن دین در جمهوری اسلامی ایران قطعی است. هر آنچه برای مسیحیت در اروپای قرون وسطی رخ داده است برای اسلام نیز در ایران رخ خواهد داد. رواج «نظریه جدایی دین از سیاست و نظریه دین افیون ملت است» و به دنبال آن دین گریزی و دین ستیزی در جمهوری اسلامی ایران قطعی است، قطعاً رخ خواهد داد. مگر اینکه جمهوری اسلامی ایران خودش را از حکومت روحانیان به جمهوری اسلامی تغییر دهد. از نظم برونی به نظم درونی تغییر شکل یابد. در غیر اینصورت دین و دینداران مانند مسیحیت به قم (واتیکان ایران) رانده خواهند شد. دین گریزی و دین ستیزی در نسلهای بعدی بطور قطعی رخ خواهد داد. اگر روحانیان رده بالای نظام در زمان حکومت خویش نظام حکومتی روحانیان را به جمهوری اسلامی تغییر ندهند، آینده ایران، جمهوری اسلامی نخواهد بود. **حکومت و نظم برونی حتی اگر برای برقراری دین و توسط دینداران و روحانیان ایجاد شود نیز بدلائیل ساختاری نمیتواند شرعی اخلاقی و دینی عمل نماید. زیرا اساس آن بر خلاف دین، اخلاق و علم است. طراحان و تدوین کنندگان قانون اساسی ایران ساختار دستگاه رهبر ساز (مجلس خبرگان) را با این فرض درست کرده اند که چون مردم قادر به شناسایی ولی فقیه در سطح کشور نیستند اما در محله و شهر یا استان خود قادرند ولی فقیه محل را شناسایی کنند پس مجلسی تحت عنوان خبرگان رهبری لازم است تا رهبر یا ولی فقیه را شناسایی نماید و بر رأس مملکت بنشانند. آنچه مسلم است این است که فرض اولیه این توجیه در تدوین قانون اساسی و انتخاب اعضای مجلس خبرگان رعایت نشده است. یعنی در حال حاضر نیز مردم شناخت دقیقی از اعضای مجلس خبرگان ندارند. اعضای مجلس خبرگان افرادی محلی نیستند. ولی فقیه محل نیستند. اگر در سطح کشور شناخت ولی فقیه توسط مردم مشکل باشد در سطح استان هم همین طور است. مردم هر استان هنگام انتخابات مجلس خبرگان با افرادی روبرو میشوند که شناختی از آنها ندارند. در بسیاری موارد کاندیداهای استانی جابجا میشوند. مردم فقط به اعتبار لباس روحانیت به کاندیداهای مجلس خبرگان (که قشری هستند) رأی میدهند. برای مردم فرقی ندارد که آقای الف به مجلس خبرگان راه یابد یا آقای ب به آن راه یابد. ورود هر کدام از آنها فرقی به حال مردم ندارد. کاندیداهای مجلس خبرگان همان حاکمان و تصمیم گیران اصلی حکومت روحانیان در ایران هستند. مردم هنگام انتخابات با کسانی روبرو میشوند که اگر به آنها رأی هم ندهند غیر از آنها کسی نیست که وارد مجلس خبرگان شوند. طراحان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ولی فقیه و مرجع تقلید جهان تشیع را به ولی فقیه و مرجع تقلید جامعه ایران تقلیل داده اند. اگر انتخاب ولی فقیه**

با نظم درونی باشد ولی فقیه مختص جامعه شیعی ایران نمیشود. اگر مانند قبل از انقلاب مردم هر شهر و محله ولی فقیه (مرجع تقلید) شهر و محله خود را انتخاب نمایند، ولی فقیه شهرها ولی فقیه کشور را انتخاب نمایند، ولی فقیه کشورهای شیعه ولی فقیه جهان تشیع را تعیین کنند، ولی فقیه مختص ایران نمیشود.

قانون اساسی ایران در صورتی بیان کننده جمهوریت میشود که در تدوین و تنظیم آن همه اقوام ایرانی شراکت داشته باشند. هیچ قومی در حاشیه نباشد. در تدوین قانون اساسی حداقل باید اقوام معروف ساکن در ایران مانند کردها، لرها، پارسها، آذریها، بلوچها، کرمانجها، بلوچها، گیلها و غیره شراکت داشته باشند تا حداقلی از جمهوریت ایجاد و سپس خود را ترمیم و بهسازی نماید، بگونه ای که هیچ قومی تحت تسلط قوم دیگر نباشد. وقتی تسلط نباشد قطعاً هیچ قومی خواهان جدایی نخواهد شد بلکه خواهان پیوستن میشوند. مسئولین جمهوری اسلامی ایران میتوانند قبل از سقوط، پیوستگی قومیت‌های ساکن در ایران را دائمی و مستمر نمایند. اگر تدوین کنندگان قانون اساسی ایران فقط ترکها باشند، قطعاً حکومت ترکها را ایجاد خواهند کرد. اگر تدوین کنندگان قانون اساسی ایران فقط پارسها باشند قطعاً حکومت پارسها ایجاد خواهد شد. و اگر تدوین کنندگان قانون اساسی ایران فقط کردها باشند، قطعاً حکومت کردها ایجاد خواهد شد. اگر تدوین کنندگان قانون اساسی ایران فقط روحانیان باشند قطعاً حکومت روحانیان را ایجاد خواهند کرد. همانند حکومت ترکها از سلسله سلجوقیان تا اواخر سلسله قاجاریه، که در آن همه مواهب طبیعی مانند آب و زمین به ترکها اختصاص داده شد و بقیه اقوام به فقر و فلاکت کشیده شدند، که هنوز هم با وجود اصلاحات ناقص ارضی دوره پهلوی در ایران، ترکها از مواهب بیشتری برخوردارند.

بنابر اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بازنگری در قانون اساسی نیز باید توسط روحانیان صورت گیرد. اکثر اعضای شورای بازنگری قانون اساسی روحانیان و یا افراد تحت نفوذ روحانیان خواهند بود. یعنی بازنگری در قانون اساسی نیز توسط قشری خاص صورت خواهد گرفت. همه اقشار و اقوام ایرانی در بازنگری شراکت خواهند داشت. بنابر این بازنگری در قانون اساسی نیز جمهوریت (با هر پسوندی) را به ارمغان نخواهد آورد. بازنگران در قانون اساسی قطعاً نخواهند توانست، قانون اساسی را به گونه ای تدوین کنند که مبین جمهوریت مردم ایران باشد. این ناتوانی فقط به دلیل قشری بودن آنهاست. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین جمهوریت نیست، بلکه مبین حکومت روحانیان است. به همین دلیل اعضای اتحادیه ایران (اقوام ساکن در ایران) احساس تحت تسلط بودن دارند. لذا در صف گریز و فرار از اتحادیه و جدا شدن از ایران قرار گرفته و در این جهت مبارزاتی نیز با مرکز دارند. اتحادیه ایران و هر اتحادیه ماندان، که از نظم برونی برخوردار است قطعاً از توسعه ای ناپایدار برخوردار بوده و دارای دشمن داخلی است. هر نظامی که (مانند جمهوری اسلامی ایران) الزامات و ویژگی‌های جمهوریت را نداشته باشد قطعاً دچار

ناکارآمدی شده و با فروپاشی درونی و چند تکه شدن روبرو میشود. ساختار جمهوری اسلامی ایران در درون خود از دور باطل برخوردار است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قسمت اعظم اقتصاد، فرهنگ سیاست، دین، آموزش، غذا، رفاه و غیره را در اختیار حاکمیت قرار داده است. در ابتدای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است «حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملّتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان میدهد، تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید.» اما اصول قانون اساسی چنین نگاه مثبتی را برآورده نکرده است. اصول قانون اساسی نه تنها مانع سلطه گری فردی یا گروهی نشده است، بلکه سلطه گروهی روحانیت را برآورده کرده است. تسلط روحانیان را بر هر سه قوه برقرار کرده است. قوای سه گانه باید آنگونه برقصند که روحانیت می خواهد. حتی بندهند اصول بازنگری در قانون اساسی نیز در تسلط روحانیان و افراد تحت نفوذ روحانیان قرار گرفته است.

31. حکومت در ایران پس از ساسانیان:

با بررسی محل سکونت قومیتها در ایران، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، عراق، ترکیه، کردستان چند پاره، آذربایجان، ارمنستان و سایر سرزمین ایران کهن، متوجه حقایق می‌شوید که مورخان، نویسندگان و تحلیل‌گران کمتر به آن پرداخته‌اند. با بررسی محل سکونت کردها، پارسها، لرها، بلوچها، اعراب، ترکمنها (ترکها)، آذریها (ایرانیهای ترک شده)، کرمانجها، گیلها و... در این کشورها، متوجه حقایق می‌شوید که شما را به تأمل وامی‌دارد. مثلاً در شمال خراسان و در تمام زاوها و دره‌ها، ترکها بر سرچشمه آبها و بالای دست زاوها، و کردها، پارسها و سیدها در پائین دست چشمه‌ها، رودها و دورتر از چشمه‌های پر آب و در کنار چشمه‌های کم آب و بهاری سکونت دارند. ترکها نسبت به کردها (کرمانجها)، پارسها و سیدها از زمین و آب بیشتری بهره‌مند، و به تبع آن، از وضع مالی بهتری برخوردارند. وضعیت مذکور در تمام ایران و در کشورهای افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، عراق، کردستان چند پاره، ترکیه، آذربایجان، ارمنستان و بطور کلی سرزمین ایران کهن دیده می‌شود. و قطعاً به زمان حکومت ترکها از دوره سلجوقیان تا آخر دوره قاجاریه بر می‌گردد. «خان دره سی» که محل سکونت ترکها در سرزمین ایران کهن شده است، در تمام کشورهای وجود دارند. در طول 1400 سال گذشته و پس از سقوط دولت ساسانیان توسط اعراب (و نه مسلمانان)، مردم ایران همواره تحت تسلط اقوام عرب، یا ترک بوده و جزء در موارد محدود (...، زنده، ...، پهلوی) حکومت نداشته‌اند. اگر سلاطین قاجاریه را ایرانی بدانیم مانند این است که «برمر» حاکم آمریکایی عراق را عراقی بدانیم، سلاطین قاجاریه و همه حاکمان ترک در ایران (بجز آذریها) را نمیتوان ایرانی نامید. همانگونه که میدانید پادشاه یک واژه ایرانی و کردی، خان یک واژه ترکی و مالک یک واژه عربی است. حاکمان ایران در طول 1400 سال گذشته و پس از ساسانیان جزء در موارد محدود همواره مالک و یا خان بوده‌اند و نه پادشاه، نمیتوان خلفای عرب و خوانین ترک را شاهنشاه نامید. شاهنشاه یک واژه ایرانی و کردی است. ایرانیان پس از سقوط دولت ساسانیان عملاً از داشتن ارتش، محروم و حق تشکیل حکومت نداشته و همواره در تسلط اعراب یا ترکها بوده‌اند. پس از شکست ارتش ایران (ساسانیان) توسط اعراب، ابتدا سلطه اعراب و سپس سلطه ترکها بر ایران و ایرانیان همواره برقرار بوده است. اقوام آریایی یعنی کردها، فارسها، لرها، بلوچها، ارمنه، آذریها (آریایی ترک شده)، گیلها، بلوچها، تاجیکها و غیره جز در موارد محدود در تعیین حاکم ایران نقش نداشته و یا نقش آنها ابزاری بوده است. در طول 1400 سال گذشته حاکم ایران همواره توسط اعراب و یا ترکها تعیین شده و ایران تحت تسلط آنها نظم و سازمان یافته است. تسلط اعراب و سپس ترکها بر امور آریاییها تا انتهای دوره قاجاریه وجود داشته و در دوره پهلوی (آریامهر) تا حدودی ترمیم یافته است. اعراب و ترکها تا قبل از دوره پهلوی تقریباً تمام رودخانه‌ها، زمینهای کشاورزی حاشیه رودخانه‌ها،

دشتها، دره ها و زاوهای حاصلخیز، و هر جا که آب و آبادی داشته است را در سرتاسر ایران کهن، از ایرانیها گرفته و به خود اختصاص داده اند. ایرانیها پس از تقدیم اجباری رودخانه ها، زمینها، دره ها، دشتها، زاوهای حاصلخیز و غیره به اعراب و سپس به ترکها خود به کوهها و کویرها پناه برده و اکثراً چادرنشینی را برخانه نشینی و یکجانشینی ترجیح داده اند. اینگونه نیست که آنها از ابتدا چادرنشین بوده باشند، بلکه آنها مجبور به چادرنشینی در مناطق کوهستانی و کویری شده اند. در این مناطق نیز در امان نبوده و همواره تحت تسلط و آزار و اذیت اعراب و ترکها بوده اند. اگر آبادی هم می ساختند همانند وضع حال کُردهای ایرانی الاصل در ترکیه، سوریه و عراق (زمان صدام) از آنها می گرفتند. در واقع ابتدا اعراب با حمله به ایرانیان و شکست ارتش ایران و دولت ساسانیان آبهای رودخانه های دجله و فرات و حاشیه حاصلخیز آن، شهرها و آبادیهای تیسفون (مدائن) و غیره را از ایرانیها گرفته، گروهی را قتل عام و گروهی را اسیر کرده، به غلامی و کنیزی بردند، و با توجیهای فقهای عرب و نسبت دادن آراء آنها به اسلام اسیران را تحت عنوان کنیز و غلام از داشتن مال و منال محروم و حتی فرزندان شکم کنیزان را هم برده و کنیز محسوب و حق آزادی را از آنها سلب کردند. (رجوع کنید به کتابهای فقهی نظیر لمعه و سایر کتابها و احکام فقهی و توجیهای فقهی در مورد برده داری اعراب، احکام کنیزان و اسیران سرزمین ایران که با قهر فتح شدند.) پس از پیروزی اعراب بر ایرانیان، کُردها که بخشی از آریاییها بودند مجبور به ترک حاشیه دجله و فرات و شهرهای تیسفون شده و در مناطق کوهستانی شمال عراق فعلی و شرق ایران فعلی تا قفقاز و حاشیه دریای سیاه به همراه ارامنه فشرده شدند. لرها (گروهی دیگر از ایرانیها) به زاگرس جنوبی پناه برده و پارسها در دامنه کویری زاگرس جنوبی فشرده تر شده اند. آریاییها (کُردها، لرها، پارسها، ...) جبراً از حاشیه حاصلخیز رودخانه های دجله و فرات، شهرها و آبادیهای تیسفون (مدائن) عقب نشینی کرده و به مناطق کوهستانی و کویری سرزمین ایران پناهنده شدند. در این مناطق نیز حق تعیین سرنوشت نداشته و همواره مسؤل نظم آنها توسط اعراب تعیین شده است. **جنگ عراق علیه ایران نیز در واقع ادامه همان طمع اعراب به سرزمین ایرانیان است.** اعراب هنوز حاشیه کوچک باقیمانده از رودخانه های دجله و فرات یعنی اروندرود و جزایر جنوبی ایران (سه جزیره) را خواهان هستند. اروندرود را شط العرب و خلیج فارس را خلیج عرب می خوانند. آنها هنوز هم به خوزستان و جزایر ایرانی خلیج فارس، منابع و ثروتهای ایرانیان چشم طمع داشته و برای دوران طلایی حکومت اعراب بر ایرانیان و غارت منابع ایرانیها حسرت میکشند. آنها هنوز هم برای قالبیهای کاخهای مداین (تیسفون) که به غارت برده و با تکه تکه کردن به تساوی بین خود تقسیم کرده و این تساوی را عدالت اسلامی نامیدن حسرت میکشند. آنها هنوز هم برای زنان و دختران ایرانی که در جنگ قادسیه و جنگهای پس از آن به غارت برده و به تساوی

بین خود تقسیم کردند، و زنان شوهردار را بر خود حلال کردن حسرت میکشند. اسیرانی که اصول اسلامی اسیر بودن در مورد آنها رعایت نشده و با توجیحات فقهی و غیر اسلامی و ضد اخلاقی به غلامی و کنیزی گرفتند و بر آن احکام و قیعانه، نام اسلام نهاده و روح اسلام را جریحه دار کردند. تقسیم اسیران را به تساوی، تحت عنوان غلام و کنیز بین خود عدالت اسلامی نامیدند. اگر هر صد سال را سه نسل بشری (سه پدر بزرگ) محاسبه کنیم در این صورت این رخداد تقریباً در زمان چهل و دومین پدر بزرگ ما ایرانیها رخ داده است.

پدر بزرگ 42 > ... > پدر بزرگ 1 > پدر > نسل حاضر

اعراب پدر بزرگ چهل و دوم ما ایرانیها (کُردها، لُرها، پارسها و غیره) را شکست داده، آنها را از حاشیه رودخانه های دجله و فرات عقب رانده گروهی را قتل عام و گروهی را به اسیری برده و سپس به غلامی و کنیزی مجبور کردند. این وضعیت مدتی طولانی ادامه داشته، تا زمانی که اعراب در صدد مسلط شدن بر ترکها شده، قسمتی از آنها را به تسلط خویش در آورده و همان بلاهایی که بر سر ایرانیها آورده بودند، بر سر آنها نیز آورده ند. سر انجام ترکهای سلجوقی در شمال شرق ایران بر اعراب پیروز شده، سرزمین ایرانیها را از اعراب گرفته و خود بر آن مسلط شدند. به این ترتیب ایرانیهای (به مدت 650 سال) بدون ارتش نگهداشته شده توسط اعراب به زیر سلطه ترکها در آمدند. ترکها که از سرزمینهای شمال شرقی به ایران حمله کردند، با قتل عامهای فجیع و بدون گرفتن اسیر، اعراب را عقب رانده سپس ایرانیهای بدون ارتش را از حاشیه دریای خزر بیرون کرده و خود در آن مناطق ساکن شدند. ایرانیها مجبور به پناهنده شدن در کوههای تاجیکستان کوههای شمال افغانستان کوههای البرز و زاگرس و مناطق کویری ایران فعلی شدند. در مناطق کوهستانی نیز تمام دره ها و زاوهای حاصلخیز تحت عنوان «خان دره سی» به ترکها اختصاص داده شد. اقوام آریایی فاقد زمین و آب شده و از محدوده اقتصادی کمتری برخوردار شدند. اگر رشته کوههای البرز و زاگرس نبودند اکنون ایرانی هم وجود نداشت. اگر کوههای تاجیکستان کوههای شمال افغانستان و سایر کوههای محل سکونت آریاییها و کویر ایران نبود اکنون ایرانی، تاجیکی، کُرد، افغانی، ارمنی، آذری و غیره هم نبودند. ایرانیها در این دوره طولانی حتی حق استخدام در دولت و دریافت حقوق از بودجه دولتی را هم نداشتند. در حال حاضر نیز با وجود اصلاحات ناقص ارضی دوره پهلوی، آریاییها معمولاً در کوهها و پائین دست آنها و دره ها و مناطق کویری زندگی میکنند. عمده سرچشمه ها، دره ها و آبها در داخل ایران فعلی و در سایر سرزمینهای ایران کهن در دست ترکها و اعراب است. در واقع کُردها، لُرها، پارسها تاجیکها، ارمنه، گیلها، بلوچها، ایرانیهای ترک شده (آذریها) و سایر اقوام آریایی پس از سقوط دولت ساسانیان از دست اعراب و از دست ترکها به کوهستانها، کویرها و

مناطق کم آب، کم درآمد و کم غذا مانند کوه‌های تاجیکستان، کوه‌های شمال افغانستان رشته کوه البرز، رشته کوه زاگرس، کوه‌های گُردستان چند پاره، ارمنستان، آذربایجان و مناطق کویری ایران رانده شده و از داشتن آب و زمین محروم شدند. آنها مجبور به خواندن موسیقی هرایبی و ساختن موسیقی‌های حزن‌انگیز در دل کوه‌ها و کویرها شده و از این طریق به خود آرامش داده و از دست ترک‌ها و اعراب به خدا شکایت کردند. حتی هنوز هم در محله‌ها و روستاها و در مناطق خود حق زدن چاه عمیق را ندارند. تقریباً شبیه آنچه بر سر سرخپوستها در آمریکا آمده است بر سر ایرانیها و مخصوصاً گُردها، لُر‌ها، بلوچها و پارسها نیز آمده است. هنوز هم عمده اقوام آریایی نسبت به ترک‌های ساکن ایران از زمین، آب و بودجه کمتری برخوردار بوده، و فقیر و محروم‌تراند. به دلیل پارتي بازي پنهان ترک‌ها تعداد کمتری از آریاییها در استخدام دولت قرار داشته و عمدتاً بیکار و یا به کارگری ساختمانها و مزارع مشغول هستند. بیشتر مسئولیتهای اداری و پُستهای حساس دولتی در سطوح بالا، مرکز استانها و در شهرها در دست غیر ایرانیهاست. نسبت ترک‌هایی که در استخدام دولت اند یا مشاغل انحصاری را در دست گرفته اند، بیشتر از اقوام آریایی و مخصوصاً گُردها لُر‌ها و بلوچها است. وضع گُردها، لُر‌ها و بلوچها در این بین بسیار بدتر است و از بیکاری بیشتری رنج می‌برند. در نظام جمهوری اسلامی نیز در واقع برای اولین بار پس از حدود 1400 سال، ایرانیها تحت تسلط اعراب عمدتاً سید و پیروان آنها قرار گرفته و توسط سیدها سازماندهی میشوند. نظام جمهوری اسلامی حاکم بر جامعه ایران پس از انقلاب سال 1357 شمسی در واقع نظام امامت سیدهای عرب تبار و پیروان آنها است. سیدها در زمان حاکمیت گسترده اعراب بر سرزمینهای خاورمیانه از کشورهای عربی به میان ایرانیان مهاجرت کرده و در ایران ساکن شده اند. بعضی بر این اعتقادند که اکثر سیدها فرزندان همان اعرابی هستند که پس از حمله اعراب به دولت ساسانیان، به ایران آمدند و در ایران جاگیر شده، به ارباب (سید) ایرانیها تبدیل شدند و همه ی آنها اولاد علی ابن ابی طالب نیستند و خمسی که میگیرند نیز ادامه همان جزیه ای است که پس استیلا بر ایران، از ایرانیان میگرفتند. البته از طرف مادر ایرانی هستند. که پس از حمله ترک‌ها موقعیت سروری خود را تا حدودی از دست دادند ولی دوباره در دوره صفویه و جمهوری اسلامی به دست آوردند. سیدها نیز اکثراً همانند گُردها، لُر‌ها، فارسها و سایر اقوام ایرانی در پائین دست چشمه‌ها و حاشیه آبها و در حاشیه دشتها سکونت دارند. روستاهای سیدنشین با روستاهای آذری، فارس، کُرد شیعه، و لُر نشین رابطه نزدیکتر و مسالمت آمیزتری داشته و دارند. حتی در حال حاضر و در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز نسبت ترک‌ها در مقایسه با گُردها و تاتها که در استخدام دولت قرار گرفته اند بیشتر است. مثلاً عمده تاتها و گُردهای شمال خراسان در زمان جنگ به استخدام سپاه و بسیج جهت دفاع از مملکت در برابر رژیم عراق و یا از طریق تحصیل به استخدام دولت درآمده اند. در همه شهرهای شمال خراسان گُردها و تاتها از درصد بیکاری بیشتری نسبت به ترک‌ها برخوردار هستند و تعداد افراد، دو یا چند شغله در بین

ترکها بیشتر است. حتی معلولین کُرد، و تات عمدتاً به گدایی در خیابانها مشغولند ولی معلولین ترک به استخدام دولت درآمده و از استقلال و زندگی بهتری برخوردارند. همچنین بازنشستگان ترک که پس از بازنشستگی دعوت به کار شده و علاوه بر حقوق بازنشستگی درآمد دیگری هم دارند، نسبت به بازنشستگان کُرد و تات بیشتر است. تعداد کارگران فصلی و میدانی کُرد تات که به شهرهای تهران و سایر شهرها مهاجرت کرده و بطور موقت در آن شهرها به کارگری و ساختمان سازی مشغولند بسیار بیشتر از تعداد ترکها است. دلیل اصلی این وضعیت استخدام نکردن کُردها و برخورد پنهانی و تبعیض آمیز ترکها و پارتی بازیهای آنها در بدست گرفتن مشاغل دولتی و همچنین نداشتن آب و زمین برمیگردد. به تبع وضع تغذیه و معیشت کُردها و تاتها نیز نسبت به ترکها نامناسبتر است. کُردها و تاتها از سوء تغذیه و بیکاری بیشتری رنج میبرند. همچنین تعداد شهدای جنگ تحمیلی در روستاهای کُردنشین و تات بسیار بیشتر از شهدای روستاهای ترک نشین است. اختلاف شهدای آنها معنی دار است. یعنی در حالی که کُردها و تاتها مشغول دفاع از میهن بوده اند. ترکها به دنبال پارتی بازی و استخدام فرزندان خود در جاهایی بوده اند که از حقوق بیشتری برخوردار شوند.

32. فهرست منابعی که در نگارش این کتاب از آنها استفاده شده است:

1. مطبوعات و وفاق ملی- متن سخنرانی آقای دکتر محسنیان راد در پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت فرهنگ و آموزش عالی که در صفحه اجتماعی روزنامه همشهری مورخ 1378/10/6 شماره 2014 به چاپ رسید.
2. دموکراسی و امنیت ملی، صفحه اندیشه روزنامه همشهری شماره 2123 سال هشتم
3. دموکراسی مشارکتی، صفحه اندیشه همشهری شماره 2076 و 2077 سال هشتم
4. رعیت در نظام اقتدارگرا و شهروند در نظام مردم سالار، همشهری شماره 1902
5. تعامل اجزای درونی نظام اداری، صفحه اندیشه روزنامه همشهری شماره 2120
6. چاپلوسی و تملق، روزنامه صبح امید شماره 4 شنبه مهر 1379
7. گفتگوی اختصاصی طبرستان سبز با آقای عباس عبدی شماره 16 شنبه 7 مهر 1380
8. توتالیتریزم - انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی
9. شاخصهای مردم سالاری، نوروز 13 خرداد 1380، ابوالفضل حرآبادی فراهانی
10. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب 1368، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر
11. جبر و احتمال سال سوم ریاضی و فیزیک صفحه 16 و 27 چاپ سال 1376
12. جامعه شناسی نخبه کشی، انتشارات نشرنی، نوشته علی رضاقلی
13. تاریخ ایران 2 چاپ 1378 شمسی، نظام جدید آموزش متوسطه
14. بیست گفتار استاد مرتضی مطهری
15. بینش اسلامی دوره پیش دانشگاهی چاپ دهه هفتاد
16. تئوری و مسائل اقتصاد خرد نوشته دومینیک سالواتوره، ترجمه حسن سبحانی، نشرنی
17. اقتدارگرایی و آزادی گریزی، همشهری شماره 2219 نوشته دکتر فتوحی
18. تاریخ ایران و نگاه مردم به قدرت صفحه اندیشه همشهری شماره 1901
19. دولت، نان، آزادی روزنامه همشهری سال نهم شماره 2467 نوشته محمد صدری
20. فروپاشی صفحه اندیشه همشهری سال هشتم شماره 2085 نوشته علی کدخدایی
21. آلمان و برابری اجتماعی روزنامه صبح امید شماره 4 سال 1379
22. مردم سالاری دینی در نهج البلاغه، روزنامه مردم سالاری شماره 20، جلیل مسعودی
23. مطلق گرایی سیاسی همشهری سال هشتم شماره 2145 نوشته غلامرضا جوادی
24. تمامیت خواهی طبقه جدید، همشهری سال دهم شماره 2759 نوشته دکتر شفیعی
25. جیلاس و نقد تمامیت خواهی همشهری سال دهم شماره 2760 نوشته دکتر شفیعی
26. پدیده انقلاب در جامعه شناسی تضاد روزنامه همشهری سال هشتم شماره 2083

27. عوامل چهارگانه موفقیت يك برنامه مهندسي مجدد، همشهری، شماره 2082
28. سازوکار تجزیه مجله راه نو شماره 8 صفحه 4 نوشته عباس عبدی
29. نکاتی پیرامون توتالیتاریسم، مجله راه نو، شماره 8 صفحه 10 نوشته خسرو ناقد
30. ولایت در قرآن مجله راه نو شماره 8 صفحه 14 نوشته محسن کدیور
31. سنت، مدرنیته، پست مدرن مجله راه نو شماره 8 صفحه 18 سیدجواد طباطبایی
32. مارکسیسم و لیبرالیسم نگاهی به گذشته، مجله راه نو شماره 8، نوشته مراد فرهادپور
33. دگرگونی و تحول اجتماعی از دیدگاه شریعتی، اطلاعات شماره 21936 محمد رنوفی